

بخش اول

توحید و خداشناسی

به نام خدا

۱- سخن با نام ایزد میکنم باز^۱

سپس دارم سلامی بعد از آغاز

۲- زبان از بهر تعلیم است و ارشاد

رضای حقّ طلب دارم از این باز^۲

علم و تقوا داشتن

اسبِ دین زین گن و به جولان آر علم و تقوا، عمل به میدان آر

صفات کمالیه خدا

۱- به نام خالقِ دنیا و هستی

کمالش را نشاید هیچ کاستی

۲- جمالِ مطلق است و کبریایی

اشاراتش بُود یزدان پرستی

باز^۱ = گشودن

باز^۲ = دوباره

عشق به رَبِّ و احاطهٔ او بر جهان هستی

۱- نه عقول درک و نه اوهام احاطت دارند

نه علوم سیطره بر ذات و نهانت دارند

۲- تو محیطی به همه، مُدْرِکِ نا پیدایی

همه ذراتِ جهان بر تو شهادت دارند

همه فقراءِ اِلی الله هستیم

فرموده خدای لامکان در قرآن

أَنْتُمْ فُقَرَاءُ، أَنْاعْنِي وَرَحْمَان

عاشق خدا بودن

۱- عاشق به خدا نار و بهستی نَشِناسد

مجنون به او رسم و سرشتی نَشِناسد

۲- گم کرد خودش هرآنکه معبود شناخت

از راه مَنی بَشُد که پستی نَشِناسد

صفاتِ حَقّ

- ۱- آنچه بینی ز ذرّاتِ وجود
همه در ذکر و قیام اند و قعود
- ۲- أَلأَحَدِ وَّأَحَدٍ وَّصَمَدٍ گویند
در همه حال و بهنگامِ سُجود

خدا را با اخلاص خواندن

یک دلی از رضا و ایمان را آوری ، خوان خدا و رضوان را

وحدت و یگانگی خدا

- ۱- هرآنکه عاشقِ حَقّ شد به چهره لبخند است
چراکه گوهرِ توحید، به گردنش بند است
- ۲- مدام وردِ زبانش خدا خدا باشد
خوشا به حالِ کسی که کلامِ او قند است

حُبُّ اللَّهِ

- ۱- قلبم همه پُر ز ذاتِ محبوب بُود
امّا ز مَهَابَتَش در آشوب بُود
- ۲- چون دوست در آن بُود مرا خوش باشد
زیرا که او یاوَر و مَطْلُوب بُود

خَلَقَتْ إِنْسَانَ

- أَنْتَ خَلَقْتَ جِسْمِي مِنْ صُلْبِ وَ التَّرَائِبِ
إِنِّي رَأَيْتُ مِهْرًا فِي شِدَّتِ النَّوَائِبِ

فَضْلُ اللَّهِ

- ۱- گر شود دریا مُرَكَّب از قضا
تا نویسند جِنّ و اِنْسِ فَضْلِ خِدا
- ۲- قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ ، كَلِمَاتِ اِلَه
خشک گردد ، آبِ دریاها به جا

درباره خدا

- ۱- به نام خالق انسان و جانها
حکیم و رازق و قهار و تنها
- ۲- نمود آذین چمن ها را به گلها
زبان گویا نمود او با سخن ها
- ۳- نهاده عشق و مهرش را به دلها
نمود احیا بدن ها با زبانها
- ۴- سما را با ستاره کرده زیبا
مزیّن آسمان با گهکشانها
- ۵- تمایز داده انسان را ز حیوان
به عقل و هوش و نطق و هم بیانها
- ۶- شگفتی های بی حد آفریده
به برّ و بحر و ارض و آسمانها

ظرفیتِ انسان

- ۱- ما مَلِکِ بودیم و بالا می رویم
گرچه از خاکیم ، غلیا می رویم
- ۲- جسم ما خاک است و روح امرِ خدا
از زمین تا عرشِ اعلا می رویم

بهشت در گِروِ رضایتِ حَقّ است

خواهی پرسی به دولتِ جاویدان حاصلِ بنما رضایِ حَقّ سبحان

جاودانگی رَبّ

- ۱- ای خدایِ خالِقِ روح و جَسَد
ای عَلیّ عالی ، ای فردِ صَمَد
- ۲- لَمْ یَلِدْ در قُلْ هُوَ اللهُ أَحَد
از اَزَل بودی و هستی تا اَبَد

أَسْمَاءُ اللَّهِ

- ۱- ماورای عقل و تشبیهی ، خدا
برتر از اندیشه و وهمی مرا
- ۲- مالکی و خالق و هم حکیم
شاهد و قاضی تویی روز جزا

غَمِ عَالِمَانِ بِيَشِ از دیگران است

هر که بیدارتر در این دهر است پُر بلا و به کام او زهر است

إِنْ تَنْصُرَ اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ

- ۱- اگر یاری نمایی تو خدا را
خدا هم می دهد یاری شما را
- ۲- غَرَضِ از یاریِ تو دینِ حَقِّ است
ندارد حَاجَتِ یاریِّ ما را

توانِ بالایِ انسان

- ۱- عَرَضَهُ كَرَدِيمِ اَمَانَتِ بِه سَمَاوَاتِ وَ زَمِينِ
نَكْرِفَتَنَدِ چَنِینِ بَارِ ، زِ بَسِ بُوَد ثَمِينِ
- ۲- قُرْعَةُ بَخْتِ بِچَرخِيدِ وَ بِه اِنْسَانِ اَفْتَادِ
اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا وَ جَهُولًا یِ اسْتِ اِینِ

خوشِ بَرِ اِحْوَالِ اَهْلِ بِهَشْتِ

خوشا آنان که در روز قیامت کنند در روضهٔ رضوان اقامت

خوانِ رَحْمَتِ اِلَهِي

- ۱- اَلْمِنَّتُ لِلّٰهِ كِه دَرَتِ بَرِ هَمِه بَاز اسْتِ
هَم اَنَكِه بِه نَاز اسْتِ وَ هَم اَن رَا كِه نِيَاز اسْتِ
- ۲- هَم عَارِفِ وَ عَامِي ، وَ هَمِه عَالِي وَ دَانِي
هَم عَاشِقِ وَ شِيدَا ، كِه بِه سُوَز اسْتِ وَ گِدَاز اسْتِ

غفلتِ از خدا

- ۱- هر که برداشت دل از ذکرِ خدا
سخت به تنگی معیشت افتاد
- ۲- همه در رنج و بلا بود و فساد
عمرِ ذیقِیمتِ خود ، داد به باد

مهر و لطفِ رَبِّ

- صلایِ دلکشِ مِهْرَتِ نموده قلبِ خُرَمِ شاد
نَسیمِ مَهوَشِ لُطْفَتِ گرفته گُلِ زِ دستِ باد

شَرایطِ قُرْبِ به خدا

- ۱- آن گس که به قربِ دِلْبَرِ آید
از قیدِ عَلایقِ به در آید
- ۲- نادیده جمال و حُسنِ دِلدار
شیدا شود و غَمَشِ سَرِ آید

خودشناسی

- ۱- تو می پنداری ، این جسمت صغیر است
جهان پیچیده در او ، بس کبیر است
- ۲- اگر خواهی خدای خودشناسی
برو خود را شناس ، کو در ضمیر است

راه خدا در ولایت محمد و آل محمد است

خداوند و طریقش در امامت بجویی ، می نشینی در سلامت

توفیق الهی

- ۱- به حمدِ آله ، خدا توفیق دادم
پیشم ، بذرِ دانش ، از نهادم
- ۲- بساطِ عمرِ من نیکو بگسُتد
از این لطفِ خدا ، پیوسته شادم

طلب حکمت و گذشت از خدا

- ۱- تو پُر بِنَمَا دِلِ مَرَا از حِکْمَتِ
بِگشای به رویِ من دَری از رَحْمَتِ
- ۲- بَرْدَارِ زِ دِلِ ، کینه و حِقْدِ و حَسْرَتِ
آزادنما زِ رنجِ و دردِ و مِحْنَتِ

ارتباط با خدا

- گر مُرْتَبِطِ به عَالَمِ بالا و بَرِ شَوی
از کُنهِ این جهان و حقیقتِ خبرِ شَوی

الهی العفو

- ۱- رُو سیاه هستم به درگاهت خدا
چون که بسیاراند گناهان و خطا
- ۲- کُلُّ ذَنْبِیْ أَكْبَرُ مِنَ الْاٰخِرِ
اَلْعَفْوِ اَلْعَفْوِ رَبَّنَا يَا ذَا الْعُلَا

استغفار

- ۱- از بس گناه دارم ، رویم سیاه باشد
این است که ناله هایم با اشک و آه باشد
- ۲- سر تا قدم همه عذر ، آرم به پیشگاهت
اقبل ربّیانی ، بارم گناه باشد

مؤمن بی ریا است

کی بُود مردِ خدا اهلِ ریا نی آسیر دل شود ، با یک ندا

گنهکارِ پشیمان

- ۱- خدایا تو غفوری ، من گنهکار
پشیمانم از این اعمال و رفتار
- ۲- تو خوبِ مُطلقِی و من گرفتار
پذیر این توبه استغفارِ بسیار

أُمید به رَحْمَتِ حَقِّ

- ۱- من گُنه کارم خدا ، رَحْمَتِ چه شد
سخت بیمارم ، پس تو را رَأْفَتِ چه شد
- ۲- گر بوده به فرمان و بهشت است جایم
بیعی بُود ، پس تو را أُلْفَتِ چه شد

کِش و قوسِ زمانه

- مَنْ از تمامی تَب و تَابَت ، زمانه دِلْگِیرَم
چو از تَبَّت به عذاب و زِتَابِ آن سِیرَم

چشیدنِ مِی عِشْقِ

- ۱- جرعه ای از مِی نابتِ بچشانِ دَرِ دَهْنَم
تا رَسَدِ پاکی عِشْقَتِ ، به روان و بَدَنَم
- ۲- چون شُدَم مَسْت ، به کوی تو نِهَم سَر ، رَبِّی
دِلِ سِپَارَم به تو و جز تو نباشد سُخْنَم

تکاملِ انسان

- ۱- گر رسد انسان به سر حدّ کمال
آنچه بیند خیر و خوبیست و جمال
- ۲- محو نیکی ها شود غرقِ خدا
چون نبیند شرّ و زشتی و زوال

پرهیز از بدی

- نفرینِ خلق را به فراوان خریده ای
چون بهرِ خود هیزمِ تر دود کرده ای

ضعف و درمانگی بشر

- ۱- سوگند به اشکِ دیدگانم
مُضطّرّ و ضعیف و ناتوانم
- ۲- درمانده و غافل و چه حیران
از درگه خود خدا مَرانم

وصالِ دوست

- ۱- صد آبرو دِهَم که تو هم یک نَظَر گُنی
با این نَظَر، مَنِ غَافِلِ خَبَر گُنی
- ۲- حَقّا که عاشقان ، همه آندَرِ وصالِ دوست
بی خود ز خویشتن ، گر نَظَرَتِ مُسْتَمَر گُنی

با آدب بودن

- ۱- گر گُنی باز لب و خنده بی جا بِنمایی
کرده ای با عَمَلت ترکِ آدب ، رند و بلایی

دل داده به حَقّ

- ۱- کَلْبَةُ أَحْزَانِ دل را گر سپاری با خدا
می شَوَد مُرَغِ دِلتِ هم خُرّم و هم با صفا
- ۲- در رَه حَقّ می پَری همچون پَری با دِلبری
هم در اینجا هم در آن جا ، از بلا گردی رها

یا ربِّ اغْفِرْ لی

- ۱- خداوندا تو ستّاری
مَنْ هَمَّ عَبْدٍ گَنْهْکَاری
- ۲- کُنم توبه به درگاهت
بیامُرزم ، که غَقّاری

دوری از هوایِ نفس

گر نباشی تو به دنبالِ هوا می رَسد از حَقِّ تو را لُطف و صفا

یا مُقَلَّبَ القُلُوبِ

- ۱- جُز عِشْقِ خُودَت ، دِلِم تَهی کُن زَاغِیَار
مِهْر دِگَران بَسْتَه به مِهْر تو ز ابرار
- ۲- ای آنکه نویی مُحَوَّلَ الحَوَلِ وَ الأَحْوَالِ
حَوَّل ، که مُقَلَّبَ القُلُوبِ وَ الأَبْصَارِ

شَفَاعَت

- ۱- خُرْم مگر از چشمهٔ پُر فیض شَفَاعَت
یک جُرعه ببخشند ، که مَن آه ندارم
- ۲- اقبال کنند بر مَن درمانده بزرگان
شافعِ بشَوَند ، چون که دِگَر راه ندارم

همه جهان مخلوق خدا هستند

- گل رنگ و بوی خویش ز کراماتِ حَقِّ گرفت
ما جسم و جانمان ، همه از او رَمَق گرفت

سِتْمِگَران

- ۱- مَن دستِ اِسْتِعیان به سِتْمِگَر نمی دهم
گر خود شَوَم چو موج و به ساحلِ فنا شَوَم
- ۲- چون که سِتْمِگَران همه اهلِ جَهَنَّم اند
هَیْهات خُرْمِ آزاده که اهلِ دِغَا شَوَم

عشق به خدا

- ۱- چون که عشق از دل به حَقّ ، آغاز شد
یک نِدا آمد بیا در باز شد
- ۲- نورِ حَقّ چون در دل عاشق دمید
سینهٔ عاشِقِ سَراسِر راز شد
- ۳- عَقده از روح و روان چون باز شد
مُرعِ دِل را خواهِشِ پرواز شد
- ۴- لَفْظِ اِیّاکَ بخوانم در نماز
نَعْبُدُ از بَعْدِ آن آغاز شد
- ۵- چون هَدَفِ زِیّاک باشد نَسْتَعین
نِالَهُ دل را بلند آواز شد
- ۶- در مَطافِ دوست انبازی ندید
در مَاصِفِ عِشِق ، یک سَرَباز شد
- ۷- ناله در دل چون طنین انداز شد
کارساز است هر کجا اِبراز شد
- ۸- **خُرْم** عاشِقِ ندارد توشه ای
جز همان عشق ، کو به حَقّ دمساز شد

عِشْقِ بَرِ خَالِقِ

- ۱- کوی تو منزل گهی از عاشق است
مَحْفِلِ عِشْقِ دِلِ هَر لایق است
- ۲- مرهمی بر این دِلِ شیدا گذار
تا شَوَد آرام ، چو دِلِ شایق است
- ۳- هَر دِلِ مُشْتاق ، که رویت بدید
مَحْوِ تو شد ، آن که به دِلِ صادق است
- ۴- عِشْقِ تو مکنون به دِلِ لاحق است
وردِ زبَانِ دِلِ هَر ناطِق است
- ۵- ذِکْرِ تو با خوف و رَجَا هَمْدَم است
أَمْرِ تو بَر کُلِّ جِهَانِ فایق است
- ۶- قُربِ تو از مَن به خودم بیشتر
عِشْقِ تو اَنَدَر دِلِ هَر عاشِق است
- ۷- بهترِ هَر نام ، بُودِ نامِ تو
نامِ مَوْثِرِ به جِهَانِ ، از خالق است
- ۸- آنچه به بَحْر است و به بَرِّ و سَمَا
ذاکِرِ احسان و خِدا رازِق است

مَشِيَّت و خواستِ خدا

- ۱- تا مَشِيَّت نَبُود گرچه تو خواهان باشی
گم گنی راه و همی واله و حیران باشی
- ۲- چون طَلَب کردی و عاشقِ بَشْدی بر معبود
او هدایت گنَد و طَالِبِ جُبْران باشی
- ۳- همه جا حُکْمِ قضا آید و فرمانِ خدا
گرچه آیوب و یا موسیِ عِمْران باشی
- ۴- گر خدا خواست ، بجویی رَه و رَه رو باشی
می شوی صالح و فی الجُمَّله مسلمان باشی
- ۵- پیشِ پَایِت بگذارد همهٔ خوبی ها
آن دَم از رفتهٔ عُمَر سخت پشیمان باشی
- ۶- چون هدایت فقط از دَرگه او می باید
گر تو بیمار و خود طَالِبِ درمان باشی
- ۷- شاکیِ نِعْمَتِ عَظْمایِ هدایت می باش
شَوَد ارزانی اگر مُسَلِم و انسان باشی

مَشِيَّت وِ خَوَاسِٔ خِدا

- ۸- حَقِّ بَگو ظاهِر وِ باطنِ ، مَکَن آن را پَنهان
گَرِ مَسلَمان شَدى وِ طالِبِ ايمان باشى
- ۹- تَکِيه گاهَت چو خِدا بود وِ نَشَد غير از او
شَدَده اى اَهْلِ يَقينِ ، تابِعِ فَرمان باشى
- ۱۰- پَس پَناهَنده بَه او شَوِ زِ نادانى ها
تا بَر آن عَهْد کَه بَسْتى ، بَه پيمان باشى
- ۱۱- گَر تو با ذَکَر وِ نِيايش وِ سَلام وِ صَلَوات
بَگشايى دَر قُربِ ، پيروِ قَران باشى
- ۱۲- بَگِرفَتى کَمک از حَقِّ ، تو با صَبِر وِ صَلَاة
مى شوى مُؤمَن وِ با دَين وِ مَسلَمان باشى
- ۱۳- چو شَدى صالِح وِ عابِد بَه هَمه جان وِ توان
قابِلِ رَحمتِ وِ هَم روضَه رَضوان باشى
- ۱۴- خوشه اى چِينِ ، از اين دَهرِ دَنِى اى **خُرَم**
کَه بَه فَردا ، تو هَم بى سَر وِ سامان باشى

ستایشِ معبود

- ۱- خدایا ناظرِ هردو جهانی
أُمُورِ ظَاهِرِ و كَارِ نِهَانِ
- ۲- به فطرتِ قدرتِ خود را نمودی
نَدَارِی كُفُو ، تَقُولُ لَنْ تَرَانِی
- ۳- کریمی چون که تارِ عنکبوتی
نمودی سَدَّ عِصْمَتِ ، یك زَمَانِی
- ۴- خداوندی که نیشِ پشه ای را
نهادی تیغِ قَهْرَتِ بَر چِه جَانِی
- ۵- به ایجادِ دو گونِ نَبُودِ نِیازَتِ
مَعُونَتِ از كَسِی ، چُون پُر تَوَانِی
- ۶- پدید آوردی اَنَدَرِ كَائِنَاتِ
بَدَائِعِ را بِه اِبْدَاعَتِ بِه اَنِی
- ۷- تمایز دادی انسان را ز حیوان
بِه عَقْلِ و نَطَقِ و اَندِیْشِه نِشَانِی
- ۸- به نورِ علمِ و دَانِشِ صَحْنِ گِیْتِی
رَسُولانِ بَسْتِه اَذِیْنِ ، مِهْرَبَانِی

برخی از صفاتِ مؤمنین و مؤمنات و جایگاهِ آنها در نزدِ خدا

۱- مؤمنین و مؤمنات هست کارشان بهرِ خدا

چون که بعدِ خوفِهم اَمناً یکنِ حُسنُ الدَّوَا

۲- هست دعوتِ نامهٔ آنان زِ عَرشِ کَبِریا

با نِدايِ اُدخُلُوا فی جَنَّتِی اَوْ مَرَحَبَا

۳- غَرِقِ نِعْمَتِ مُؤْمِنِینِ اند بعد از آن قالو بلی

فَلَهُمْ اَجْرٌ اَتَوْا مِن رَّبِّهِمْ حُسْنُ الْجَزَا

۴- این خَلایقِ کِی شده مَفْتونِ دنیایِ بَلا

بَل مَتَاعُ الْاٰخِرَةِ خَیْرٌ بَهِرِ مُرْتَضٰی

۵- صابِرانِ مَكَّه و اهلِ مدینه خوشِ رضا

اِنَّهُمْ مِّن صَابِرِیْنَ ، عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ الْاَذٰی

برخی از صفاتِ مؤمنین و مؤمنات و جایگاهِ آنها در نزدِ خدا

۶- آگهانِ علم و دین را هست بصیرت با صفا

پَسَ أَطِيعُ اللَّهَ دِثَارًا ، صَابِرُونَ فِي الْبَلَاءِ

۷- مؤمنان چون گل خرامیدند در عرش و سما

إِنَّهُمْ لَا يَفْخُرُونَ ، بَلْ يَقْصِدُونَ وَالرِّضَا

۸- عارفانِ حَقِّ ، همه بیم و نوید باشد خدا

چون که كانوا عاهدُ الله ، يَحْذَرُونَ مِنْ خَطَا

۹- ای خدای رحمت و رحمان ، تو **خُرَّم** کن نظر

إِنِّي مُسْلِمٌ أَحِبُّ أَهْلَ بَيْتِ وَ الْأَوْلِيَا

تجارتِ با خدا

- ۱- بیا و یک تجارت با خدا کن
در این سوداگری او را رضا کن
- ۲- بِشُوْ مُؤْمِنٍ بِهِ اَوْ وَهْمِ رَسُوْلِهِ
به اجرای فرامینش وفا کن
- ۳- تُوْ خُوْدٍ رَا بِاِخْدَايَةِ اَشْنَا كُنْ
گذر از مال و جان خود فدا کن
- ۴- چِه پُر سُوْدٍ وَ مَنَافِعٍ ، بَاشْدَ اِيْنِ كَارِ
اگر دانی ، به این خیر ، اِقْتِيْدَا كُنْ
- ۵- بَرِ اِيْنِ اَصْلِ جِهَادِ وَ اَمْرِ اِيْمَانِ
عَمَلِ كَرْدِي ، زِ دِلِ حَقِّ رَا صِيْدَا كُنْ

تِجَارَتِ بَا خِدا

۶- دَهد پاداشِ نیکو هم به تو او

به این پاداشها ، حمد و ثنا کن

۷- یکی آمرزش و دیگر بهشت است

در این فوزِ عظیم ، خود را رها کن

۸- چو آیی در بهشتِ عدنِ یزدان

سُروِدِ جاودانی را ، ندا کن

۹- اِلَهِی کُن نَظَرِ از رَوی رَحْمَتِ

به **خُرْم** این فقیرِ بینوا کن

إِخْلَاصٌ فِي نِيَايِشِ

- ۱- از دل بِخَوَانَمَتِ که عِنَايَتِ کُنِي مَرَا
عُمُرِي به تَوْبِه ام که حَمَايَتِ کُنِي مَرَا
- ۲- يَا رَبِّ زِ رُوِي لُطْفِ و صَفَا دَسْتِ مَن بَغِيْر
مَآيِلِ به قُرْبَتِ ام که کَفَايَتِ کُنِي مَرَا

تَلَاشِ بَرَايِ رِزْقِ

- آنچه رُوِي کَرْدِه اسْتِ مَآ رَا خُدا
دَر تَکَاپُو آيِد و رَنجِ و بَلَا

أَهْلِ عِبْرَتِ كَمِ اَنْدِ

- ۱- بَگُفْتِ اَيْنِ سُوْحَنِ رَا عَلِي سَرُوْرَمِ
چُو اُوِي سِي اِمَامِ اسْتِ و تَاجِ سَرَمِ
- ۲- هَمِه پَنَدِ و اَنْدَرَزِ و هَمِ حِكْمَتِ اسْتِ
وَلِي اَهْلِ عِبْرَتِ كَمِ اَنْدِ ، دِلْبَرَمِ

تواضع و فروتنی

- ۱- هستیم ز خاک و در آئیم سپس به خاک
جایِ إفاده نیست به خاکی که زیر پا است
- ۲- فخر و غرور اگر که پدید می تو از کسی
گم کرده اصلِ خویش و نمی داند از گجاست

اجابتِ دعا

- دعا کردی نماید حقّ اجابت
چو مسطور است ، به قرآن این کتابت

هر کاری را باید با انشاءالله شروع کرد

- ۱- منہ انجام کاری را به فردا
گجا فردا شرایط شد مهیا
- ۲- مگر که آن یشاء الله گویی
به قرآن گفته این را حقّ تعالی

چرا می گوئید آنچه را عمل نمی کنید

- ۱- آنچه گویی با عمل آغاز کن
قول و فعلت را به هم دمساز کن
- ۲- حرف آسان است ، عمل خورده گره
این گره کور است ، به دستت باز کن
- ۳- چون عمل پیرایه باشد بر سخن
حرف خود را با عمل ابراز کن
- ۴- در عمل کوش و ز حرف اعراض کن
کم از این شاخه به آن پرواز کن
- ۵- گفته تنها نباشد کارساز
با عمل ، این رمز و راز اِحراز کن
- ۶- چشم و گوشت ، در سخن ها باز کن
در عمل کردن بیا اعجاز کن
- ۷- بس گنهکاری چو با حرفی رضا
با عمل گفتار خود را ساز کن
- ۸- ناکشیده رنج ، حاصل کی برد
کشت کن و آنکه درو آغاز کن

سِرِشْتِ اَدَمی

- ۱- هر کسی بر طینتِ خود می تَنَد
آنچه در ذات و سِرِشْت است پَرورَد
- ۲- چون عَمَلِ کَرْدَش بلند آید زِ طَبَع
نیک و بد گردد شِکُوفاً زین چو مَرَد

کُفْرانِ نَعْمَت ، سَلبِ نَعْمَت می کند

همه غرق ایم در نعمت ولیکن ناسپاس هستیم
بگیرد گر خدا آنها یقیناً در هراس هستیم

دوری از تَكَبُّر

- ۱- هر آنکو کرد تَكَبُّر بر خَلایق
بُود چون بیدِ بی بر نَزْدِ خَالِق
- ۲- تواضِعِ پیشه گیر و مردمی شو
همیشه پُر بر است این نخلِ باسِق

مالکِ نفع و ضرر خویش نمی باشیم

- ۱- من از خود کی توان رفعِ خَطَر کرد
بیابم نفعی و دَفْعِ ضَرَر کرد
- ۲- ولی آنکه که خواهد حَیِّ سُبْحان
خَطَرِ رَفَع و تِجارتِ پُر ثَمَر کرد

بخشش و احسان

مَغلوله مَكْن به گردنِ خودِ دستان
یعنی که مَكْن ، تو سیم و زر در آنبان

دردِ عشق

- ۱- منال از درد اگر با ما می آیی
که دردِ عِشَق را درمان نباشد
- ۲- بگير از ما دل و بر آن کسی بند
که درمانش دگر پُژمان^۱ نباشد

۱- غم و اندوه

تقاضا داشتنِ روحی بزرگ از خدا

- ۱- مرا روح آنچنانی ده خدایا
که دایم میلِ پرواز داشته باشم
- ۲- نه روحی که نزار و زارو خسته
بُود در دام و از یاد رفته باشم

قصدِ دشمن نابودی ما بود

- دشمن همه اندیشه که از خاک کشد
غافل ز خدا ، که کاوه ضحاک گشَد

دَر خَشِ حَقِّ

- ۱- میوشان جامهٔ تلبیس بر حَقِّ
مکن پنهان تو او ، از دیدهٔ خلق
- ۲- بتابد نور خورشید از پسِ ابر
اگرچه تیره و تار است و آرزق

رَفْعِ گِرْفَتاری با دعا

- ۱- هر که با اخلاص می خواند خدا در گرفتاری و در رنج و بلا
- ۲- يَكْشِفُ السُّوءَ است خدا ، وقتِ دعا می کند هر دَرْدِ بی درمان دوا

اعتدال و میانه روی در زندگی

- خواهی نشوی برادری از شیطان
باش مُقْتَصِدِی به جان و دل بر پیمان

نکوهش از بداخلاقی

- ۱- مگردان تو رویت زگفتارِ کَس که اُفتی به ذلّت ، شوی خار و خَس
- ۲- مَرَو رَه تو اُنْدَر زمین با غرور می اُفتی به دام و روی در قَفَس

درست و با لطف حَقّ در امور وارد شدن

- ۱- به هر کاری شوم داخل چو صادق
نترسم از سرانجامش چو فاسق
- ۲- خدایا روزی ام کن لطف خود را
کمک فرما بمانم پاکِ عاشق

چرا غمخوار یکدیگر نیستیم

در حیرتم که چرا مردمِ زمان
دیگر نمی خورند غمِ پیر یا جوان

نَظَرِ خدا ایمنی می آورد

- ۱- ای خدایی که خالقِ بشری
حُرْمَت را نما تو هم نظری
- ۲- نَظَرَت سوی من اگر افتد
کی ز دشمن رسد مرا شرّری

پنج تن را وسیلهٔ آمرزش قرار دادن

۱- رَبَّنَا سُوْغَنْد بَه حَقِّ مُصْطَفٰی

بر علی و فاطمه بدرِ دُجا

۲- بر حسین و هم حسن ، زَالَ عَبا

خُرْمَتِ عفو کُن ، تو در روزِ جزا

جامعهٔ بیمار

گفتم به حکیمی که این جامعه بیمار بُود

گفتا عَجَبی نیست ، بینِ که تیمار خورد

عطای خدا وسیلهٔ قرآن

۱- هرچه دارم جمله از قرآن بُود

از کلامِ حضرتِ رحمان بُود

۲- کی مرا آگه به فَنِّ شعر بود

این عطا از حضرتِ سبحان بُود

توصیفِ خدا

- ۱- ای که میان من و دلِ واصلی قابل^۱ و هم فاضل و هم کاملی
- ۲- رَبِّ جَلِیلٍ و همه خالقِ عادل و هم جاعِل^۲ و هم فاعِلی

نورانی شدن دل

دلی که به ذِکْرِ خدا مُنَوَّر شد
به جز خدای نبیند ، چون مُطَهَّر شد

به خدا پناه بردن

- ۱- لا تکلنی بِنَفْسِی ، ز تو خواهم خدا پس نگهدار مرا ، در همه حالاتِ بلا
- ۲- من پناه آورَم از شرِّ ، به تو ای معبودم تو پناهنده ای اکنون ، مرا رویِ رضا

۱-عذرپذیر

۲-اداره کننده امور عالم

أَسْمَاءِ نِيكُوى بَعْدَ از خِدا

- ۱- سُؤالِی كُردم از حَرفِ أَلِفِ تا یا أَلِفِبا را
بِگُونِید بَعْدِ بِسْمِ أَللهِ ، عِیانِ أَسْمَاءِ وَالِا را
- ۲- عَجَبِ نِيكُوى ، پَاسُخِ ، با تَدبِيرِ دادِه و گُفتند
مُحَمَّدِ هَسْتِ مُقَدَّمِ ، بَعْدِ عَلِيِ ، زَهرا و طاهارا

نِيكُوى كُردنِ بَه بَدانِ

- با بَدِ تو نَكُوىي كُنْ و احسانِ
زِيراكِه چنينِ اسْتِ رَه و رَسْمِ مَسلمانِ

تَوَجُّهَ بَه خِدا

- ۱- رُخِ نَكِيرِمِ مَنِ از رُخْتِ ، اى دُوستِ
جِلوَهَ رُوىِ تو مرا نِيكُوستِ
- ۲- مِهرِ ماهِ و جِمالِ زيبايتِ
بُردِه از كَفِ دِلِمِ ، رُخِ لاهوتِ

خوبی ها از سوی خدا و بدیها از خویش است

- ۱- آنچه خیر و نیک می آید تو را
باشد آنها ، جمله از سوی خدا
- ۲- گر بدی هایی رسد ، در زندگی
هست ز اعمال و ز رفتارِ شما

کالای اُلفت

کالای اُلفت است ز خُرْم به ارمغان

اما نمی بَرند در این دوره ، رایگان

تقوا دل را پاکیزه میکند

- ۱- اگر می ترسی از ناراً تَلَطَّی
بیا پاکیزه کن دل را به تقوا
- ۲- در این ره مِحْنَت است و رنج عظیمی
ولیکن در قفا هست سَوْفَ یَرْضی

حَمَلِ اَمَانَتِ خِدا وَسِيْلَهُ اِنْسَانِ

- ۱- بارِ سنگینِ اَمانت ، با همه زبندگی
عَرَضَه شد بر کُلِّ عَالَم ، آن کمالِ بندگی
- ۲- پس اِبا کردند و ترسیدند ز حَمَلش جُمَلِگی
حاملش اِنسانِ ظالم شد ، ز جَهَل و بَرَدگی

جَدایی فرزند از خانواده

- رفتی تو از بَرَم ، به خدا می سپارَمت
از دل نمی رَوی ، چه کُنَم دوست دارَمت

سُخَنِ نیکو و حدیثِ کربلا

- ۱- سُخَنِ نیکو و حَقِّ و از خدا بود
ز بیداری و عِلْم ، پر محتوا بود
- ۲- چوپایانش حدیثِ کربلا بود
ثنا گویی ز ناطِق را سِزا بود

امید داشتن به رَحْمَتِ خدا

- ۱- رو سیاه هستم زَبَس دارم گناه
غیر تو نی مَلَجَأ و پشت و پناه
- ۲- هرچه امید است ، به تو باشد خدا
پس گناهم بخش ، مَران این روسیاه

ارتباط با عالمِ بالا

گر مرتَبَط به عالمِ بالا وَبَر شوی
از گنه این جهان و حقیقت خَبَر شوی

بی میلی به دنیا

- ۱- الهی روزی آم گن تا از این دهر
شوم دور و کِشَم دست و گنم قهر
- ۲- بَبندَم دِل به عَقبا دارِ جاوید
به ربُّ العالمین و قُرب و آن بهر

خدا را به عشقِ خودش قَسَمِ دادن

- ۱- ای خَالِقِ عِشْقِ به حُرْمَتِ عِشْقِ قَسَمِ
بَر خَاكِ دَرَتِ ، به قَرَبَتِ عِشْقِ قَسَمِ
- ۲- دَسْتَمِ تو بگیری و رَهْنَمَا باش به راه
بَر مَبْدَأِ و راه و شوکَتِ عِشْقِ قَسَمِ

شیدای خدا بودن

- زِ خَاكِ كَلْبَةُ خُرْمِ بوی عِشْقِ آید
هزار بار گَر از مِهرِ زیر و رو باید

کسانی که به مَقَامِ قُرْبِ اِلَهی رسیده اند

- ۱- در مَقَامِ قُرْبِ رَبِّ الْعَالَمِینِ
مُتَّقِینِ اند و ، همه اهلِ یَقِینِ
- ۲- پس اگر خواهی تَقَرُّبِ نَزْدِ دوست
شو تَقِی و زاهد و پاک و اَمِینِ

مناجات و راز و نیاز با خدای سبحان

- ۱- خدایا تو غفوری و رحیمی
عزیزی و حکیمی و کریمی
- ۲- سمیعی ، خالقِ خلقی ، بصیری
علیمی و لطیفی و خبیری
- ۳- الهی ای حبیبم ، ده پناهم
به آن سوزِ دل و اشکی و آهم
- ۴- نظر فرما تو بر این حالِ زارم
زاعمال و ز رفتارم ، فکارم
- ۵- ستم بر خود نمودم ، روی مستی
گناهم بخش ، که تو بخشنده هستی
- ۶- سپردم روزگارم را به غفلت
به نافرمانیت ، با رنج و محنت
- ۷- حضورت باشد این دنیای هستی
گنه کردم به محضر ، روی مستی
- ۸- گناهانم چقدر خوارم نموده
به درگاہت چه بیمارم نموده

مناجات و راز و نیاز با خدای سبحان

- ۹- ز بَس مَعْرُورٍ لَطْفَتِ گَشْتِه بَودم
به اِسْتِقْبَالِ دُنْیا رَفْتِه بَودم
- ۱۰- کَنْمَ اِقرارِ کِه هَسْتَم مَن تَبْهَکارِ
از اَین رَه ، شایِد اَمْرُزی گُنْهَکارِ
- ۱۱- تَضَرُّعِ مَن بِه دَرگَاهِ تُو دارم
بِه اَبِ دَیدگانِ سِیلابِ بارَم
- ۱۲- نِجاتِم دِه مَرا از دَستِ اِبْلِیسِ
پِناهِم دِه ، خِدا از شَرِّ و تَلْبِیسِ
- ۱۳- خِداِیا بَندِه اِی هَسْتَم گُنْهَکارِ
تُو سُلْطانی و مَن تائِبِ زِ رِفتارِ
- ۱۴- اِلهِی هَر گِناهِی رَا کِه دارم
بِه اَبِ تَوْبِه اَن رَا مِی سِپارَم
- ۱۵- بِه عَذرِ خِواهِی اَعْمالِ اَمَدِه ام
بِه عَفْوِ و تَوْبِه فِی الحالِ اَمَدِه ام
- ۱۶- اِگر عَفْوَم کُنِی ، اَولا تُو هَسْتِی
نِبخشی گَر مَرا ، مَولا تُو هَسْتِی

مناجات و راز و نیاز با خدای سبحان

- ۱۷- اگر من نیستم لایق به رحمت
تو هستی لایق و اهلش به شوکت
- ۱۸- الهی گر بگیری لطف خود را
سزاوار عذاب هستم ، به عقبا
- ۱۹- امید دارم نمایی نیک فرجام
مرا از رحمت و فضلت ، سرانجام
- ۲۰- نمایی بخت واقبالم به تقدیر
خوش و نیکو ، ز روی لطف و تدبیر
- ۲۱- تمنّا دارم از لطفت ثوابی
به دنیا گر نمودم نا صوابی
- ۲۲- همه امراض جانم خوب دانی
نما درمان آنها چون توانی
- ۲۳- نباشد کارم از دنیا و عقبا
نهان بر تو ، ز صغرا و ز کبرا
- ۲۴- اگر کارم به طاعت باشد اصغر
به امیدت امل ، می باشد اکبر

مناجات و راز و نیاز با خدای سبحان

- ۲۵- به هر افزایش و نقصان که کردم
تو خواهی آن ، به تقدیر سازگارم
- ۲۶- هرآنچه خیر و نیکی شد نصیبم
همه از سوی تو آمد حبیبم
- ۲۷- منور ساز چشم دل به نوری
بینم جنت و ماء طهوری
- ۲۸- الهی سوز عشقت در درونم
چنان آفرز ، که سوزاند برونم
- ۲۹- الهی قرب خود را ، کن نصیبم
نمی باشد به غیر از تو طبیبم
- ۳۰- خدایا **حُرْمَت** را در قیامت
هدایت کن به جنت با پیامت

برخی از صفاتِ خدا همراه با دوستیِ اهلِ بیت (ع)

- ۱- ای خدایی که بوی مَعْبُودَم
تو حَکیمی و شده مَقْصُودَم
- ۲- بارِ اِلَها تو نِگهبانِ مَنی
خالِقِ جِسمی و هم جانِ مَنی
- ۳- من زِ دستِ بَد و هر نیرنگ باز
به پناه آمده هنگامِ نیاز
- ۴- هَر کس و هَر چه نِمودی ایجاد
جُمْلِگی بوده به فَرمانِ مُنقاد
- ۵- بَر تَنَش رَفْتِه لِباسِ اَلْفَت
زِ رَسول و زِ وُلِیَّت ، حُرْمَت
- ۶- کُنَد اِقْرار ، به حقِّ ایشان
بِزَنَد چَنگِ وِلا ، از اِیمان
- ۷- مونس و یار و یاوَرِ اَنهاست
تاجِ عِزَّتِ بَر سَرِ اَنهاست
- ۸- هَر کِه شُد دُوست و هَمرِه اَنهاست
هَسْت مِرا دُوست ، چو دَر رِه اَنهاست

برخی از صفاتِ خدا همراه با دوستی اهل بیت (ع)

- ۹- دوست آن مَحْرَمی است، که از دل و جان
شده مَحْبُوب ، نی ز روی زَبان
- ۱۰- مَنْ حَرِيفَم كَسِي كِه جوشن شد
بَر نَبِيّ و وَصِي دُشْمَن شد
- ۱۱- در پناه مِصْطَفَى و آلِ او
بَر كِنَارِ اَز جُمَّلُهُ اِغْفَالِ او
- ۱۲- رُو كَنَم سُوِي تُو ، اِي رَبِّ جَلِيْل
چون به تو دل بَسْتِه ام ، جانا خَلِيْل
- ۱۳- بَار اِلِهَا تُو نَصِيْبِم كُن ، خُدا
خِيْر دُنْيَايِم دِه و عِشْقِ وِلا
- ۱۴- خُرْم است يا رَبِّ ، نَدَارْد هِيچ كَس
تُوْشِه اش عِشْقِ تُوْاسْت ، مُوْلا و بَس

عشق به مَعْبُود

- ۱- مَسْتی می باشد از مَسْتیِّ ما
کی بُود مَسْتیِّ ما مِثْلِ شُما
- ۲- عِشْقِ یزدانی بِسوزانَد دِلَم
تا شِکُوفَا تَر شُودَ جان با خُدا

در ولادتِ حضرتِ مَهْدی (عج)

نیمه شعبان رسید و زاده شد اثنی عشر
مُنجیِ عالم ، نِشانِ حَقِّ ، همان خَیْرُ البَشَرِ

تَقاضای حِکْمَتِ از خُدا

- ۱- تو که مَعْبُودِ جَهانی و سِرِشتی بَدَنَم
پُر ز حِکْمَتِ بِنما روح و رَوان ، جِسم و تَنَم
- ۲- گَنه ام پاک بِشوی و عَمَلَم خالِص کُن
دِلَم از نورِ یَقین ، پُر ز طِراوتِ سُخَنَم

رَفْتَنَ بِه مِيكَدَه عِشَقِ اِلَهِي

- ۱- دَر مِيكَدَه عِشَقِ اِلَهِي رَفْتَم
تا بَلَكِه كُنْد ، جُرْعَه نَابِي مَسْتَم
- ۲- سَاقِي چو بَدَانِسْت كه شيدا هَسْتَم
گُفتَا كِه بِنوشِ سَاغَرِ مِي از دَسْتَم

عِلْمِ وَ جَهْلِ

آفْتِ جَانِ اسْت جَهْلِ آدَمِي
صِيْقَلِ رُوحِ اسْت عِلْمِ خَادِمِي

شُوقِ تَقَرُّبِ بَه خُدا

- ۱- مَن بَه شُوقِ تُو هَمِي آيَم وَ تَمَكِينِ دَارَم
دَر تَكَاپُويِ تُو، اَيْنِ دِيْدَه أَشْكِينِ دَارَم
- ۲- دُورِيْتِ كُشْتِ مَرَا ، چُونِ غَمِ هِجْرَانِ دَارَم
لَدَّتِ قُرْبِ بَدِه ، چُونِ كَفِ مِسْكِينِ دَارَم

فراق از مَعْبُود

- ۱- مَنْ كَهْ از پای فُتَادَمِ زِ فِرَاقَتِ اِی دوست
مَرَهْمِ رُویِ تُو ، بَرِ قَلْبِ فِکَارَمِ جادوست
- ۲- باید این حَادِثَهْ را مَنْ به کَسِی داد بَرَمِ
هَر کُجَا می نِگَرَمِ ، جِلْوَهْ تُو رو دَر روست

چهره نازِبا

- رُخِ اَگر زیبا نَباشَد هَر چه پوشی زِشت باشی
قَامَتِ اَر نا ساز باشَد، چُون زَمینِ بی کِشت باشی

گشودن قُفلِ هِجرانِ

- ۱- مَنْ دِلِ سوخته را ، جُز رَهْ غُفْرانَتِ نیست
اَشکِ و اَهَمِ بِنِگَرِ ، طاقَتِ هِجرانَتِ نیست
- ۲- با کِلیدِ نَظَرَتِ ، قُفلِ مُعَمّا بَگشای
چُون کِه مُشکِلِ تَر از این دوری و حِرمانَتِ نیست

دل سپردن به ذکر خدا

- ۱- دِلا اَگر تو به ذکرِ خدا شوی مُشگین
گمان مَبَر که شود همچو بد گَهَر پُر کین
- ۲- چرا که نورِ خدا می بَرَد زِ دلِ ظَلَمَت
صَفای حَقِّ بَرساند به عَالَمِ تَمکین

تَرْکِیَهِ نَفْسِ

گَر کُنِ نَفْسِ خُودَت را زِ خَبائِثِ زَکّی

رَسْتگاری و به قُربِ اَبَدی لادَسّی

مِنّتِ کِشیدَن از خُدا

- ۱- مِنتِ گُذار بَر مَن و مَسوزان تَنَم به نار
چون صَاحِبِی به مِنت و هَسْتی تو مِهرَبان
- ۲- نِی بَر تو مِنتی ، کِه خُداوَدِ رَحْمَتی
یا غَافِرِ الذُّنُوب ، فَا مِنتی بِاِمْتِنان

بَخْشِ دَوِّم

نَبَوَّت - مَعَاد - عَدَل و اِمَامَت

أَلْف - نَبَوَّت

میلادِ مَسْعُودِ پیغمبرِ اکرم (ص)

- ۱- بهار آمد چه شاداب از رضایت
رسید از ره ، مُحَمَّد با هدایت
- ۲- چراغِ پُر فروغش ، حَقِّ بَر افروخت
جهان روشن شده ، از این عنایت
- ۳- مُحَمَّد نورِ علمِ آست و شِرافت
به میلادش جهان ، رست از جنایت
- ۴- برفت تاریکی و ظلمت ز عالم
چو طالع گشته ، خورشیدِ ولایت
- ۵- مُحَمَّد مَعْدِنِ وَحی است و تنزیل
بُود عاشق به حَقِّ او بی نهایت

میلادِ مَسْعُودِ پیغمبرِ اکرم (ص)

- ۶- چو آمد سَیِّد و سالارِ مُرْسَل
بَرَفَت ظَلَم و سِتَم ، کُفَر و شِکَايَت
- ۷- حَبِيب و هَم نَذِير و هَم بَشِير است
نموده جَنّ و اِنس اَمَرش رِعايَت
- ۸- چه شیرین است و میمون این ولادت
برای رَهروانِ رَه بِه غَايَت
- ۹- رَسول و هَم نَبیِّ اُمَّتِ اَمَد
شَفِيع است و صِدِيقِ اَندر رِوايَت
- ۱۰- بُود خَتَمِ رُسُلِ خَيرِالبَشَر او
سَراسرِ رَحْمَت و عَقْل و كِفايَت
- ۱۱- بَيانِش هَم بَلِيع است دَر فَصاحت
فَراتر باشد از سَجَع ، در نَهايَت

میلادِ مَسْعُودِ پیغمبرِ اکرم (ص)

- ۱۲- به اخلاقِ نیکو گردیده ممتاز
سُخن هایش همه خوش ، با درایت
- ۱۳- خوش اخلاق است و صادق هم به گفتار
رئوف است و وفادار ، بی کنایت
- ۱۴- به جمع کائنات است او پیغمبر
خدا بگیرفته او را در حمایت
- ۱۵- به رحم و حلم و خوبی و صبوری
به خلق گردید سرآمد ، در حکایت
- ۱۶- کفایت ، هم سیاست ، هم زعامت
در او جمع اند ، چو دارد او وصایت
- ۱۷- بگیری دستِ خرم روزِ محشر
کرامت از تو بر من کرد سیرایت

بِعْتِ پيامبرِ اکرم (ص)

از سُخنانِ نَبِيِّ اکرم (ص):
از ظلم کردن بپرهیزید که آن تاریکی روز قیامت است.

- ۱- بَعَثَتْ خاتَمَ اَمَد ، اُمید و رَحْمَتِ رَسید
ختمِ رُسُلِ مُصْطَفی ، شَمْسِ فُتُوْتِ رَسید
- ۲- نورِ فِرُوزانِ مِهْر ، طالِعِ و اَحْمَدِ رَسید
از اَفْقِ دینِ حَقِّ ، مُزْدَهٗ بَعَثَتْ رَسید
- ۳- ظَلَمَتْ و جَهْلِ و سِتْمِ ، زور و قِتالِ و بَدی
رَفَتْ دَرینِ حادِثِه ، نَویدِ رَأْفَتِ رَسید
- ۴- کَوِهِ حِرا مَهَبَطِ ، وَحیِ اِلهی شُدِه
لُطْفِ خُدا شُدِ نَصیبِ ، شوکَتِ و عِزَّتِ رَسید

بِعَثِّ پَیامبرِ اکرم (ص)

- ۵- آمینِ وَحیِ اله ، قاصِدِ حَقِّ جبرئیل
دادِ پَیامشِ زِ رَبِّ ، حُکْمِ نَبُوَّتِ رَسید
- ۶- گُفتِ بهِ مُحَمَّد ، بِخوان ، بهِ نامِ رَبِّ جَهان
بهِ اِقراءِ اَمُوختش ، عَالِمِ اُمَّتِ رَسید
- ۷- غافِلِه سالارِ عِشِق ، رَهبرِ نَهضتِ نَبی
ازِ قِبَلِ اِنقِلاب ، بهِ اوجِ قُدرتِ رَسید
- ۸- چونِ کهِ مُحَمَّدِ رَسول ، ازِ سویِ داوَرِ بَشُد
ازِ حَرَمِ کِبریا ، لُطفِ و عِنايتِ رَسید
- ۹- حُرَمِ دَرمانِدِه گُفت ، قَلَمِ کهِ عاجزِ بُوَد
زِ شَرِحِ اِینِ ماَجرا ، زَبانِ بهِ لُکنتِ رَسید

به معراج رفتنِ رسولِ اکرم (ص)

از سخنان پیامبر اکرم (ص):

از یکدیگر در گذرید تا کینهٔ میان شما از بین برود.

۱- حیّ سُبْحان به اَلَّذی اَسْرا

گُفْتُ به اَحْمَدُ عَبْدُهُ لَیْلا

۲- می شوی بر بُراقِ وَصَلِ سَوار

شُوزِ بِطَحا به مَسْجِدِ الْاَقْصی

۳- بَعْدَ از اَن خَلَعْتَ تَقَرُّبِ پُوش

تا بَیْنی عَوالِمِ بِالا

۴- پایِ عِشْقِ دَرِ رِکابِ رَفَرَفِ کُن

تا در آیی به سِدرَتِ الْاَعْلی

۵- بَرْتَرِ از بامِ سِدرَه شُد اَحْمَدُ

دید جَبْرِیلِ مَاند و شُد تَنها

۶- گُفْتُ جَمانم چِرا نَمی آیی؟

گُفْتُ حَدَمَ هَمین بُوَد اَینجا

۷- رَفْتُ تا قُرْبِ ذِوالْجَلالِ رَسید

شُد به قَوسینِ قَابِ اَو اَدنا

به معراج رفتنِ رسولِ اکرم (ص)

از سخنان رسول اکرم (ص):

بهترین کارها نزد خداوند ، نگهداری زبان است.

از سخنان رسول اکرم (ص):

به عیادت بیمار بروید که شما را به یادِ آخرت می اندازد.

از سخنان رسول اکرم (ص) :

به خود بالیدن ، آفت حسَب و نَسَب است.

۱- چون پیّمبر رفت به معراجِ خدا

در مسیر از مکه تا عرشُ العُلا

۲- او بیدید بعضی ز آیاتِ خدا

چهره جبریل شد واقع نما

رِحْلَتِ پَيَامِبِ اَكْرَم (ص)

از سخنان او: هر کس خود را شناخت ، خدای خود را شناخته است.

- ۱- غَمِ پائیزِ گُلِستانِ را خزانِ کَرَد
مُحَمَّدَ رَفَتَ و رَوی از ما نَهانِ کَرَد
- ۲- چو بیست و هَشتَم از ماهِ صَفَرِ شُد
سِیَه بَر تَن ، عَزاداریِ عِیانِ کَرَد
- ۳- بَرَفَتِ سالارِ دینِ ، خَتَمِ نَبوَّت
هَمه دنیا و ما فیها فغانِ کَرَد
- ۴- بَشُدِ مَدفونِ چو دَرِ خاکِ مَدینَه
کَمَرِ بَشکَسَتِ و ، مُولا ناتوانِ کَرَد
- ۵- بَه اولادِ عَلیِّ و آلِ طاهَا
زَمانِه ظَلَمِ و جورِ بیکرانِ کَرَد
- ۶- زِ داغِ رِحلتش زَهرا فغانِ کَرَد
علی از دیدگان ، اشکَش رَوانِ کَرَد
- ۷- زِ میخِ دَرِ بِپُرسیدِ حالِ زَهرا
که او را ناتوان ، از جِسَمِ و جانِ کَرَد

رِحْلَتِ پَيَامِبِرِ اَكْرَمِ (ص)

- ۸- بَسِي غَمِّينَ وَ بِي تَابٍ وَ تَوَانِ كَرَدَ
پَسَ از مَرگِ پَدَرِ ، قَامَتِ كَمَانِ كَرَدَ
- ۹- چُنِينِ دَاغِي كِه اَلِ وَ خَانِه رَا سُوخْت
نَشَايَدِ وَصْفِ اَن رَا بَا زَبَانِ كَرَدَ
- ۱۰- بِه قَدْرِي شُدَ مُصِيبَتِ سَخْتِ وَ عُظْمَا
كِه زَهْرَايِ حَزِينِ رَا بِي اَمَانِ كَرَدَ
- ۱۱- چِه بِي حَدَّ اَهْلِ بَيْتِ اَزَارِ دِيدَنَدَ
كِه بِيَشِ از اَن نِيَمِي شُدَ دَرِ جَهَانِ كَرَدَ
- ۱۲- اَمَانِ از رَنجِ وَ مِحْنَتِ چُونِ فَزُونِ شُدَ
كِه بَايَدِ دِيكْتِه دَرِ چَاهِ زَمَانِ كَرَدَ
- ۱۳- چِرَا چُونِ لَالِه خُونِينِ دِلِ نَبَاشِيْمِ
خَزَانِ اَمَدِ گُلِ مَا رَا خَزَانِ كَرَدَ
- ۱۴- بِيگِيرِ تُو دَسْتِ **خَرَمِ** رُوژِ مَحْشَرِ
كِه اَيْنِ مَنظُومِه رَا اِهْدَا بِه جَانِ كَرَدَ

سُخَنِ نِیْکُوی پَیْاَمْبَرِ اَکْرَمِ (ص)

- ۱- تو میدانی که این قول از نبی است
مَنْ هَسْتَم شَهْرِ عِلْمِ بَابِش عَلِیْ اَسْت
- ۲- چه علم، خورشیدِ نورانی و روز است
وَلِیْکَنْ جَهْلٌ ، ظَلْمِیْ خُودِ جَلِیْ اَسْت

بُزْرِگِیِ خُداوَنَد

- خُداِیَا بُزْرِگِیِ سِزَاوَارِ تُو اَسْت
غَفُورِیِّ و ، خَلِیْقَتِ ، هَمِه کَارِ تُو اَسْت

پِیْرُویِ اَز دِیْنِ پَیْاَمْبَرِ (ص)

- ۱- اَگَر بَازَارِ عَقْلَتِ بَاشَد و هُوش
دِهَم پَنْدِیِ نِکُو ، اَوِیْزَه گُوش
- ۲- بِیَا پِیْرُو ، بَه دِیْنِ مُصْطَفِیْ شُو
تُو غِیْر اَز دِیْنِ حَقِّ رَا ، کُن فِرَامُوش

قبر و عالم برزخ (برای سنگ قبر خود نوشته ام)

- ۱- این که زیر قَدَمَت مَدْفون است
- خُرَّم غَمَزده و مَحزون است
- ۲- مَن عَلَی و پِدِرَم هَسْت حُسین
مادرم ، سَیِّده جان ، خاتون است
- ۳- کِهتَری بَنده ، از این گَرَدون است
که شِکسَته صَدَف و بیرون است
- ۴- گُذری ، گَر سوی قَبِرَم ، آیی
پُرسِشی کُن ، که حَالَت چُون است
- ۵- پاسِخِ من به سُوْأَلت ، این است
که به دِل حُبِّ عَلَی ، مَعجون است
- ۶- ظَلَمَت و وَحِشَت و هَم تَنهائی
باشَد از آن که ، به کَس مَدیون است
- ۷- عَمَلِ أَهْلِ یَقین ، مَقبول است
ز آن که با خُوف و رَجَا مَقرون است

قبر و عالم برزخ

- ۸- خَطَر است ، هَر که رَسَد دَر اینجا
چون که او بَر عَمَلش ، مَرهون است
- ۹- اِمْتِحان سَخْت و سَوَال ها مُشْکِل
سَرَفَرَاز آنکه به حَقّ مَجْنون است
- ۱۰- گَر تو را عَقْل بُود و هُشِیاری
به جَهان غَیْرِ صَوَاب اَفیون است
- ۱۱- پَند و عِبْرَت بَگِرِفْت زین گُفْتار
هَر که را مِهرِ عَلَی ، دَر خُون است

قبر و عالم برزخ

- ۱- دَر کُنْج لَحْد ، اَگَر مَکَانَتِ بَیْنِی
آن ظَلَمَت و ، تَنهائی و ، غُرَبَتِ بَیْنِی
- ۲- هَرگِز به زَبان و دَسْت ، مَرَنجانی کَس
زِیْرا که إِصَابَتِ مُصِیْبَتِ بَیْنِی

لَحْد

۱- خُرْم است آنکه تو بینی کُنون مُنطَمِس^۱ است

سوره حَمْد طَلَب می کند و مُلْتَمِس است

۲- وی که امروز به زیرِ قَدَمَتِ مُنْتَكِس^۲ است

قَدْر و قرآنِ بَخوانی ، به او مُنْعَكِس است

ذَخِيرَةُ قَبْرِ

هَرَكِه آمد به جَهان باید مُرد

خیر و نیکی کَلان باید بُرد

حَيَاتِ بَعْدَ اَز مَرگ

۱- این که اَکَنون دِلِ خَاکَش خُفْتِه

این دو بیتی به حَيَاتَش گُفْتِه

۲- خُرْم زنده رَوان باشَد او

به مُلَاقَاتِ خُدَايش رَفْتِه

۱- ستاره ای که غروب کرده است

۲- شکسته و فرو ریخته

بخش دوّم

ب - مَعَاد

رَبَا خَواری

۱- زِ حُلُقُومٍ مُحَمَّدٍ اَیْنَ کَلَامِ اَسْت

رَبَا خَواری به دینِ مَنْ حَرَامِ اَسْت

۲- هَرَّ اَنْ قَوْمِی ، کِه او را اَیْنَ مَرَامِ اَسْت

عَذَابِ وَ خَواری عُقْبِی ، پَیامِ اَسْت

ظَرْفِ زَمَان

اَیَّامِ جَمَعِ یَوْمِ اَسْت وَلِیالی اَسْت جَمَعِ لَیْلِ

اَمَسِ دِیروزِ اَسْت وَ عَدِّ فَرْدَا وَ اَلآنِ اَسْت حَالِ

رَاهِ خُدا دَرِ وِلايَتِ اَهْلِ بَیْتِ اَسْت

۱- خُوشا اَنانِ کِه دَرِ رُوزِ قِیامتِ

شَوْنَد دَعَوَتِ بَه رِضوانِ ، با کَرَامَتِ

۲- خُداوندِ وَ طَرِیقَشِ دَرِ اِمامَتِ

بِجُستَنَد ، تا نِشِستَنَد ، دَرِ سَلَامَتِ

دنیا کِشتزارِ آخرت است

۱- در این کِشتزارِ دُنیا هرچه کاری

ز بَدَرِ نیک و بَد ، گُل یا که خاری

۲- همه فَردا رسیده کِشت و کَارَت

تو باید بَد رَوِی ، راهی نَداری

تَفَقُّدِ گَرْدَن

بُودَم نَظَرِ که تَفَقُّدِ کُنم تورا

بِشکستی این دِل و نَشدی هیچ با صَفا

روزِ قِیَامَت

۱- شاهِد و قاضی ، خدای آست آن سَرا

ز آن که اَعْضاء، خود گُواه هَسْتند، تورا

۲- مَهرِ خاموشی خورَد، چون بَر دَهان

مَرَحَبَا ، بَر زاهِدِ بی اِدْعَا

رَسْتَخِيز

- ۱- این سَخَن حَقّ آست چون قولِ خُداست
هَرَكه آن مُنْكَرِ شَوَدِ أَهْلِ جَفَاسْت
- ۲- رَسْتَخِيزِ رُوزِ حِسَابِ آست و كِتَابِ
بَرِ هَمّه أَهْلِ يَقِينِ خُوشِ بَاصْفَاسْت

كَسْبِ مَعَاشِ

- گَرِ بَدُوزِي تُو زَمِينِ رَا بَرِ سَمَا
كِي رَسَدِ رُوزِي ، بِي چُونِ وَ چَرَا

مُؤْمَنانِ جَاوَدانِه اَنْد

- ۱- چُو مُردِي اَز نَظَرها مِي شَوِي مَحو
بَنِي آدَمِ هَمّه هَسْتَنَدِ بَرِ اَيْنِ نَحو
- ۲- وَلِيكَنِ مُؤْمَنانِ جَاوِيدِ باشَنَدِ
كِه دَرِ دُنْيا نَكْرَدَنَدِ كَاري اَز سَحو^۱

۱- درمقابل سكر = بيهوده

پاداش بندگی خدا بهشت است

- ۱- کُفِّرِ بُوْدَا بَزْدَايَ ، رُوِي نَمَا يِكْتَا رَا
تَا رَسَدَ نَزْلِ مُهْنَا ، بِظِلِّ ، طُوْبَا رَا
- ۲- گَرِ شَوِي اَهْلِي تَمَنَّا وَ تُو بَاشِي شِيْدَا
بِه خُدَا مِي سِيْزَدَ ، اَن عَدَن وَ ، هَمِه دِيْبَا رَا

خدا نامریی است

چون که بسته است ، بابت از دیدار
اِکْتَشِفِ ، يَا مُكْشَفَ الْاَسْرَارِ

بعد از مرگ اعمال انسان همراه اویند

- ۱- دَرِ مَقَامِ حَشْرِ وَ دَرِ رُوْزِ جَزَا
بِهْتَرِ اَز فِعْلِ حَسَنِ نَبُوْدَ تُو رَا
- ۲- هَمْدَمَ وَ يَارِ اَسْتِ اَز خَيْرِ وَ بَلَا
کَا رِ هَرِ کَسِ ، نَزْدِ حَقِّ ، دَرِ اَن سَرَا

کاسبِ نماها

- ۱- دُرُوغِ گُفتی و مَکَر و حیلَه کَردی
به غِلِّ و غِشِّ ، تو بَرِ حَقِّ حَمَلَه کَردی
- ۲- فُزُونِ کَردی ثَمَن را خود به دلخواه
قَسَمِ خورِدی و صَدَهَا ناله کَردی
- ۳- فُروختی گَنَدُم و جو عَرَضَه کَردی
تو دَرِ سالی ، گُنَه ، صَد ساله کَردی
- ۴- مُهَيَّا باش عُقُوبَت را به فَرِدا
چو مَه را هَم دِچار هاله کَردی

تَوْشَهٗ مُؤْمِنٍ دَر قِيَامَتِ

تَكِيَهٗ بَر لُطْفِ تُو ، مَن دَارَم خُدا
زَانِ گِرِفْتَم ، دَامَنِ اَهْلِ وِلا
چِشْمِ اُمِّيْدِ شَفَاعَتِ بَعْدَ اَز اَن
اين سِهٖ بَاشَد ، تَوْشَهٗ اَم رُوْزِ جَزَا

مُؤْمِنٍ دَر نَزْدِ مَرْدُمِ

بِهٖ نَزْدِيكِ مَرْدَمِ ، كَسِي دِلْكَشِ اَسْت
تَكْبُرِّ نَدَارَد ، تَوَاضِعِ خَوْشِ اَسْت

اَهْلِ جَهَنَّمِ

اَهْلِ نِيرَانِ ، مُشْرِكِيْنَدِ وِ ضِرَارِ
غَوْطَهٗ وَرِ اَنْدَرِ لَهِيْبِيْنَدِ وِ ، شَرَارِ
مِي خُوْرِنْدِ رَقُوْمِ ، بِيْهِنْگَامِ وِيَارِ
هَمْچُو مَهْلِ ، جُوْشَدِ بِهٖ بَطْنِ ، وَقْتِ قَرَارِ

جایگاهِ مُشرک و مُنافِق

مُنافِق را خُدا فَرموده جایش
به عَقبا ، نارِ نیران شد بَلایش
جَهَنَّم از برای مُشرکین آست
که مُؤمِن را بَهشت باشد سزایش

بویِ خوشِ بَهشت

مَکَر زِ روضهٔ رِضوان ، نَسیمِ خُلد وَزید
که بویِ عَنبر و رِیحان ، به جانِ تازه رَسید

یقین به روزِ جَزا

مَعاد و حَشر و قیامت یقینِ مَن باشد
از این که ، دینِ نَبی را دینِ مَن باشد
عَلی زِ بَعْدِ نَبی ، جانشین او باشد
دَلیلِ مَن که عَدیرِ آست ، مُعینِ مَن باشد

روزِ قیامت و گِرفتنِ نامهٔ اعمال

- ۱- روزِ مَحْشَر که قیامت شد به پا
سَر در آرند از قبور ، شاه و گدا
- ۲- روزِ ترس و وَحْشَت است و اِضْطراب
بهرِ انسانها سؤال است و جواب
- ۳- عمرِ خود را در کجا طی کرده ای
رِزق و روزی از کجا آورده ای
- ۴- بر شمار ، از قول و فِعْلَت با کسان
مِهْرَبان بودی شما ، یا بَدزبان
- ۵- این حدیثی بود گفتم مختصر
ورنه ثبت گشته همه بی دردِ سَر
- ۶- هر که را دادند کِتَابِش دستِ راست
شادی و شور و شَعَف از دل بِخاست
- ۷- چون که اَعْمَالِش همه عین صَوَاب
بوده است ، آسان هم آمد در حساب

روزِ قیامت و گرفتنِ نامهٔ اعمال

- ۸- شادمان آید به نزدیکِ کسان
در بهشتِ عدن و در خلدِ جنان
- ۹- آن که بگیرد نامه اش از پشتِ سر
یا به دستِ چپ گرفت و شد خَبر
- ۱۰- آرزو کرد مرگِ خود ، وقتی بخواند
چاره ای جز آتشِ نیران نماند
- ۱۱- چون نظر کرد و بدیدش جایگاه
سخت ترسید و پلرزید ، ز آن نگاه
- ۱۲- گفت: جَهَنَّم ، جایگاهی بس بد است
آتشِ نیران ، در آنجا بی حد است
- ۱۳- گولِ مال و عِزَّتِ دنیا بخورد
غافل از عُقبی شد و رُسوا به مُرد
- ۱۴- نامهٔ خَرَمِ بده در دستِ راست
چون تو غفاری و این عِبَدَتِ گداست

چکامه ای درباره کافر و مؤمن

- ۱- هر آن کس برگزید راهِ ضلالت
تأسی جست به شیطان از خجالت
- ۲- خدای مهربان دادش مهلت
برفت راهی که شیطان کرد دلالت
- ۳- بسی گفرانِ نعمت کرد در این ره
مبذّر بود و مسرف ، از جهالت
- ۴- به وقتِ مُردن آمد هوش و فهمید
نبودش زنده ، در دارِ کِسالت
- ۵- به ناگه یادش آمد وعدهٔ حَقّ
حدیثِ صدق و نیکوی رسالت
- ۶- بگفت او را پیّمبر با دلالت
به لطف و مرحمت ، رویِ کِفالت
- ۷- که کافر را سرانجام نارِ نیران
سزاوار است ، نه فردوس و جلالَت

چکامه ای دربارهٔ کافر و مؤمن

- ۸- تَحَسَّرُ خورَد و نَادِم شد در آن دَم
گذشت عُمْرَش به دنیا با بَطَالَت
- ۹- جَزَع کرد و فَرَع بنمود و شِيَوَن
از این که در عذاب است و مَلَالَت
- ۱۰- ولیکن مؤمنان آنَدَر بهشت اند
خوشا بر حالِ آنها این حَوَالَت
- ۱۱- ببینند مؤمنان ، کَفَّار و گویند
کدام یک بوده ایم آنَدَر رِذَالَت
- ۱۲- شما در دوزخ و ما در بهشتیم
که این هردو ز قسط است و عِدَالَت
- ۱۳- خدایا خُرْمَت از مؤمنین است
در آور در جَنان او ، با وِکَالَت

چشمهٔ تسنیم

- ۱- چشمهٔ تسنیم ، که در رضوان بُود
نوشد از آن ، هرکَه با ایمان بُود
- ۲- تشنگی هرگز نبیند ، بعد از آن
این همان فیضی است ، کز رحمان بُود

ذکرِ خدا آرامش می آورد

- خوش آن دمی است ، که آرام گیرد این جانم
حدیثِ دل به کِه گویم ، که عاشقِ آنم

مقامِ مُعَلِّم

- ۱- آب است مُعَلِّم و کلاس همچو کشتزار
هرجا مُعَلِّم است به پا کرده لاله زار
- ۲- لب تشنگانِ عِلْم نشسته به انتظار
تا کِه رسد مُعَلِّم ، آن دُرّ شاهوار

بخش دوم

ج- عدل

کِفَايَتِ درِ عَدَالَت

- ۱- عدالت پیشه را باشد هدایت
عَجین گشته هدایت با ولایت
- ۲- به عدل و داد فرمان داده یزدان
نداری عدل باشی بی کِفَايَت

عدالت

در میانِ هستهٔ خرما کشیده خط خدا
تا بگیری عبرت و باشی درین ره ، رهنما

تقارُنِ ولایت و عدالت

- ۱- به علم و هم عمل کوش و عبادت
طَلَبِ کُن از خدا ، خیر و سعادت
- ۲- ولایت گر قرین شد با عدالت
برازنده است ، بر اهلِ شهادت

سروری در عدالت است

- ۱- برادری به صفا و ، برابری باشد
نه سویی خود بکشی ، هر چه را بهی باشد
- ۲- شریک غصه و شادی ، برادری باشد
که مؤمن به خدا عین سروری باشد

قرب به حق

آن دمی را ، که می قُربتِ حق مَسْتَم کرد
بی خود از خود شدم و ، لطفِ خدا هستم کرد

گسترشِ عدل

- ۱- به عدل و داد ، فرمان داده یزدان
به هر قومی ، خصوصاً اهل ایمان
- ۲- عدالت گر شود حاکم بر انسان
جهان زیبا شود ، همچون گلستان

بخش دوم

د- امامت

ولادتِ مولیٰ الموحِّدینِ علی بنِ ابیطالب (ع)

از سخنان او : شکیبایی میوهٔ درختِ ایمان است.

- ۱- به یومِ سیزده از ماهِ رَجَبِ مولیٰ علی آمد
شکست دیوارهٔ کعبه ، دُرِ بازغ^۱ و لی آمد
- ۲- بگفت داوَر به مریم وقتِ زادنِ أُخْرُجی الْمَسْجِدِ
به اُمِّ بَوْتُرَابِ کعبه نِدایِ اُدْخَلی آمد
- ۳- یکی مَهپاره طالع شد چو آمد ساقی کوثر
نمایان قدرتِ حَقّ شد ، علی چون مُنْجَلی آمد
- ۴- وزید اکنون نسیمِ خُلد و آفشانَد عِطْرِ تاتاری
شَمیمِ شیعهِ خوشبو شد ، ولی حَقّ جَلی^۲ آمد
- ۵- بشُد قرصِ قَمَرِ ظاهِر ، مُطَهَّرِ خواجهٔ باهِر
میانِ کعبهٔ عُشاقِ جَمالِ مُقْبَلی آمد

۱- درخنده

۲- جلوه گر

ولادتِ مولیٰ الموحِّدینِ علی بن ابیطالب (ع)

- ۶- بنایِ بیتِ اعظم ، کعبهٔ معبودِ آدم کرد
درون خانهٔ رحمت ، ولی آمد ، علی آمد
- ۷- بیاورد روشنایی ، خواجهٔ افلاک و ظلمت بُرد
ضیاءِ چشمهٔ خورشید ، مُشعشع ، مشعلی آمد
- ۸- بیامد چون که ایمان، باطل و کُفر، جُمَلِگی رفتند
ولِیُّ اللهِ اعظم را شِگَرَفِ^۳ کاملی آمد
- ۹- بیا تا مثلِ بلبل ، نغمه خوان ، دَرِ گِرَدِ گُلِ آئیم
گُلِ باغِ ولایت را ، خوش الحانِ بلبلی آمد
- ۱۰- که خُرَمِ ناتوان باشد ز وَصَفِ این چنین مولود
چرا؟ که خانهٔ کعبه ، مُبارک منزلی آمد

۳- بی نظیر از لحاظ خوبی و زیبایی

انتخاب علی ابن ابیطالب (ع) از طرفِ خدا به جانشینی

پیغمبر(ص) در غدیر خم

از سخنان آن حضرت : بزرگترین اشتباهات را نزدِ خداوند ، زبانِ دروغگو دارد.

- ۱- در غدیر آن حیدرِ صَفَدَرِ وَلِيُّ اللَّهِ شد
بر سرِ دستِ پَیْمَبَرِ ، و آلِ مَنْ وَاوَاهُ شد
- ۲- با پیامِ حضرتِ حَقِّ ، سَرَوَرِ و سَالارِ شد
وَزِ دَعَايِ اِبْنِ عَمَّشِ عَادَ مَنْ عَادَاهُ شد
- ۳- بر سرِ سلطنت ، چون حیدرِ کَرَّارِ شد
مَحْرَمِ اَسْرَارِ حَقِّ ، هَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ شد
- ۴- شُكْرُ اللَّهِ که علی شُد در غدیرِ خُمِ وَلِيُّ
مَنْزِلَتِ بَعْدَ از نَبِيِّ اَفْزُونِ زِ مَهْرِ و مَاهُ شد
- ۵- انتخابِ بوْتَرَابِ از سَوِي دَاوَرِ در غَدِيرِ
خُودِ صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ از هَدَانَا اللَّهُ شد
- ۶- چون علی نُوْرِ وَايَتِ خُسْرُو اَبْرَارِ شد
دِينِ حَقِّ كَامِلِ شُد و نَعْمَتِ بَه مَاهُ هَمْرَاهُ شد

انتخاب علی ابن ابیطالب (ع) از طرفِ خدا به جانشینی

پیغمبر(ص) در غدیر خم

- ۷- این بُود قولِ کریم ، احمد رسول است بر شما
جانشینش مرتضی مَشْمُولِ وَاَجْعَلَنَاهُ شَد
- ۸- چشْمَةُ آبِ زُلَالِ وِ خَوْشِگَوَارِ کَوْثَرِ اسْت
هَر کِه نَوْشَد آبِ کَوْثَرِ ، بَر رُمُوزِ آگَهِ شَد
- ۹- شَهْرِ عِلْمِ بَاشَد مُحَمَّدٌ(ص) ، بَابِ آن مَوْلَى عَلِی اسْت
هَر کِه عَازِمِ بِه مَدِیْنَه اسْت بَایَد از دَرگَهِ شَد
- ۱۰- این عَلِیّ و مَن شَدِیم از شَاخِ و بَرگِ یَکِ دَرخْت
بَعْدِ مَن ، حَبْلِ الْمَتِینِ ، دَلسُوزِ خَلْقِ اللّهِ شَد
- ۱۱- عِلْمِ و اِیْمَانِ و وِلايَتِ بَا عَلِی دَمَسَازِ شَد
هَر کِه رَا بَاشَد عَلِی ، اِیْمَنِ زِ جَوْرِ شَاهِ شَد
- ۱۲- نُصْرَتِ و پِیروزِیِ آن دَارَد ، کِه بَاشَد بَا عَلِی
خَوَارِی و خِذْلانِ ، کَسِی رَا هَسْت ، کَزُو گَمْرَاهِ شَد
- ۱۳- شِمْهٔ اِی خُرَّمِ بَغفَتِ از بیکرانِ فَضْلِ عَلِی
دَر تَقَرُّبِ بَا خُدا شَامِلِ بَا کَرَمَنَاهِ شَد

ولادت مولا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع)

از سخنان این بزرگوار: دنیا منزل گذران و آخرت منزل جاودان است.

۱- میلادِ نور و اُسوَهٗ تقوا علی رسید

شمسِ ظُحا و بَدْرِ دُجا آمد و اُمید

۲- از کویِ دوست طالع و رَخشان چه سَروری

شور و نشاط و جشن به پا شد ، از این نوید

۳- آن کوثری که شُست ، تنِ چون گُلِ علی

بود از بهشتِ عَدن ، که رسید بَهرِ آن عمید^۱

۵- رویِ جهان ز مَقَدَمِ مولا بشد سفید

چون کعبه مَفْتخر شد و فیاض بر گزید

۶- چون در چمن نویدِ گُلِ آمد ، ز نوبهار

مستانه شد چنان ، که رویِ جهان ندید

۱- بزرگ و سرور

ولادت مولا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع)

۷- یک قطره ای زلال زِ شَبَنَم ، سَحَر گَهان

از روی لاله در حَرَمِ کِبَرِیا چکید

۸- بِنْتِ اَسَدِ چو دید رُخِ پاکِ شَه ، علی

دستی زِ مِهر ، بَر سَرِ شِیرِ خِدا کشید

۹- کِی شُد نشان به خَلق ، مَقامِ وِلیِّ حَقِّ

جُز بَرِ خِدا و اَحْمَدِ مُرْسَلِ که شد پدید

۱۰- مِولودِ کعبه را که در آمد زِ کویِ دوست

نازَمِ بَدینِ ولادتِ مِولایِ دین ، فرید^۲

۱۱- خَرَمِ بیا و شِکَن بعد از این قَلَم

صد چون توهَم ، لب و دندانِ بَهِمِ گَزید

۲- بی مانند

به مناسبت روزِ غدیرِ خُم

از سخنان حضرتِ علی (ع) : دانشی که تو را اصلاح نکند گمراهی است.

از سخنان حضرتِ علی (ع) : مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا

۱- بده ساقی می ام روزِ غدیر است

چو مولایم نشسته بر سریر است

۲- غدیرِ خُم ، چه زیبا ، دلغریب است

علی در عالمِ هستی امیر است

۳- به عشق ، من نام او را می سُرایم

چو بویِ عشقِ به از مُشک و عبیر است

۴- همیشه بر سرِ کویش گدایم

هم او از اغنیا و هم خبیر است

۵- به دستورِ خدا بعد از پیغمبر

علی شد مقتدا چون که بصیر است

۶- امیرالمؤمنین هادیِ دین است

شریعت بعدِ پیغمبرِ ظهیر است

به مناسبت روزِ غدیرِ خُم

- ۷- امام کائنات و نورِ ایمان
به وقتِ جنگِ ایشان همچو شیر است
- ۸- علی باشد همی قرآنِ ناطق
سخن هایش همه سَمْعُ الجَدیر است
- ۹- خدا واجب نموده طاعت از او
که بعد از ختمِ مُرسل بی نظیر است
- ۱۰- پراکند نورِ مهرش در جهانی
چه او آئینهٔ حَقّ در ضمیر است
- ۱۱- خوشا آن کس که بعد از نورِ مُرسل
مُطیع و پیرو او چون اسیر است
- ۱۲- نوشتم شِمّه ای در وصف مولا
چه روزی بهتر از روزِ غدیر است
- ۱۳- خداوندا پذیرا شو ز **خُرّم**
تو این هدیه ، که او خیلی حقیر است

شمّه ای از صفاتِ مولا امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع)

به صورت نثرِ مُسَجَّع

از سخنان حضرت علی (ع) : از دست دادن دوستان، غربت است.

علی در دلِ شب با راز و نیاز با خدایِ خویش در خلوت

و با محفلی گرم و شیرین با او در عبادت

وی همراه با کاروانِ آسمانیانِ محمّلِ بندگی بسته در دیانت

با دیدگانی آشکین، و دلی پُر ناله از مَهَابَت

جسم و روحش مملوّ از خضوع و خشوع ، دربرابرِ اَحَدِیَّت

صِراطش مستقیم با خلوصِ نِیَّت

سُخَنش درست مطابقِ با شریعت

عَمَلش کاملاً برای خدا با رضایت

اندیشه اش بزرگ برای خدمت

شِمّه ای از صفاتِ مولا امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع

زبان‌ش گویای حقیقت
بانگش هُشدار برای هدایت
در خیر و نیکی در سِبَقَت
در بذل و احسان با طَراوَت
در دوستی با صِدَاقَت
همراهی آس با رَأَفَت
دشمنی آس با کُفَّار با شِدَّت
اعتقادش به خدا با شَفَقَت و حقیقت
ایمانش از دِل و با حَلَاوَت
برنامه‌کارش هَدَفَمَند و از روی دِرَایت
اموالش را از طریق اِنْفَاق با خدا در تجارت
در محیطِ زندگی جوانمرد و با فُتُوَت
از دیدارِ با دوستان چون گُل در نِظارت
دائماً در تلاش و فعَالِیت

شِمّه ای از صفاتِ مولا امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع

زندگی اش بر اساس دین و عقلانیت
راهنما و دوست در مشورت
معامله نمی کرد دینش را با دَرَاهِم ، در صِدّارت و اِمّارت
بی پروا در اجرای عدالت
کوشا در تعلیم و تربیت
نشاطِ خود را در شادی دیگران می دید از مَرَحَمَت
خلیفه و جانشین بود در نَبُوّت
دانشمندترین افراد در مَعْرِفَت
رهبر و پیشوا بود برای اُمَّت
به مسئولیتِ خطیرِ خود آگاه در اِمّامت
عهدشکنان را با نکوهش از قَبّاحَت
غدر و حيله را وسیله ، برای اهلِ ضلالت
بارِ زندگی اش سَبْک ، نه طاقت فرسا و پُر مَشَقَّت
عِنان تقوا در دست از روی کفایت

شِمّه ای از صفاتِ مولا امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع

قرآن را به قصدِ ارتباط با خدا برای قِراّت
تزکیهٔ روح و روان را جهت سعادتِ دنیا و آخرت
اجرای حُدودِ الهی را در ملازمت
احکامِ مُقَدَّسِ آسمانی را در مُراقبت
در مَصَادِرِ اُمُورِش افرادِ با بصیرت
انتخابِ زمامدارانش از رویِ اِصالت
هم نیک بود و هم مُشَوِّقِ دیگران به نیکی در مشورت
از هوس های دنیایی بدور و در کِراهِت
دنیا را طلاق گفته و از آن در هِجرت
با زیرِ دستان با مُلاطِفَت
با سِتمْگَران و ظالِمان در شِمات
با تهی دستان و بیچارگان با سخاوت
و با یتیمان و بیوه زنان با عَطُوفت
و با سالمندان با مَحَبَّت

شِمّه ای از صفاتِ مولا امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع

با بیماران و مریض‌ها و دردمندان با رَحْمَت

عقلِ قاصِر از توصیفِ صفات

و قَلَمِ عاجز در کِتَابَت

زبان در لُکْنَت

کلام در رَحْمَت

بیان در عُسْرَت

از این همه صِفاتِ نیکوی او در کِثْرَت

همه از وَصْفَش در حِیرَت

و از ذِکْرَش در شِگِفت

از شمار و فِهرِسْتَش در مَضِیْقَت

از درجَش در صُعُوبَت

از شیرینی آش در لَذَّت

و گیرائیش در عُذُوبَت

و خسته از نوشتن و قِرائَت

بیانِ قدری از صفاتِ حضرتِ علی (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّعِ به مناسبتِ سالِ روزِ شهادتِ آن حضرت

علی آن محورِ عدالتِ یزدان

و کوکبِ درخشانِ آسمانِ ایمان

و بذرِ آفشانِ صفا و سلیمِ بینِ همگان

و نُخبَةُ تقوا و بیان

نمونهٔ شجاعت در میانِ دلیرانِ زمان

معدنِ حِلْمِ شکیبان و صابران

توصیفِ کاملِ مُرُوتِ جوانمردان

بهترین فریادِ رَسِ درماندگان

و سَرِپَرَسْتِ یتیمان و بی کسان

راعیِ عدل و انصافِ بینِ مردمان

بیانِ قدری از صفاتِ حضرتِ علی (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع به مناسبتِ سالِ روزِ شهادتِ آن حضرت

بخشندهٔ بیشترین اموال به بیچارگان

سرشار از عَطوفت و بَذل و اِحسان

تَفَقُّد کنندهٔ از زیردستان

محبت داشتنِ به دوستان

دشمن شناختنِ کافران

صَف شِکَنِ مُشْرِکان

دور کردنِ منافقان

طَرَدِ پیمان شِکَنان

رعایت کنندهٔ عهد و پیمان

نَگه داشتنِ میثاقِ بینِ مؤمنان

بیانِ قدری از صفاتِ حضرتِ علی (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع به مناسبتِ سالِ روزِ شهادتِ آن حضرت

نیکوترینِ زاهدان

بهترینِ پارسایان

أفْضَلُ تَرِینِ پرهیزکاران

رَه روترینِ سالکان

تشنه ترینِ تشنگانِ آبِ حَیوان

از شیفتگانِ حَقِّ و عرفان

غرقِ در لَدَّتِ عبادتِ رَحمان

مَظْهَرِ عِلْمِ و ایقان

سَرورِ آزادگان

مَفخَرِ سلاطینِ دوران

بیانِ قدری از صفاتِ حضرتِ علی (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع به مناسبتِ سالِ روزِ شهادتِ آن حضرت

مُقَسَّمِ بهشت و نیران

موجبِ عِزِّ مَحْرُومان

حکیمِ همهٔ بیماران

که قَلَمِ عاجز از نوشتن ، و زبانِ درمانده از بیان

نه کسی را برای توصیف توان

چون خُفّاش که از نورِ خورشیدِ گریزان

و در تاریکیِ مَکان

از شرحِ نورِ خورشیدِ ناتوان

چه او را ندیده به عیان

بَلِ شَرَحِش را شنیده از دیگران

بیانِ قدری از صفاتِ حضرتِ علی (ع)

به صورتِ نثرِ مُسَجَّع به مناسبتِ سالِ روزِ شهادتِ آن حضرت

شمسِ وجودِ علی که چون مِهْرِ باران

در بیابان ، درخشان و مِهْرَبان

و لعلِ بَدخشانِ او به مَثابَةُ گوهرِ رَخشان

که از کوهستان به بازارِ جواهرفروشان

می آورند، امروز اُفول کرد ، و زبانِ حَقّ گویش

که چون آبِ روان

از سرچشمهٔ زُلالِ سَنگِستان

می جوشید ، امروز نالان و از گویش نشست

در شهادتِ مولا علی ابنِ ابیطالب (ع)

از سخنانِ او : آخرت هیچ جایگزینی ندارد و دنیا ، بهای جانِ آدمی نیست.

۱-نگینِ کعبه شکسته ، به خونِ بینِ محراب

چرا که چهرهٔ تاریخ ، شد ز غم سیراب

۲-نشسته سایهٔ ظلمت ، برِاستوای فلق

چو راستای علی ، خم ز کین شد و بی تاب

۳-ستونِ عرشِ بلرزید و غم گرفته جهان

از این که گفته اذانِ سفر ، علی به شتاب

۴-نمازِ صبح نباید که بشکند هر کس

به جز علی که نشسته است تا قدم به خضاب

۵-مگر که چشمِ زمانه به خواب بیند باز

نسیمِ جنت و روحِ مسیح و چشمهٔ آب

۶-نشانِ پدادر عدالت ، به مردمِ دنیا

چو نورِ عدلِ علی هم ، رسیده از وهاب

۷-بریز شرابِ ولایی ز جامِ مولایم

به کامِ **خُرَم** محزون تا شود شاداب

در شهادتِ حضرتِ علی (ع)

سینهٔ خاک ، ز خونِ تو علی ، رنگین شد
ماجرای تو بر این اهلِ زمین سنگین شد
چهرهٔ شاه چو مه ، در شبِ آخر به مُحاق
تا ابد گردشِ دوران ز شَبَتِ غمگین شد

در شهادتِ علی ابنِ ابیطالب (ع)

ماهِ مُنیر خُسروِ خوبانِ علی
بسته خَضابِ به خونِ سرِ آن وَصی
نورِ خدا ، شمسِ وِلا ، مرتضی
کرده اَفول ، اخترِ تابانِ ولی

شهادتِ مولا علی (ع)

مُرتضی مأخوذ شد از اِرْتضا
فُزْتُ در مِحْرابِ حَقِّ گفت با خدا
چون پیامِ قَد قُتِل آمد ز حَقِّ
اهلِ دنیا و سَماء ، شد در عَزَا

به مناسبتِ شهادتِ مولا علی ابنِ ابیطالب (ع)

از سخنان حضرت : از دست دادن حاجت بهتر از درخواست کردن آن از نا اهل است.

۱- چون که از کینِ پسرِ مُلجَمِ بی دینِ بِشکافت

فَرَقِ مولا ، همهٔ اَرْض و سَمَا کرد خطاب

۲- بانگ و شیون بر آرید ، که علی در محراب

در سَحَرگه ، به خونِ سَرِ خود ، کرد ، خضاب

میلادِ بانویِ دو عالمِ حضرتِ فاطمهٔ زهرا (س)

از سخنان او : خداوند روزه را برای استواری اخلاص واجب کرد
شیعیان ما از بهترین افرادِ اهلِ بهشت هستند

- ۱- میلادِ اَختَری است ، که چو خورشیدِ خاور است
کو را خدایِ جهان گفته آنور است
- ۲- دُختِ نَبیِّ اکرم و مادرِ خدیجه است
زهراى اَطهر است ، که شمسِ مُنور است
- ۳- طالعِ ببین ، که شمسِ وجودش در این جهان
خُرسند بابِ او ، که اُمّ آبِیها ، یاور است
- ۴- او جلوهٔ فضیلت و قُرب است و هم رضا
دُر دانه ای است ، که پیشِ پدرِ اصل و مِحور است
- ۵- مولودِ نور و ، عصارهٔ خِلقتِ خُجسته باد
چون که به مِهر و ماه و فَلَک ، جمله سَرور است

میلاَدِ بانویِ دو عالمِ حضرتِ فاطمهٔ زهرا (س)

- ۶- آن مَظْهَرِ عبادت و زُهد است و هم شَرَف
او فاطمه است ، که نزدِ خداوندِ داوَر است
- ۷- او بی بیِ دو عالم و هم دُرّ و گوهر است
او نورِ ایزد است ، که به عالمِ مُصَوَّر است
- ۸- بیرون شد از صدف ، دُرِ رَخشانِ فاطمه
تا بیده از قَلکی ، کآن مُدَوَّر است
- ۹- یا رب به روزِ حَشَر که یَوْمُ الحِسابِ تو است
خُرَّم به فاطمه بخشا ، که آنور است

شهادتِ حضرتِ فاطمه زهرا (س)

از سخنان او : پروردگارا! ما را به زینتِ ایمان مُزین فرما.

- ۱- قَلْبِمَ به خونِ تپیدِ چو زهرا شهیده شد
پُشتِ علی زِ مَاتِمِ عَظْمِی خمیده شد
- ۲- از داغِ مرگِ او همگی خونِ جگر شدند
چون روحِ أَطْهَرَشَ به جَنانِ پَر کشیده شد
- ۳- دُرْدانَةُ رسولِ خدا چون که شد به خاک
اَوخ ، که آتشی به خانَةُ مولا فُتاده شد
- ۴- چون پَر شد و بریخت زِ گُلشَن ، گُلِ علی
انده و غَم بر آلِ عَبا ، بَس عَدیده شد
- ۵- خورشیدِ طَلَعَتَش ، چو زِ تابشِ فرو نشست
بر دیدَةُ علی شبِ یلدا دیده شد

شهادتِ حضرتِ فاطمهٔ زهرا (س)

از سخنانِ آن مُخَدَّرَه: خداوند نماز را برای پاک شدنِ شما از کِبَر
واجب کرد

- ۶- وقتی که این خبر به کـرّوبیان رسید
أشکِ عـزا ، ز دیدهٔ آنها چکیده شد
- ۷- چشمِ جهان ندید و نبیند چو فاطمه
ریحانتُ النَّبِی است که أمّ أبیها ، خوانده شد
- ۸- کوثر به روزِ حَشْر شفیعی به مَحْشَر است
آری بَشْر به یمنِ اهلِ کِسا آفریده شد
- ۹- چشمم به روزِ حَشْر فقط بر عنایت است
دَسْتَم بگیر ، جانِ حُسَیْنَت که مانده شد

میلاَدِ مسعودِ امامِ حسنِ مجتبیٰ (ع)

از سخنانِ این امامِ همام : به خوبی معاشرت کردن با مردم ،
کمالِ عقل است.

- ۱- حَسَنِ سلطانِ حِلْمِ است و دِرایتِ
حَسَنِ معراجِ عشقِ است و هدایتِ
- ۲- نهالِ دینِ چه مُثْمِرِ شد زِ نامَش
جهانی با قدمش شد رضایتِ
- ۳- مبارک باشد این میلاَدِ مسعودِ
به زهرا و علی شاهِ ولایتِ
- ۴- چراغِ پُر فروغَش ، حَقّ بر افروخت
جهان روشن بشد ، از این حمایتِ
- ۵- که تاریکی و ظُلْمَتِ در غِطَا شد
چو أَحکامِ شَرِیْعَتِ شد رعایتِ
- ۶- جهان بالیده بر خود ، زینِ ولادتِ
پیامبر شاد و حُرَّمِ زینِ عنایتِ
- ۷- حَسَنِ را کردگارَش ، نامِ بنهاد
چو بوده موردِ لطفِ نهایتِ

میلادِ مسعودِ امامِ حَسَنِ مجتبی (ع)

از سخنانِ آن حضرت: هیچ ستمگری را شبیهِ ستمدیده ندیدم مگر حسود را.

۸- حَسَن را مَظْهَرِ عفو است و اِحسان

کریم اینجا و هم در آن سَرایت

۹- امامِ دوّم است و هادیِ دین

رسید بعد از پدَر او را وصایت

۱۰- خدایا من قَسَم دادم به حَقِّش

بِگیری دستِ **خُرّم** با کفایت^۱

در ولادتِ حضرتِ امامِ حَسَنِ مجتبی (ع)

۱- شمسِ بَطْحَا به ابنُ النَّجْبَا ، حاملِ شد

رَمْضانِ نیمه شد و قرصِ قَمَرِ کَامِلِ شد

۲- سبطِ اکبر که شد عضوِ کِسا ، طالعِ شد

چهرهٔ شب ، زِ طلوعِ حَسَنِ زایل شد

۱- محبت و دوستی

در شهادتِ حضرتِ امامِ حسنِ مجتبی (ع)

امام حسن (ع) : فرصت به سرعت از دست می رود و به گندی باز می گردد.

- ۱- شیون و آفغان به عالم شد به پا
از زمین ، تا عرشِ اعلای خدا
- ۲- چون حسن ، ابنِ علی مرتضی
شد شهید ، از ظلم و جورِ آشقیا
- ۳- گشته زهرِ جفا شد مجتبی
آیتِ عظمی و این بدرِ دُجا
- ۴- در غروبِ شمسِ بطحا و منی
تیره شد بر اهلِ ایمان هم فضا
- ۵- قُرَّتِ العینِ علی و مصطفی
فارغ آمد از همه رنج و بلا
- ۶- عون و عباس و حسین شالِ عزا
بسته اند و نوحه خوانند در سرا

در شهادتِ حضرتِ اِمَامِ حَسَنِ مَجْتَبَى (ع)

۷- یک ندا آمد ز عرشِ کبریا
که حُسَین ، اِمِشَب بُودِ صَاحِبِ عَزَا
۸- شاهِ دین ، مولای ما، چون شد شهید
پیرِوانِ یَکَسَر به غم کرد مُبتلا

ماتم و حُزَنِ حَسَنِ بَرِ عَرَشِ اَعْلَا چون رسید
غم گرفت کروبیان را ، نوحه و شِیُونَ رسید

پندی از اِمَامِ حَسَنِ مَجْتَبَى (ع)

عیشِ شیرین گر بخواهی چون شِکَر
لَدَّتِ عُقَبی و آسایش اگر
پندِ مولایم حَسَنِ خُلُقِ خوش است
بَرِ جِهَان ، با حُسَنِ خُلُقِ ، شو مُفْتَخَر

ولادتِ حضرتِ اَباعبدِاللهِ الحُسَینِ (ع)

از سخنان این بزرگوار : کسی که دوست دارد روزیش افزون گردد ،
صَلَّهٗ رَحِمَ به جای آورد.
از سخنان این بزرگوار : قناعت ، سبب آسایشِ تن است.

- ۱- حَمْد و لِلَّهِ که حُسَین ، آن مَهِ تابان آمد
نورِ حَقِّ ، شوکتِ دین ، آن شَهِ خوبان آمد
- ۲- چون که میلادِ حسین ، سِوَمِ شعبان آمد
نَفَخَهُ صَبِحِ آمید ، رَیْتِ سُبْحان آمد
- ۳- شَهِ آزادگی و مِحْوَرِ ایمان آمد
گُلِ گُلزارِ نَبی ، آیتِ رَحمان آمد
- ۴- مادرش فاطمه ، چون بوسه بزد بر رویش
قَلْبِش آرام گرفت ، زان چَمَنِ خوش بویش
- ۵- شمسِ رَخشانِ ولایت ، زِ اَفُقِ چون سَرِ زد
نورش از بُرجِ امامت ، به جهانی پَر زد

ولادتِ حضرتِ اَباعبداللهِ الحُسَینِ (ع)

از سخنان آن بزرگوار: پای بندی بر پیمان، جوانمردی است.

۶- خُسْرُو دین و جهان ، چون پسرِ حیدر شد
مادرش کوثر و بابش ، علی صَفَدَر شد

۷- شکر و تسبیحِ خدا گفت ، به زیبایِ حُسَین
پدرش ، چون که نظر کرد ، به سیمایِ حُسَین

۸- شاد و خُرَسند از این ، عید همهٔ اَرْض و سَمَا
چون که مولا شَهِ دین آمده ، از عَرشِ خدا

۹- کوکبِ عِلْم و فضیلت ، بدرِ خَشید جاوید
برقِ شادی به دِلِ اَهْلِ جِهان ، هم تابید

۱۰- چون که این پنجمی ، از آلِ عَبا ظاهر شد
فیضِ رحمت بجوشید و جهانِ طاهر شد

در عزای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحُسَین (ع)

از سخنان این امام بزرگوار: سپاسگزاری از نعمتِ گذشته ، نعمت آینده را در پی خواهد داشت.

- ۱- چو بنگَرَم به جهان غُصّه و غَمی بینم
همه غریقِ عزا ، شور و ماتمی بینم
- ۲- اگرچه چرخِ فَلَک هست ، گریه ای دارد
به رعدِ غُرّش و ، در دیده شَبَنمی بینم
- ۳- به هر که می رَسَم از مردمِ وضیع و شریف
همه نشسته به غم ، آه و مَرهَمی بینم
- ۴- چنین فغان و چنین آشک در همه شهر است
نه اینکه شهر بنالد ، به عالمی بینم
- ۵- به عَرشِ گَر نَظَر از دِل ، به قُدسیان دارم
ببَسْتَه شالِ عَزَا ، حُزنِ اَعْظَمی بینم

در عزای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع)

- ۶- به فرش گر گدَرَم ، انسیان یمی بینم
که سر به زانوی غم ، روح درهمی بینم
- ۷- همه به سینه زند و حُسین ، حُسین گویند
من حقیر چه شهوار خاتمی بینم
- ۸- زهالِ عَشقِ حُسین ریشه کرده در جانم
به مَحضِ بردنِ نامَش مُحَرَّمی بینم
- ۹- تو ای حُسین از این شیعه **حُرَّم** محزون
شَفاعتی بِنما چون که اَفخَمی^۱ بینم

۱- بلند پایه

به
مناسبت شهادتِ
حضرتِ اباعبدالله الحسين (ع)

به مناسبت شهادتِ حضرتِ اباعبداللهِ الحسین (ع)

- ۱- حُسین کز بُلندای عرشِ خدا
بیامد ندا مَرَحَباً مَرَحَباً
- ۲- حُسین ای گرفته ، تو نام ازِ اله
به آرض و سَمایی ، امامِ هُدی
- ۳- تو فرهنگِ عشقی ، به هردو سَرای
چو بَر جنّ و انس گشته ای رهنما
- ۴- به قُربانگه از رویِ عِلْمِ آمدی
مُقَرَّب به حَقّ گشته ای با فِدا
- ۵- رهِ دوست طی کرده با یک نَظَر
تو ای یوسُفِ دین ، به دشتِ بلا

به مناسبت شهادتِ حضرتِ اباعبدالله الحسین (ع)

- ۶- سَرِ حَقِّ چِه راحت بُرید ، از قَفَا
نکَرَدَنَد رَحْمی ، بر آلِ عِبا
- ۷- بَرِیخت خُونِ پاکت ، چو یَحیی به خاک
خروشی بر آمد زِ عَرش و سَمَا
- ۸- کلامتِ حُسین ، درسی از مَکْتَب است
گُزیده چو دُر باشد و دِلرَبَا
- ۹- که مرگِ به عِزَّت ، بَسی بَهِتر است
به خِفَّت کُنی زندگی این سَرا

در شهادتِ حضرتِ ابا عبداللهِ الحسین (ع)

- ۱- حُسینِ ای فدا گشته در کربلا
حُسینِ ای بُریده سَرَت از قفا
- ۲- نهالِ شریعت به خونِ سَرَت
تو سیراب کردی برایِ خدا
- ۳- تو اصغرِ بیاورده ای جان فدا
به همراهِ اکبر به کرب و بلا
- ۴- بیاوردی آن گوهرِ شب چراغ
رُقیّه همان کودکِ خوش لقا
- ۵- ابوالفضل و عون ، جعفر آورده ای
بگردند یاری تو را نینوا

در شهادتِ حضرتِ اباعبداللهِ الحسین (ع)

- ۶- تو که آمدی ، زینبَت ، پس چرا
بیاورده با خود به دشتِ بلا
- ۷- کِشَد آن همه رنج و آوارگی
زِ شام و زِ آن مردمِ بی حیا
- ۸- عَلَّیت که بیمار و تب دار بود
به آتش کشیدند سَرا ، اشقیا
- ۹- تَنَش بود رنجور و ، دِل پُر بلا
از این مردمِ ظالِم و بی وَفا
- ۱۰- حُسین ای مَه و مِهَرِ روزِ جزا
بگیر دستِ ما را ، زِ غَمِ گُن رها

آخرین شهیدِ دشتِ کربلا حضرتِ علی اصغر (ع)

- ۱- نُسخه هر قدر که خوانا و فریبا باشد
کاغذی خوب و کلام پخته و خوانا باشد
- ۲- هم نویسنده توانا و خردمند باشد
هم که در کارِ خود ، ورزیده و بینا باشد
- ۳- جوهر از آبِ طلا و قلمِ آعلا باشد
جهتِ ضبط و حِراست ، مَهیا باشد
- ۴- بهرِ نیکویی معنا ، اگر هم اُستادش
خُبره شد وی و یا مردِ توانا باشد
- ۵- این همه مرتبه و قدر که آمد آن را
همه پوچ اند ، مگر حاویِ امضا باشد
- ۶- تا که امضا نشده قابلِ اجرایی نیست
چون به امضا برسد طالبِ اجرا باشد
- ۷- اگر امضا بشد ریز و ضعیف و کوچک
یکسره چشمِ دل و دیده سر ، وا باشد

آخرین شهیدِ دشتِ کربلا حضرتِ علی اصغر (ع)

- ۸- تا شناسد ، که آن صاحبِ امضا چه کسی است
رُتبه پائین و یا عالی و أعلا باشد
- ۹- دَهْمِ مَآهِ مَحْرَمِ سَنَدِی آوردند
به بلندایِ جهانِ یِکّه و تنها باشد
- ۱۰- قَلَمَشِ تیرِ سه شعبه دَوادشِ خون بود
ظلم و جورش همه از مردمِ رُسوا باشد
- ۱۱- مَتَنِ آن، نامِ زِ هفتاد و دو قُربانی بود
هر کدام از دِگری بهتر و والا باشد
- ۱۲- همه دِلداده و مفتون و فریبا بودند
خودِ شَه ناظر و هم غرقِ تماشا باشد
- ۱۳- چون که عباسِ عَلمدار ، قَلَم شد دَستان
یک جهانِ نالَه ، از این ماهِ دِلِ آسا باشد
- ۱۴- بَهرِ تسلیم و رضا داد علی اکبرِ خود
نوجوانی که دِل و دیده لایلا باشد

آخرین شهیدِ دشتِ کربلا حضرتِ علی اصغر (ع)

- ۱۵- عون و جعفر ، همه لشکر و اکبر رفتند
شاهِ دین مانده و دل خسته در آنجا باشد
- ۱۶- چون که رفتند همه ، نالهٔ اصغر آمد
یعنی بابا علی اصغرَت ، اینجا باشد
- ۱۷- نامهٔ ما به اینجا که رسید امضا شد
خونِ شیر خوارهٔ او ، شاهد و گویا باشد
- ۱۸- چون که با خونِ علی اصغرش امضا گردید
این سند مانده و سازنده و پویا باشد
- ۱۹- گر دلت سوخت بریز اشک و بنالید امروز
تا که آشکت سببِ رحمتِ فردا باشد

ولادتِ حضرتِ علی بن الحسین (ع)

از سخنان او : عَمَلی نباشد جز به وسیله نیت

- ۱- علی گوهرِ دین و تقوا رسید
علی مَظْهَرِ عبد و ایمان رسید
- ۲- شکوفا گلی آمد آن‌دَر جهان
علی بود ، آن گُل ، نویدِ زمان
- ۳- امامِ چهارم ، که نامش علی است
خدایش به عرش ، گفته من را ولی است
- ۴- ولادت چه مسعود و فرخنده بود
مُبَارَک قَدَم را ، چه زبینه بود
- ۵- به دنیا بیامد امامِ همام
به گیتی درخشید ماهِ تمام
- ۶- فروزنده مهری ، بیامد پدید
بِرَفَتِ ظُلْمَت و ، روشنایی دمید
- ۷- چو روز آمد ، آن‌گه شبِ تیره رفت
پسندیده آمد ، نِکوهیده رفت

ولادتِ حضرتِ علی بن الحسین (ع)

امامِ سجاد (ع) می فرماید: فرمان بردن از فرمانروایان الهی کمالِ عزّت است.

- ۸- طلوعِ قَمَرِ شُد ، زِ بَرَجِ نَبی
بتابید نور و درآمد علی
- ۹- علی آیتی باشد از روز و شب
إمامِ مَبینِ مَظْهَرِ عدلِ ربّ
- ۱۰- گرامی است نزدِ همه مَقْدَمَش
شِفابخشِ بیمار ، شد ، مَرهَمَش
- ۱۱- به رُخسارِ همچون گُلش ، این پیام
زِ خُرَمِ رسد ، با درود و سلام
- ۱۲- صَلاتی و رحمت ، ز این ناتوان
بر این نورِ فرزانه ، در هر زمان

شهادتِ حضرتِ علی بنِ الحُسَین (ع)

از سخنان او : کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.

- ۱- نَوایِ غم ، شبِ ماتَم ، عزایِ عابدین آمد
- ۲- بُشد مسمومِ زهرِ کین ، به دستِ دشمنِ بی دین
- شهید ، آن زاهدِ آئین ، خزان از روی کین آمد
- ۳- فروزان شمسِ رَحمانی ، غروب آمد درین عالم
- غُبَارِ غم نشست بر دل ، چو ظُلْمَتِ بر زمین آمد
- ۴- چراغِ نورِ ایمان را ، عدو از کین نمود خاموش
- فروغِ ایزدی هم رفت ، چو دشمن از گمین آمد
- ۵- شهید از ظلمِ اعدا شد ، امامُ العارفین سَجّاد
- ز هِجران و فِراقِ او ، جهانی پُر طنین آمد
- ۶- امامِ پنجمین باقر ، زِ داغِ این فِراق ، از دِل
- برآورد آهِ جانسوزی و مولا بَس غمین آمد

شهادتِ حضرتِ علی بن الحُسَین (ع)

- ۷- گلِ باغِ پیُمبرِ چون بشُد پَرِپر ، زجورِ کین
فغان آمد ز بلبل ، بوستان را ، این چنین آمد
- ۸- ندیده است چشمِ گیتی و نبیند عابدی چون او
ز بهرِ تعزیت ، از سوی حَقّ ، روحُ الامین آمد
- ۹- بزدِ برِ جانِ ما آتش ، مصیبتِ بس که عَظما بود
کشید پَر ، برِ جانِ روحش ، ملائکِ همنشین آمد
- ۱۰- همه ای شیعیان ، برِ سرِ بریزید ، خاکِ ماتم را
عزای زاهدِ بیمار و نوری مَه جَبین آمد
- ۱۱- بزنِ دستِ توَسُّل ، دامنِ مولای دینِ **خُرَم**
چو در مَحشَرِ ندا آید ، که زینُ العابدین آمد

ولادتِ حضرتِ اِمَامِ مُحَمَّدِ باقر (ع)

از سخنان او : سلامتی دین و تندرستی ، بهتر از دارایی و ثروت است.

- ۱- شِکُفْتَه در دو جهان نو گُلِ علی باقر
اِمَامِ پَنجَمِ ما ، خُسْرُوی جهان شاکر
- ۲- تَمَامِ جَنَّتِ و فِرْدُوسِ و عَالَمِ بالا
بِه تَهْنِیَّتِ بِه زمین آمدند و خود ناظر
- ۳- طَلُوعِ کَرْدِ و دَرَخَشِید ، اَخْتَرِ تَابان
در آسَمَانِ وِلايَتِ ، ضِیاءِ حَقِّ ظاهِر
- ۴- شِکُفْتَه شد بِه چَمَنِ ، نوگُلِ وَلِیُّ اللهِ
خُجَسْتَه گشت زمان ، چون که آمد آن طاهر
- ۵- چِرَاغِ عِلْمِ و فِضِیْلَتِ بِه دَسْتِ او روشن
بِهَارِ دَانَشِ و دِیْنِ شَد ، جهان بدان خاطر
- ۶- طَلُوعِ فَجْرِ مُبِیْنِ شَد ، بِه یَمَنِ این مولود
عَلَمِ نَمُودَه جِهَانِی ، بِه دِیْنِ حَقِّ ناصِر
- ۷- بِهَارِ شَد دِلِ شِیعَه ، از ولادتِ گُل
چو نورِ باقِرِ دین ، آمد از سوی قادر
- ۸- نِشاطِ و خُرْمِی و شادی و سُورِ آورد
بِه حُکْمِ حَضْرَتِ حَقِّ ، شد مُحَمَّدِ باقر

شهادتِ حضرتِ امامِ مُحَمَّدِ باقرِ (ع)

از سخنان او : خوبی دنیا جز نیکی به برادران و آشنایان نیست.

- ۱- چون أبوجعفر ، مُحَمَّد ، باقرِ عِلْمِ نبی
شد شهید از ظلم و بیدادِ هِشامِ ابنِ شقی
- ۲- شیعه در گردابِ غم شد ، دل گرفت گردو غُبار
رنج و حِرمان شد پدید ، از گردش لیل و نهار
- ۳- باقرِ عِلْمِ نبی چون رفت از این دارِ فنا
غم سرا شد ، هم زمین و هم سما ، زین ماجرا
- ۴- فجرِ صادق ، شبم از گل ، چون چکیده بر زمین
خاک تیره شد مُنَوَّر ، از چنین نورِ مبین
- ۵- چون خزان آمد به گلشن ، ظلمِ او بر گل رسید
زرد و هم پژمرده شد گل ، ماتم بلبل رسید

شهادتِ حضرتِ اِمَامِ مُحَمَّدِ باقر (ع)

۶- پنجمین گُل از گُلستانِ نبی اَندر بَقیع
رتبه اش باشد کنارِ باب و فرزندش رَفیع

۷- حیف از این گُلها که پَرپر شد ، ز رویِ ظلم و کین
هر یکی را آیتی از لطفِ حَقّ ، اندر زمین

۸- خاکِ غم بَر سَر بریزد ، بَهر آن مولایِ دین
جعفر صادق ، ز غم نالید و شد ، زار و حَزین

۹- چشمِ اُمیدِ شَفَاعَتِ بَر تو دارد این حقیر
خُرّم درمانده را دریاب ، چون باشد فقیر

ولادتِ حضرتِ امامِ جعفرِ صادقِ (ع)

از سخنان این امام (ع) : حُسنِ خلقِ مایهٔ افزایشِ روزی است.

- ۱- مَقْدَمِ مِهْرِ فَرُوزَانِ جَعْفَرِ صَادِقِ رَسِيدِ
ماهِ گَرْدُونِ كَرْدِ طَلُوعِ وَ عَالِمِي حَادِقِ رَسِيدِ
- ۲- زاده شد از اُمِّ فَرُوهَ ، نَوَّگَلِ فَصْلِ بَهَارِ
بَسِ خُجَّسْتَه بَاشَد اَيْنِ مَاهِ وَ هَمِه لَيْلِ وَ نَهَارِ
- ۳- با طَلُوعِ حَضْرَتِ صَادِقِ ، زِ بَرَجِ دَيْنِ حَقِّ
ظَلَمَتِ وَ تَارِيكِي شَبِ رَفْتَه يَكْسَرِ شَد فَلَقِ
- ۴- مَقْدَمِ اَيْنِ نَوَّگَلِ بَشَكْفَتَه دَر بَاغِ نَبِي
خُوشِ مَبَارَكِ بَاشَد وَ فَرخُنْدَه بَر آلِ عَلِي
- ۵- لُطْفِ حَقِّ دَر گُلْشَنِ آلِ مُحَمَّدِ شَد پَدِيدِ
گُلِ شِكْفَتَه دَر چَمَنِ ، ذَلَّتِ وَ خُوارِ بَهَا رَمِيدِ
- ۶- چَشْمِ آن عَرَشِي بَه رُويِ اَيْنِ جَهَانِ خُنْدِيدَه خُوشِ
شَد مُنَوَّرِ از وَجُودِش ، مَاسِوَا ، سَنجِيدَه خُوشِ
- ۷- دَيْنِ حَقِّ زُو شَد بَنَا ، دَر عِزَّتِ وَ فَخْرِ وَ اُمِيدِ
پِيروِي كَرْدَنِ از او ، دَادَه حِيَاتِي رَا نَوِيدِ
- ۸- مِي كِشْمِ مِنتِ اگَر دِستَمِ بَگِيرَدِ آن سَرَا
شَاْفِعِ خُرمِ شُود ، رُوزِ جِزَا نَزْدِ خُدا

شهادتِ حضرتِ امامِ جعفرِ صادقِ (ع)

امام صادق (ع) می فرماید : از ما نیست کسی که به رحمتِ ما ایمان نداشته باشد.

از سخنان او : نوروز ، روزی است که قائمِ ما اهلِ بیت در آن ظهور می کند.

۱- صادقِ آلِ محمّد ، عرّوْتُ الوَثَقایِ دینِ

شد شهید ، از ظلمِ بی دینی چو منصورِ لعین

۲- ششمین نورِ ولایت ، آن امامِ انسان و جان

کرد غروب و شیعیانش ، در جهان گشتند غَمین

۳- حضرتِ صادق ، چه عزّت داده جمعِ مسلمین

دشمن از روی جفا ، بگرفته این نورِ مُبین

۴- چون که آن تابش ز خورشیدِ ولایت شد دریغ

پیروان را جملگی ، حرمان و رنج آمد قرین

شهادتِ حضرتِ امامِ جعفرِ صادقِ (ع)
از سخنان او: دوستی دنیا رأس همه لغزشهاست.

- ۵- شد خزان گلزار و گل آندَر چمن پَرْمُردِه گشت
چون که طوفانِ سِتَم ، بَرگُل وزید از روی کین
- ۶- چهرهٔ مِهَرِ فروزان ، چون که پنهان شد به خاک
ظَلَمَت آمد در فَلَاق ، تاریک شد روی زمین
- ۷- چشمهٔ جوشانِ عِلْم و دانش و فضل و کمال
از خروش اُفتاد و غم شد ، در دِلِ اَهلِ یقین
- ۸- آن اِمَامِ پُر زِ رَحْمَت ، آن همه مِهَرِ و صفا
دفن شد ، آندَر مدینه ، در بَقیع ، آن نازنین
- ۹- رهبر و مولای **خُرَم** شافعِ روزِ جَزَا
کُن نَظَر بر این گَنهکار و تو شو یار و مُعین

شهادتِ حضرتِ امامِ جعفرِ صادقِ (ع)

امام صادق (ع) می فرماید : عدالت از آبی که شخص تشنه به آن می رسد شیرین تر است.

از سخنان این امام (ع) : حاجت خواستن از مردم موجب سلبِ عزّت و رفتن حیا می گردد.

۱- در حریم حضرتِ داوَر آن ، سالارِ دین

مایهٔ اعزازِ مذهب ، ساحتِ قُربِ آمین

۲- حضرتِ صادق ، امامِ انس و جان از زهرِ کین

شد شهید از جورِ منصورِ لعینِ حَقُّ الیقین

ولادتِ حضرتِ امامِ موسیٰ کاظم (ع)

از سخنانِ این بزرگوار : کسی که هر روز خود را ارزیابی نکند از ما نیست.

- ۱- زادهٔ زهرای اَطَهْر ، هفتمین نورِ مُبِین
طالِع از بُرَجِ امامت ؛ بین ولیُّ الله دین
- ۲- نورِ حَقّ آمد پدید و ، رَحْمَتَش شد جلوه گر
حضرتِ موسیٰ بنِ جعفر ، رهبرِ جِنِّ و بَشَر
- ۳- روزِ روشن ، مَقْدَمِ گُل ، زادهٔ جعفر رسید
نورِ چشمِ مصطفی ، آن هادی و سَرور رسید
- ۴- نو بهارِ عشق و ایمان ، مَفخَرِ دنیا و دین
مَقْدَمَش باشد مبارک ، بَر همه اهلِ یقین
- ۵- گوهَرِ نور و هدایت ، از اَفق شد مُنْجَلِی
چهرهٔ فضل و کمال ، از بُرَجِ عِصمت ، شد جلی
- ۶- چون که رویِ دِلکش و ماهش ، بتابید در جهان
پرتوِ مِهْرِ فَرُوزانَش ، درخشید از نِهان
- ۷- آن ولیُّ الله اَعْظَم ، چون گُلِ اَحْمَر رسید
شد بهار و ، شادی و شور و طَرَب ، از سَر رسید
- ۸- دَمِیدَمِ میلادِ نورش ، فَرخ و تابنده باد
بر همه اهلِ خلائق ، خوش طَرِیقَش زنده باد

شهادتِ حضرتِ امامِ موسی کاظم (ع)

امام موسی کاظم (ع) : شتاب در رفتار ، وقار و سنگینی را از انسان مؤمن دور می کند.

امام کاظم (ع) : عدالت از عسل شیرین تر است.

۱- پائیز رسید از ره و ، گُلزار خزان کرد

هارون لعین ، قصدِ شهِ دین ، به جان کرد

۲- در خانهٔ تزویر ، چو هارون مکان کرد

زندان به پا ، از برِ موسای زمان کرد

۳- پایش همه در گنده و گردن همه در غل

دستش همه در بند و چه ظلمی به آن کرد

۴- هارونِ ستمگر به سندی چنین گفت

موسای ولی را بکشیم ، ز آن که چنان کرد

۵- سندی پسرِ شاهکِ بی دینِ یهودی

مسمومِ جفا ، موسی جعفر ، به رزان کرد

شهادتِ حضرتِ امامِ موسیٰ کاظم (ع)

از سخنان او : نیرومند ترین مردم آنست که خشم خویش را
فرو برد

۶- تنِ زرد بشد از اثرِ زهرِ هَلاهِل

ایّامِ جدایی شد و دلها فغان کرد

۷- خورشیدِ جهان ، روشنیِ روزِ نِهان کرد

سیندی عَمَلش ، خون به دلِ پیر و جوان کرد

۸- چون گوهرِ دین ، را صَدَفِ خاکِ مکان شد

حُزن و غَم و اندوه ، جهان را نِگران کرد

۹- ای موسیٰ جعفر که شفیعِ تو ، به مَحْشَر

خُـرَم چه گنّهکار ؟ شَفَاعَتِ نتوان کرد؟

ولادتِ حضرتِ علیِ ابنِ موسیِ امامِ رضا (ع)

امام رضا (ع) : توکل آن است که انسان جز از خدا نترسد.

- ۱- چون که آمد آن همایون بر سرش تاجِ ولا
مَظْهَرِ حَقِّ و ، اِمَامِ هَشْتَمِین ، شَمْسِ ظُحَا
- ۲- پیکِ شادی سر رسید و هرچه بود شد غرقِ نور
از وجودِ پورِ موسی ، آن رضایِ دِلْرُبَا
- ۳- از فروغِ نورِ یزدان ، پورِ موسیِ جِلْوَه گَر
آمد آن سلطانِ دین ، مولا علی موسی الرضا
- ۴- مادرش را نَجْمَه خاتون ، گَنیَه باشد بُوَالْحَسَن
شُد به یَمْنِ اِبْنِ عَلی ، دنیا و مافیها هُما
- ۵- شادی و شور و سرور ، آورد به همراهِ خودش
ظَلَمَت و تاریکیِ شبِ رفته ، شد بَدْرِ دُجَا
- ۶- چون چَمَن از گُل بشُد ، زیبا و مست و دِلْرُبَا
بلبل شیرین سخن آمد ، با شور و نَوا
- ۷- مَحْرَمِ اَسْرارِ حَقِّ و قُرَّتِ الْعَیْنِ نَبی
خسروِ خوبانِ رضا آمد ، که باشد رهنما
- ۸- کی توان توصیف گفتنِ خُرَمِ این مولود را
چون امامِ اِنس و جان باشد ، به فَرش و هم سَمَا

شهادت حضرت امام رضا (ع)

- ۱- چون علی موسی الرضا آن هشتمین سلطان دین شد شهید از زهر کین و بغض مأمون لعین
- ۲- روز روشن شد شبِ تار و دوباره غم رسید غصّه و حرمان و رنج ، با شیون و ماتم رسید
- ۳- طرّه حورا ، گلی از گلشن آل نبی زرد و پر پر شد ، ز بیداد و ، ز ظلم آن شقی
- ۴- کوثر پر فیض ایمان ، طلعتِ مهَرِ رضا رحمت و نورِ الهی ، رفت از این دارِ فنا
- ۵- چون که روح پر فتوحش ، پر کشید از این جهان فخر خورشیدِ زمان ، فرّ جهان ، شد در نهان
- ۶- عرشِ حق لرزید ، از این ظلمی که آمد در جهان چون که این مکر و حیَل ، آمد ز مأمونِ زمان
- ۷- زاده زهرای اَطهر ، حجّ مسکینان رضا ده براتِ **خُرّم** ، ای جامِ جهان بینِ ولا

ولادتِ حضرتِ امامِ مُحَمَّدِ تَقِي (ع)

از سخنان او :گذشت زمان پرده ها را می دَرَد و آسرارِ نِهان را
بر تو آشکار میکند.
از سخنان او : عالِمان به سبب زیادی جاهِلان غریب اند.

- ۱- جانشینیِ رضا را هاله ای در بر گرفت
چون جواد آمد به دنیا ، جلوه ای دیگر گرفت
- ۲- نهمین شمسِ ولایت ، بین درخشان در سپهر
گشت مُنَوَّر این جهان ، از فیضِ رویش همچو مِهَر
- ۳- نامِ نیکویش مُحَمَّد ، باشد آن پورِ رضا
بَرتر از حاتم ، جواد آمد ، به احسان و سَخا
- ۴- آن اِمَامُ الْمُتَّقِيْنَ را ، که لَقَبِ اَمَدِ تَقِي
زاده زهرايِ اطهر ، باشد و عِشْقِ عَلِي

ولادتِ حضرتِ اِمَامِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ (ع)

- ۵- غنچهٔ احسانِ احمد ، چون شِكْفَتَه در چمن
شیعیان و هم رضا را خوش بیامد ، یاسَمَن
- ۶- طَیِّب و طاهر، لطیف ، آن رویِ همچونِ ماهِ او
گوهرِ جان آمد و ، فَرّ و جَلالِ همراهِ او
- ۷- خیرِ مَقْدَم من بگویم ، نوگلِ بِشِكْفَتَه را
بَرِجمیعِ اهلِ دنیا ، این دُرِ ناسُفْتَه را

شهادتِ امامِ مُحَمَّدِ تَقِی (ع)

امام جواد (ع) : بی نیازی از مردم ثروتِ مؤمن است.

- ۱- آخرِ ذی قَعْدَه آمد ، درد و حرمان سر رسید
قتلِ شاهِ دینِ جواد ، آن مَفخر و سرور رسید
- ۲- دخترِ مأمون ، به امرِ مُعْتَصِمِ آن بی حیا
کرده مسموم ، همسرش را ، بهر دنیا از جفا
- ۳- این شمیمِ جان و ، آن بوی دل آویزِ سحر
شد شهید از کین ، ابو جعفر ، همان خیرالبشر
- ۴- برگرفت دل را ، از این دارِ فنا ، فصلِ شباب
گشت جاوید و ، بشد تا عرش ، دریایی پُر آب
- ۵- آن گلِ باغِ ولایت را ، زمان چیدن نبود
چون که فرزندش علی را ، طاقت دیدن نبود

شهادتِ امامِ مُحَمَّدِ تَقِي (ع)

- ۶- پَرْتُو آفروزِ هِدَايَت ، مِهَر و مَاهِ اَيْن سِيْپِهَر
گشت پنهان، سَالِكِ عِرْفَانِ و، جُودِ و، عَدَلِ و ، مِهَر
- ۷- چُون نَسِيْمِ لُطْفِ رَحْمَانِ ، جَانِ او در بَرِگِرْفَت
در لِقَايِ حَقِّ ، مُحَمَّدِ ، رُتْبَه افزون تَرِ گِرْفَت
- ۸- خُوش بَرَفَت ، سُوِي جَنَانِ ، رُوحِ نِكُوِيْشِ از قَفْسِ
دل بشد افسرده با جان و ، به تَنگِ اَمَدِ نَفْسِ
- ۹- مَصْدَرِ خَيْرِ ، كُوشَرِ اِيْمَانِ و ، دُرِّ شَاهُوَارِ
رَفَتِ از اَيْنِ ظَلَمْتَكِه دُنْيَا ، تَقِي ، اَنْ شَهْسُوَارِ

ولادتِ حضرتِ امامِ علیّ نقیّ (ع)

از سخنان او : اَبَلَهُ ذِيحَقَّ ، گاه به نادانی ، چراغِ خویش خاموش کند.

از سخنان او : جاهِلِ اسیرِ زبانِ خویش است.

۱-میلادِ شَهِ دین ، علیّ نقیّ آمد

نور و شَرَف و عِزَّتِ ما ، مُنْجَلی آمد

۲-آن کوكبِ رَخْشَنده ، یکی چون قَمَر آمد

روشن شده از او همه جا ، چون کِه بر آمد

۳-آمد به جهان نیمه ذی حَبّه ، هدایت

آن مَظْهَرِ اِجْلال و همه فضل و درایت

۴-زیبنده جهان گشت ز مَوْلودِ وِلايت

مولا و امیر آمد و سالارِ عِنایت

۵-بیداری دین ، شور و شَعْف ، خوش ز در آمد

شد روضهٔ رِضوان همه جا ، غم به سر آمد

ولادتِ حضرتِ امامِ عَلِيِّ نَقِيِّ (ع)

از سخنان او: خشم بر زيردستان از پستی است.

۶- آن مَصَدِرِ دین ، کوشِ ايمان و امامت

بخشیده به گیتی همه را ، خیر و کرامت

۷- از رَهِ بَرَسید ، کوشِری از شهرِ سعادت

روشن شد و روز آمد و ، رفت حِقْد و حِسادت

۸- آن چشْمُهُ جوشانِ فضیلت ، چو روان شد

گیتی به صفا آمد و ، زیبا و جوان شد

۹- اُمیدِ همه ، عِلْم و شَرَف ، دین و دیانت

هدیه به جهان کرد همه جا ، عدل و امانت

۱۰- ميمون و خُجَسْتَه بُود اين عيد به اسلام

شور و شَعْف و شوق و نوید ، آمد و اِکرام

شهادتِ حضرتِ اِمَامِ عَلِيِّ نَقِيِّ (ع)

از سخنان او :کسی که خودبینی به او راه یابد ،هلاک می گردد.

- ۱- بادِ خزان به جانبِ بغداد شد وزان
با کینه و ستم ، گلِ زیبا ، نمود خزان
- ۲- آن ظالمِ شقی ، مُتَوَكِّلِ زِ رُوی کین
مسموم نمود ، اِمَامِ نَقِی را ، زِ بَیمِ جان
- ۳- هادی اِمَامِ دَهْم ، شد زِ کین ، شهید
اَلْعَوْثِ و اَلْأَمَان ، زِ بَیدادِ هَرِ زمان
- ۴- آن بُغضِ و کینه ای که به دِلِ داشت هر زمان
بر این خِیانتش ، بِنِگَر ! کرده او عیان
- ۵- روح از تَنَشِ پَرید ، چو صِیادِ کمان کشید
اُفتاد و غوطه وَرِ شده در خون ، از آن کَمان
- ۶- آن چِشمه زُلالِ که فیضش فرو نشست
از دیده ها نَهان شده ، ای وای و اَلْأَمَان

شهادتِ حضرتِ اِمَامِ عَلِيِّ نَقِيِّ (ع)

- ۷- خورشیدِ عِلْم و فضیلت ، چو روَحش رسید به عَرش
ظُلْمَتِ سَرایِ گشته زمین ، تیره شد جهان
- ۸- تاریک روزِ روشنِ ما ، گشته در غَمَش
جانها گدازه ریخت ، فراوان و بیکران
- ۹- قرآنِ ناطِق و سخنِ آشکارِ حَقّ
مدفون به سامره گشته ، خُسروِ زمان
- ۱۰- ای نازنین ، اِمَامِ هُمَام ، ای سَفیرِ حَقّ
با یک نَظَرِ بَبر ، همه دوستان تو در جَنان

ولادت حضرتِ امامِ حَسَنِ عَسْكَرِي (ع)

از سخنان این بزرگوار : بدترین بنده ، آدمِ دو رو است.

- ۱- میلادِ شَهِ دین ، حَسَنِ ابْنِ عَلِي آمد
مَه رَخْشایِ حَسَنِ ، خُسْرُوِ خُوبان ، وَلِي آمد
- ۲- موسِمِ رُویِشِ گُل شد ، چو به تن جان آمد
بَلْبَلِ گُلْشَنِ فِرْدوس ، غَزَلِ خُوانِ آمد
- ۳- گُلِ شِکْفَتِ در چَمَنِ و لاله به گُلزار آمد
پَدْرِ مَهْدِيِ دُوران ، کَس و غمخوارِ آمد
- ۴- بَدْرِ خَشِيدِ مَهِي زِ آلِ عَلِي ، عيدِ آمد
مُژده بر اهلِ جِهانِ باد ، که خورشيدِ آمد
- ۵- عَسْكَرِي آيْتِ حَقِّ ، از سَوی سُبْحانِ آمد
به جِهانِ بادِ مَبَارَك ، که چه سلطانِ آمد
- ۶- هَادِيِ دِينِ خُدا ، چُونِ مِي سَلْسالِ آمد
مَایهٔ عِزِّ و شَرَفِ را چِه سَبْکِ بالِ آمد
- ۷- کُوثِرِ عِلْمِ و فَضِيْلَتِ ، قَمَرِ و نُورِ آمد
حَسَنِ و حُسَنِ و جِمالِ و شَعْفِ و شُورِ آمد
- ۸- ماهِ رَخْشانِ شد و ، آن پادشَهِ دِينِ آمد
زُورِ و بَازوِيِ عَلِي ، سَرُورِ اَثِينِ آمد

۱-گوارا

شهادتِ حضرتِ اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي (ع)

- ۱- هشتمِ ماهِ ربیعِ آمد ، بلا یِکسر رسید
ماتم و حزن و عزا ، بر آلِ پیغمبر رسید
- ۲- در دویست و شصتِ از هجرت ، جهان غمخانه شد
چون امامِ عسکری را ، ناله از کاشانه شد
- ۳- غنچه باغِ نقی ، از گلشنِ رویِ نبی
چیده شد آن یاسمن ، با دستِ خونخوار شقی
- ۴- طایرِ روحش به رضوانِ پر کشید ، آن نازنین
چون به دستِ مُعتمد ، مسموم شده از روی کین
- ۵- حزن و اندوهِ حَسَنِ بر عرشِ اَعلا چون رسید
غم گرفت کربوبیان را ، غصّه و شیون رسید
- ۶- ظلم و بیدادِ زمان ، موجی ز غم برپا نمود
شیون و آه و فغان ، خود مَحشرِ کُبرا نمود

شهادتِ حضرتِ اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي (ع)

- ۷- چون که مولایم ، اِمَامِ عَسْكَرِي گشته شهید
گردد غم بگیرفت جهان را ، زآن که از ظَلَمَتِ رَهید
- ۸- خلوتِ قُرب و یقین ، در عَسْكَرِي بُد مُنْجَلِي
مَنْظَرِ حُسْن و ولایت ، رفت ز فرزندِ عَلِي
- ۹- مَرَقَدَش در سامرا ، نزدِ پدر دارد صفا
مجلسِ اُنس و شِفا ، گردیده در آنجا به پا
- ۱۰- این حدیثِ نور و عشق است ، بر زبان آورده ام
حرفِ دِل باشد ، که اینک در بیان آورده ام

در خصوص ظُهورِ حضرتِ مَهْدی (عج)

امام زمان (عج) می فرماید : از آنچه به کارتان نمی آید پرسش مکنید.

- ۱- بیا ای مهدی دوران ، تو را جانم به قربانت
چرا آن چهرهٔ ماهت ، ز ما کردی تو پنهانت
- ۲- تو هستی توتیای چشم ، بیا دستم به دامانت
همه عاشق به رخسارت ، نشسته گوش به فرمانت
- ۳- تویی آن یوسفِ زهرا و مائیم از مُحَبَّات
تو خورشیدِ درخشانی ، بیفشان نورِ یزدانت
- ۴- بین ظلم کرده است غوغا ، هراسی نیست مردم را
شده باطل به جای حقّ ، بیاور حقّ به میدانت
- ۵- طبیبِ بی کسان مهدی ، تو را و جان جانانت
شفا ده آنِ مریضانی ، که مشتاقند ، به درمانت
- ۶- بیا ای صاحبِ دوران ، وطن شو بر غریبانت
یتیم اند اُمّتِ جَدّت ، قَسَم بر عهد و پیمانت
- ۷- قسم دادم به ابرار و به خوبان و به یارانت
مُحِبِّینِ مُنْتَظِرِ هستند ، قَسَم بر روحِ ایمانت
- ۸- خدایا مهدی ما را ، رسان با اذن و فرمانت
نشسته مُنْتَظِرِ **خُرَم** ، بیا جانم به قربانت

در منقبت و تعجیل در فرجِ امامِ عَصْر (عج)

- ۱- امامِ انس و جانِ یابنِ الحَسَن قائمِ نما دینت
صَباحِ خُرَّمِ عینِ الیقین است ، نامِ شیرینت
- ۲- چنان من خُرَّم و مَسرور ، که سرِ اَرَم به دَرگاہت
بیا تا عاشقان بینند ، جمال و رویِ سیمینت
- ۳- بیا که آتشِ هجرانِ شَررِ اَفکنده است بر جان
چو فَجَرِ روشنِ درماندگان است ، عدلِ شاهینت
- ۴- نه هر خاطی گُذَر دارد ، به خاکِ کویتِ ای مهدی
کسی لایق به آن کوی است، که بنماید تَمکینت
- ۵- چکدِ عِطر و گلاب از گلشنِ چون یاسمین رویت
چو ژاله ، رویِ لاله ، شوی عُبارِ تن زِ مِسکینت
- ۶- سعادتِ مردمی دارند ، تَوَسُّلِ جُستَه بر دینت
سر افراز آن کسی باشد که عاملِ بوده ائینت
- ۷- نمی نالم اگر آیی ، تو ای مهدی ، به بالینم
عیادت گُن ، ای شاها مَن بیمارِ غَمگینت
- ۸- دعایِ خُرَّم است ، عَجَلِ ظُهورِک ، مَهدی موعود
که تا آید به سَر ، دورانِ این هِجرانِ سنگینت

مدح حضرت مهدي (عج)

۱- ای مهدي زمان که زگل بهتری شما
زان عطر و بوی ، زنده نما ، کام جان ما
۲- لطفی کن و نظری سوي ما رواست
با یک نظر ، شود ، همه درمان صد بلا

۱- حسن هستی ، تو چون گل در چمن هستی
فربایي و رنگِ یاسمن هستی
۲- خرامانی چو کبک ، اندر دمن هستی
زعطر و بوی ، چو آهوی ختن هستی

۱- با ظهورت می زنند لبخند گلهای بهار
لاله ها ، با جام خونین رنگ دارند انتظار
۲- سر دهند ، مرغان خوش آلمان شِعار
مهدي یا مهدي بگویند ، گل عذار

توصیف حضرت مَهْدی (عج)

- ۱- تو مَهْدی زَ مَنْ و ، زینتِ گُل و چَمَنی
 تو روحِ هر بَدَن و حُسنِ یاسَمَنی
 ۲- تو قائمی به جهان ، وز نژادِ یاسینی
 تو مِهر و ماهِ مَنی ، چون که زاده حَسَنی

- | | |
|----------------------|----------------------|
| ۱- زیباست عجب رویت | روشن شده ، ز آن کویت |
| ۲- زیباتر از آن مویت | پرچین شده گیسویت |
| ۳- مجذوب به سرِ کویت | این عاشقِ دلجویت |
| ۴- مسحور ز جادویت | مانند صبا بویت |
| ۵- لعل لب و آبرویت | آورده دلم سُویت |
| ۶- چَشمانِ چو آهویت | قرصِ قَمَر است رویت |

- | | |
|----------------------------|------------------------|
| ۱- رُخ و زُلف و خَط و خالت | لب و بینی و دندانت |
| ۲- دهان و تیرِ مُرگانت | مرا گشته است هجرانت |
| ۳- تَن سیمین و اندامت | رُبوده دل ، قَسَم جانت |
| ۴- چو گُل آن چهره ماهت | شفا بخش است ، درمانت |
| ۵- فدایت مَهْدی موعود | شود جانم به قربانت |

در انتظارِ حضرتِ مَهْدی (عج)

- ۱- مهدی دوران تو کجایی بیا
غیب ز چشمِ من و ما ای بیا
- ۲- رویِ تو ، ماهِ شبِ یلدايِ ماست
محفِلِ تو ، بزمِ دِلِ آسايِ ماست
- ۳- شمسِ ظُحَا ، بَدْرِ دُجایی شما
مَظْهَری از عَدل و صفایی شما
- ۴- محورِ عالمِ تویی اندر جهان
کوکبِ رَخْشانِ دِلی در زمان
- ۵- خاکِ دَرَت ، هست به چشمِ توتیا
عِشْقِ تو باشد به دل و جانِ ما
- ۶- ای که وجودت ، به جهان سَرور است
چهرهٔ ماهت همه را دِلبر است

در انتظارِ حضرتِ مَهْدی (عج)

۷- نورِ خدایی و به خلق رَهَبَری

آیتِ حَقّی ، زِ هَمّه برتری

۸- معدنِ فیضی و شِفا و عَطَا

مَرهَمِ روحی و روان را دوا

۹- عشقِ تو پنهان شده آندر دِلَم

مِهَرِ تو آغِشته ، به خون و گِلَم

۱۰- پیرِ غلامِ تو ، که این خُرَم است

مُنْتَظِرِ دیدنِ تو هر دم است

در غیبتِ حضرتِ مَهْدی (عج)

- ۱- دل از ما بُرد و مَهْدی ، خود نِهان کرد
تَحَمُّل ، دردِ هجرانِ کِی توان کرد
- ۲- به ظاهر رویِ ماهش را ندیدم
فقط با لطف ، او خود را عیان کرد
- ۳- چرا چون لاله ، خونین دل نباشیم
که حُزن و دوری آس ، قَدَمِ کمان کرد
- ۴- که را گویم ، غم و ، این هجرِ جانسوز
طَبیبِم درد و درمانش بیان کرد
- ۵- بنالَم آن چنان از شوقِ معشوق
که مادر ، در غمِ طِفْلَش ، فغان کرد
- ۶- دِلا گَر چاره ای هست ، کُن مُداوا
مرا دردِ فِراقَش ، بی اَمان کرد
- ۷- میانِ دِلرُبایان ، راه و رَسَم است
که اَشکِ عاشق ، از دیده روان کرد
- ۸- خداوندا فَرَجِ فرما تو نزدیک
غمِ هجران ، جِهانی را خزان کرد



بخش سوم

در موضوعاتِ گوناگون است

مقام و منزلتِ قرآنِ کریم

- ۱- هست قرآن هادی دینِ خدا
معجزه بر احمد است ز آلِ عبا
- ۲- نورِ آیاتش چو خورشیدِ جهان
می دَرخشد از حریمِ کبریا
- ۳- هر کجا تابید این بدرِ دُجا
بُرد از آنجا ظلمت و شرک و ریا
- ۴- معرفت می بخشد و قُرب و کمال
با تلاوت می دهد جان را صفا
- ۵- گر مَنوَر شد دل از نورِ خدا
جای خالی نیست بر دیوِ هوا
- ۶- درسِ قرآن هست کلیدِ زندگی
داروی درد است و دفعِ هر بلا

مقام و منزلتِ قرآنِ کریم

- ۷- صوتِ آن دارد طنینِ بندگی
خوش تر از جان است ، به آهنگ و نوا
- ۸- گر بلند شد صوتِ قرآن هر کجا
ساکت و خاموش شو ، با آن صدا
- ۹- چون کلامِ حَقّ ، نمودی اِسْتِمَاع
فضل و رحمت را ، امید است بر شما
- ۱۰- مختصر توصیفِ قرآن گفته ام
چون کم است **خُرَّم** بضاعت در آدا

مقام و منزلتِ قرآنِ کریم

- ۱- قرآن کلامِ خالق و خود عینِ رَحْمَت است
شافع به روزِ حَشْر و کلیدِ سعادت است
- ۲- این رهنمای خلق ، زِ اصولِ دیانت است
اعجازِ ماندگارِ نبی ، تا قیامت است

معایب خویش را برطرف کن

گر بگیری آینه در پیشِ رو
زشتی و زیبائیت بینی در او

مقام و منزلتِ قرآنِ کریم

- ۱- قرآن همان چراغِ فِرا راهِ زندگی است
روشنگرِ تمامی دوران ، زِ بَرَدِگی است
- ۲- مُصَحَفِ طریقِ سعادت و ، دور است زِ مُرَدِگی
بی شک ، شفیعِ مؤمن و خود راهِ بندگی است

قصیده ای دربارهٔ نماز

- ۱- نماز معراج مؤمن هست و دَمَساز
بیاید بانگِ تکبیرش در آغاز
- ۲- نماز هست محورِ دین ، نورِ ایمان
نماز ، بال و پَر است ، هنگامِ پرواز
- ۳- نماز پاک و مُصفا می کند دل
اگر باشد درون را ، کینه و آز
- ۴- نماز گُلواژهٔ عِشقیِ خدای است
گشاید مُشکِلِ ، انسان به اعجاز
- ۵- نماز باشد خدائی را سزاوار
که در عالم ندارد یار و اَنباز
- ۶- نماز بابی ز ابوابِ اِله است
شود باز ، می شوی تو ، مَحَرَمِ راز
- ۷- دمی که روح دارد میلِ پرواز
غِطا را از رُخِ جان ، می کند باز

در موردِ نماز

۱- نغمهٔ توحید و صوتِ دلربا

با نماز آید سُرودِ حَقِّ نما

۲- دل مُزکی می توان کرد با نماز

دلگشِ جان است، رازِ با خدا

خوشبو باش

گلابدانِ وجودت زِ مُشک و عَنبرِ ناب

لبریز، آن چنان که همه سبزه غرقِ آب

نماز ارتباط با خداست

۱- در پگاه و در دمِ لیل و نهار

با نماز دل می شود، چون نوبهار

۲- ذکرِ معبود و کلامِ سَرمد است

که تَماسَت کرده با حَقِّ برقرار

دربارهٔ روزه

- ۱- روزه شیطانِ درونِ کوبیدن است
نفسِ آماره به دام ، افکندن است
- ۲- یک کلاسی باشد از پویندگی
خطّ و مشقِ آن بُودِ رزمندگی
- ۳- روزه یک دوره ، رها از بردگی است
درس و بحثی از حدیثِ زندگی است
- ۴- راه و رسمِ عاشقی و بندگی است
شیوه و آئین آن پائیندگی است
- ۵- کار و برنامه همه جویندگی است
در عمَل بیداری و بالندگی است
- ۶- چشمهٔ جوشانِ رحمت ، روزه است
حوزهٔ نور و فضیلت روزه است

دربارهٔ روزه

- ۷- سوی آن گر آمدی زاهد شدی
عاشقِ معبودی و عابدِ شدی
- ۸- روزه خود راهی به عرشِ کبریاست
چون که آن فرمانی از سویِ خداست
- ۹- برقِ تقوا می رسد ، از نورِ آن
خوش بود هر کس که دارد ، شورِ آن
- ۱۰- خوش به حالِ روزه دارِ با نماز
باشد او در زندگی همچون آبیاز
- ۱۱- چون که نورِ حَقّ ، بتابید در دَلش
با صفا گردیده ، ز آن نور ، مَنزَلش
- ۱۲- هر که پوئید راهِ حَقّ ، پاینده است
گرچه باشد مُرده ، لیکن زنده است

دربارهٔ روزه

- ۱- طایرِ قُدسِ اِلهیِ رَمضانِ باز آمد
ماهِ مهمانیِ حَقّ ، گوهرِ جان ، باز آمد
- ۲- بَرِقِ تَقوا بَزَد و ، مَرغِ رِوانِ باز آمد
از نَسیمِ سَحَرَش ، بویِ جَنانِ باز آمد

خوش رفتاری

- پسندیده ، حَسَن ، نیکو به رفتار
چنان شو ، تا شوی شایستهٔ یار

لَیْلَةُ الْقَدْرِ

- ۱- قَدْر با شوکَت و عِزِّ رَمضانِ می آید
شبِ پُر فیض ، بهنگامِ اَذانِ می آید
- ۲- لَیْلَةُ الْقَدْرِ ، دهد مژده که جانِ می آید
سوسن از یُمینِ قَدَم ، مُشکِ فِشانِ می آید

دُعا

- ۱- الهی آن چنانم کن به رفتار
که همچون گل شوم محبوبِ دربار
- ۲- مُقَرَّبِ کُن مَرَا، یَا رَبِّ به درگاه
که عاشقِ هستم و مُشتاقِ دیدار

شعارِ حِزْبِ اللهِ

شعارِ قومِ حزبِ الله این است
که دوستی ها فقط با اهلِ دین است

دعای سَحَرگهان

- ۱- دُعا به وقتِ سَحَرگه می کند غوغا
عَلَى الخُصُوصِ چو باشد ، به دَرگه یکتا
- ۲- شبی به دَرگه رحمان بیا تو با اِخْلَاصِ
بگیر آنچه که خواهی ، ز حَىِّ بی همتا

فصلِ بهار

- ۱-مژده ای دل ، که دگر بار بهار باز آمد
نغمه بلبُل شیدا به سرآغاز آمد
- ۲-چون که بلبُل ز سرِ شوق ، بیامد به چمن
بوسه بر گل زد و ، مستانه به دمساز آمد
- ۳-فصلِ گل چیدنِ گل آمد و آوای هزار
آهو اندر دمن و ، بلبُل طنّاز آمد
- ۴-دوره غم به سر آمد ، ز گل روی بهار
وّه که سوسن ، به دو صد غمزّه و ، صدناز آمد
- ۵-نو به تن کن ، دل از تیرگی آزاد نما
چون طبیعت به سخن با همه راز آمد
- ۶-وقت آن شد ، که همه شور و طرب ساز کنند
زان که خنیاگر ، خوش لحن ، خوش آواز آمد
- ۷-خرّما کی به در آیی ، تو از این خوابِ گران
دیده بگشای ، جهانی به سر آفران آمد

فصلِ بهار

- ۱- بهارِ پُر گُل و ریحانِ زِ بس شده زیبا
به سانِ خُلدِ بَرینِ آست و حُلّه دِیبا
- ۲- به فصلِ شور و طراوتِ نِگر، آدیمِ زمین
سراسرَش زِ چَمَن ، سَبز و جَنگَلِ طوبا

فصلِ بهار در گُلپایگان

گلهایِ با صفا ، زِ کَران تا کَرانِ شهر
خوش می دهند مُژده ، زِ گُلپایگان به دهر

بارانِ بهاری

- ۱- بارانِ بهار که بَر سَرَم می ریزد
گرمی زِ تن و ، غم از رَوَانَم خیزد
- ۲- چون بوسه زَنَد ، بَر رُخِ گُل ، از شادی
لُؤلُؤ شَوَد و به دامَنَش آویزَد

عیدِ نوروز

- ۱- نوروز پیامی از رویشِ گلها باشد
عید است و طَرَب ، ساز و غزلها باشد
- ۲- هر جمعه که می آید ، از این سالِ جدید
شاید فَرَجِ مَهْدیِ دلها باشد

درختِ پَرَشِکوفه

درختِ پَرَشِکوفه نِگَر ، عَجَبِ زیباست
به حُسن و رنگ و طَراوت، چو خُلَّةِ دیباست

رسمِ نوروزی

- ۱- عید نوروز بُود فصلِ گُل و ، فَر خَنده
باد همواره دِلت ، شاد و لَبت ، پَر خَنده
- ۲- باز رَسَمِ گُهَن و ، دیدن و بازدید رَسید
حیف و صَد حیف که گُزار نشد پاینده

تبریکِ عید

- ۱- تبریکِ سالِ نو را ، گویم به حُسنِ رویت
همواره شاد و خُرسند ، روئیده گل به کویت
- ۲- بادِ بهاری آمد ، پیچیده زلفِ سُنبل
از بویِ گل شده مَسْت ، آن چهرهٔ نکویت

نوبهار

جامِ جَهان ، ز دستِ گُلِ فصلِ نو بهار
نوشیده بس که باده ، شده همچو پیر و پار

تبریکِ نوروز

- ۱- مَسئَلت دارم ز حَقِّ تا عیدتان پیروز باد
زندگی همچون بهاران ، خُرَم از نوروز باد
- ۲- آرزویم سالِ خوبی همچو گل هست بر شما
عِزّت و شادیتان ، هر روز به از دیروز باد

عیدِ نوروز

- ۱-مژدهٔ خیر ، که این عیدِ سعید باز آمد
رویش گل به چمن باز ، ز آغاز آمد
- ۲-غنچه از پرده برون شد ، که بلبل آمد
قمری و کبک و قناری چه به آواز آمد

سرسبزی جهان در بهار

اکنون که نو بهار ز نوروز هم گذشت
نزهت قدم گذاشت به بستان و کوه و دشت

تبریکِ سالِ نو

- ۱-تبریکِ سالِ نو را ، گویم ز دل شما را
چون گل رسیده از ره ، داده نوید صهبا^۱
- ۲-در اوج عزت و نام ، پیروزی فراوان
شهدی ز گل بنوشید ، شربش بود گوارا

فصل بهار

- ۱- سالِ نو ، با نِکَهتِ گُل ، بویِ نوروزی رسید
- رَقصِ بُلْبُل ، شورِ قُمَری ، یَمَنِ پیروزی رسید
- ۲- صُوتِ کَبک ، با بُویِ ریحان ، وقتِ بیداری رسید
- نورِ اُمید ، روزِ شادی ، وقتِ بهروزی رسید

گُل بهارِ زندگی

آرزو دارم ، چو گُل پاینده مانی در بهار
در میانِ سبزه و گُل ، با صبا در لاله زار

بهارِ دل آنگیز

- ۱- بَنفشه طَرفِ جویبار ، خَندِه به لب گشوده است
- بَلبَلِ مَسْت ، به نازِ گُل ، نغمه به پا نموده است
- ۲- مینا شرابِ اَرغوان ، در جامِ لاله ریخته است
- قُمَری به رویِ شاخسار ، ترانه ها سُرودَه است

در وصفِ پائیز

- ۱- درختان در بهاران پُر خروشدند
ولی فصلِ خزان ، بی جُنُب و جوشند
- ۲- به رنگِ ارغوان ، یا زرد و آلوان
گروهی قرمز و ، نارنج پوشند
- ۳- همان زیباییِ فصلِ بهاران
درختان ، دارند آنها ، گر خَموشند
- ۴- خزان را چهرهٔ زیبای آنها
بهاری کرده ، از بس پُر نُقوشند
- ۵- جهاندارِ جهان ، در خواب کرده
جهانی را ، که در واقع به هوشند
- ۶- میانِ مردم ، بعضی ها زِ غفلت
به خوابند ، یا که مَسْتِ عیش و نوشند
- ۷- برایِ شخصِ عبرت گیر و عاقل
همه درس اند و ، آوایِ سُروشند

پارسایِ شکیبا

- ۱- خوشا آن عابدِ صابر
که باشد دائماً ذاکِر
- ۲- بشد صالح ، بسی تائب
ز جرمی که نشد ظاهِر
- ۳- همه عُمرش بُود زاهد
به ربِّ العالمین شاکِر
- ۴- پذیرد اصلِ عقبارا
درون و ظاهرش طاهِر
- ۵- خدا و دین و قرآن را
نبیّ و اهل را چاکِر

پارسایِ شکیبا

۶- گرفتہ چون پلی دنیا

ز رویِ آن شدہ عابِر

۷- ہوا و نفسِ امارہ

نکرد او را بہ حقّ کافر

۸- ہر آنچه باطل و منفور

شدہ مغلوب و او قاہر

۹- سر انجامی خوش است او را

بہشتِ حضرتِ قادر

دوران جوانی و شباب

- ۱- نوجوانی و گلِ سرسبیدی در هر جا
سر فرازی به هر انجمن و خانه ما
- ۲- چشمِ عبرتِ بگشای ، بادِ خزان دنبال است
می برد لطف و شبابت به شبی بر یغما

لذتِ عشقِ به خدا

- عاشق نشدی ، که لذتِ عشقِ بدانی
معشوقه ندیده ای که در زمره بمانی

هشیاری در زندگی

- ۱- مشو غافل ز عمر و زندگانی
غنیمت دان ، تو دورانِ جوانی
- ۲- عجب پر شور و ، با ذوق و نشاط است
معمایی است که در پیری بدانی

دورانِ شباب و جوانی

- ۱- نوجوانی ، چو گل است ، در گلزار
یا که باغ است به هنگامِ بهار
- ۲- دستِ خونینِ خزان ، چون آید
گل به یغما بَرَد و ، باغ نزار

زیبایی

- قامتِ تو سَرُو ، رویت همچو ماه
دیدگانت مَسْت ، هنگامِ نگاه

ترکِ گناه

- ۱- بسی ترکِ گنه ، باشد گوارا
برای هر فقیر و ، شخصِ دارا
- ۲- ولیکن این عَمَل ، بهرِ جوانان
گواراتر بُود ، تا پیرِ دانا

راه مستقیم خدا در بندگی او است

- ۱- بندگی گن تا خدا یارت شود
هر کجا باشی نگهدارت شود
- ۲- ذکر یا رب یا ربی کارت شود
این دعا وردی در اسحارت شود

خداخواهی

هر کسی رو جهتی کرده و یاری جوید
یار من دل شده و ، راه خدا می پوید

بندگی خدا

- ۱- اگر عاشق به حقی بندگی گن
همیشه با شریعت زندگی گن
- ۲- رضای حق طلب گن ، خدمت خلق
برای امر دین رزمندگی گن

تَوَكَّلْ بِرِ خُدا مُوجِبِ قُرْبِ اُسْت

- ۱- صاحبِ دلی که قُرْبِ خُدا را طلب نمود
صَهْباً زِ جَامِ عِشْقِ ، بنوشید از این سُلُوک
- ۲- کی نالد از صُعُوبَتِ رَه ، یا زِ دَرْدِ و رنج
چون گشته دیوِ نَفْسِ و ، رها کرده است مُلوک

تَوَكَّلِ بِرِ خُدا رازِ پیروزی اُسْت

چون تَوَكَّلِ بِرِ تو دارم ، ای خُدا می مهربان
پس عنایت کن کُمنگِ بِنما ، زبان است تَرْجُمان

تَوَكَّلِ رَمَزِ پنهان اُسْت

- ۱- با تَوَكَّلِ ، بِرِ خُدا می خود ، اُمُورِ اَغازِ کن
بابِ عَقْلِ و دانشِ و دینِ را ، به هم ، دمسازِ کن
- ۲- چون تَوَكَّلِ خود کلیدِ ، قفلِ های بسته است
پس تو با این رَمَزِ پنهان ، قفلِ دِلِ را باز کن

۱- می

لطفِ خدا و عشقِ ورزیدن به او

- ۱- لطفِ حَقّ است و همه ، فضلِ خدا
گشته شامل ، این حقیر و بینوا
- ۲- این حدیث و شور و غوغا از دل است
جامِ عشق از سویِ رَب دارد صفا

عِزَّتِ مُؤْمِن

- در شوکت و عِزّت و جلال است مؤْمِن
در نزدِ خدا ، اهلِ کمال است مؤْمِن

هدیهٔ خدا

- ۱- این لطفِ ایزدی است که حاصل شده مرا
این طَبَعِ شِعْر از او است که واصل شده مرا
- ۲- وَرَنه ز شِعْر و شاعریِ اَم ، کی نصیب بود
این هدیهٔ خداست ، که شامل شده مرا

انسان و تقوا

- ۱- خیز ، تا صیقلِ تقوا به خلوتِ بزَنیم
دور از این مردمِ شیدا ، به جلوتِ بزَنیم
- ۲- ره بجوئیم خدا و ، درِ عصمتِ کوبیم
بابِ اسبابِ رجا را ، به مروتِ بزَنیم

پاسداری از اسلام

- پُر توان خامه اگر داری و ، دلِ پُر احساس
پس بیا مکتبِ اسلام و ، بدار آن را پاس

تقوایِ دل

- ۱- دلَم پُر خون بُود ، همچونِ دلِ تو
اسیرِ غم شده ، چون مُشکِلِ تو
- ۲- بیا صیقلِ دهیم دلِ را به تقوا
گشاید غم ز من ، هم مُعظَلِ تو

انسان و تقوا

- ۱- اگر تَقُوا تو داری و رِزَاةٌ^۱
زبان دَرَكِش، زِ تندی و، زِ عارت^۲
- ۲- شرارِ قهر و، دُژخیمی^۳، رها کن
بشو جامِ جهان بین^۴ از اِرَادَت

هدیه و پیش کِشی

بیش از این هدیه مرا نیست، بریزم پایت
که تو را خَلدِ بَرین است، مکان و جایت

مُتَّقین

- ۱- زهی آن عابدین و صالحین را
گرفته قُربِ حَقّ و راهِ دین را
- ۲- سرانجامی خوش است، اهلِ یقین را
بِهشتِ جاودان است، متَّقین را

۱- وقار و سنگینی ۲- بدخویی ۳- بدنامی ۴- دل عارف

انسان و تقوا

- ۱- به تن پوش ، جامه ای از زهد و تقوا
به دنیا زندگی کن ، بهر عقبا
- ۲- نشین بر مَرکَبِ خَيْرٍ وَ اَبْقَى
قَدْ اَفْلَحَ ، شُدْ نَصِيبِ ، مَنْ تَزَكَّى

تقوا

صَحْرَايِ پُر زِ خَار و ، تَو بَرَهْنَه پَا ، فَكَّار
تَقْوَا رَهِي اَسْت كِه مِي رَوِي تُو ، اَز مِيانِ خَار

پاكيزگي جان

- ۱- اگَر خواهِي كِه جان باشد مُزَكِّي
بِدَه زِينَت ، رَوَانَت را بَه تَقْوَا
- ۲- كِه اين پيرايه بر رُوْحَت ، چُو دِيبَاسْت
اگَر پُوْشِي ، نَكُو باشِي و زِيَا

زبان خوش

- ۱- خدایا در عذاب است جسم و جانم
ز شَرّ دیوِ نفس و ، این زبانم
- ۲- عطایی کن من از بند وارَهانم
زَبانی خوش بَدِه اندر بَیانم

هر سخن جایی دارد

مگو چنان سخنی را که سر رَوَد بر باد
چو حِفْظِ جان ، به تَقِیّه ، مُؤَكَّد است بسیار

حِفْظِ زبان

- ۱- خُداوندانِ گَهدار این زبَانم
شُدِه آفتِ بَرایِ جِسم و جانم
- ۲- ز انجامِ گناهان بَر حَذَر دار
کِه دائِم می زند سوهان رَوَانم

بیان شیرین

- ۱-دانی که اگر ، سخن ، چو گوهر باشد
شیرین و خوش و پاک و مُطَهَّر باشد
- ۲-گَر قَلِّ و دَلَّش به کَلَامَتِ پیچید
خود شاخه طوبای پُر ازهر باشد

کامت شیرین باد

- زیبا سُخنی ، مَلِیحَه رو ، خوش قَامَت
همواره بُود به شَهِدِ شیرین کَامَت

سُکوت در جمع حَریفان

- ۱-فُرو چِنِم اینک زبان از سخن
که جمع اند در اینجا حَریفانِ فَن
- ۲-هَر آنچه بگویم پریشان بُود
ملال آور است صوتِ زاغ و زَغَن

مهربانی

- ۱- تو از نامهربانی ها حَذَرِ كُن
ز راهِ مهربانی ها كُذَرِ كُن
- ۲- پُل از مِهر و صفا و عِشَق و مَرَدی
بِساَز و كینه ها ، از دِل به دَر كُن

مُحَبَّتِ قَلْبِی

- مِهرَت به دِلِم رفته و ، كِی رَوی ز دیده
شَهد و شِكری ، به كامِ جانهایِ كُزیده

پَرهیز از خَشونت

- ۱- گر تو باشی با خَشونت ، تند ز خوی
می خوری سَرپَنجَه از مَرَدُم چو گوی
- ۲- چیره شو بر این دو دشمن ، تا شوی
همچو گل زیبا ، به رَنگ و عِطَر و بوی

زبانِ افشاگرِ درون است

- ۱- زبانی را که خود عضوی عیان است
گُندِ ابلاغ ، آنچه در نهان است
- ۲- زبان ، ایمان و کُفر ، اندر بیان آست
زبان هم مَلَجاً تَن ، هم به جان است

بهترین هدیه

بهترین هدیه همیشه هست سلام
چون درود است و تَحِيَّت ، این کلام

عنانِ زبان ، تَفَكُّر است

- ۱- خدایا ، نگهدار ، حُکمِ زبان
نه چون لال باشد ، نه همچون سَنان
- ۲- به اندیشه دارد سخن را بیان
تَفَكُّرِ زبان را بگیرد ، عِنان

گَمِ گُفْتَنِ و با اندیشه گُفْتَنِ

- ۱- یکی گوی ، دو چندان شنو ، خُشک^۱ جان
دو گوش دارد انسان ، با یک زبان
- ۲- چه قبل از سخن ، نیک اندیشه کن
که عاقل بُوَد تاجبَخشِ زَمَان

رضایت از گُذَرانِ زندگی

شادم از گَرْدِشِ ایام ، ای دوست
چون که همواره مرا رو در روست

با تَدَبُّرِ سَخْنِ گُفْتَنِ

- ۱- سخن باید بَسَنجی ، آنکه آری
نَسَنجیده سخن ، خصم است و خواری
- ۲- اگر از رویِ عقل و اُستواری
سخن گفتی ، بگویند ، هوشیاری

۱- بی هنر

سُخَن بایَد کُوتاه و پُر مَعنَا باشد

- ۱- بهترین گفتار باشد ، موجز و مقصور و پُر
همچو لعلِ اَندر بَدخشان ، یا صَدَف در سینه دُر
- ۲- گر بُرون شد از صَدَف دُر ، یا کِه گوهر از دو لب
می نویسندش به زَر ، در قاب ، همچون ماه و خور

قَدَرشِناسی

تا کِه بودَم نَزدی بوسه مِهَر بَر رویم
چون کِه مُردَم ، به گل ، بوسه زدی بَر کویم

کلامِ صُبْحگاهی

- ۱- صُبْح را با طَلَعَتِ خورشید ، به خیر می گویم
این پیامِ مَلکوتِ اَسْت به شعر می گویم
- ۲- عِزَّت و ، شادی و ، توفیق ، به همراه تو باد
پیک و اَمید و سروش است به مِهَر می گویم

گناهان زبان

- ۱- نمی دانی گناهانِ زبان را
بگویم شمه ای از شرّ آن را
- ۲- غنا و ، غیبت و ، کُفرانِ نِعمت
سُخَن چینی و ، لَعَنَت هست و ، تَهْمَت
- ۳- دروغ ، تحقیر و ، توهین است و فِتْنَه
تَمَلُّق گفتن و ، تَكْفیر و طَعْنَه
- ۴- دِگَر تَبْلِیغِ باطلِ هست و دُشنام
نِفَاق و ، کَشْفِ سِرِّ و ، حَرَفِ نَمَام
- ۵- یکی زَحَمِ زبان ، دیگر نکوهش
که باشند دیو و ، هم شیطانِ موحِش
- ۶- مَبَاش از بَهرِ مُؤْمِنِ فِتْنَه پَرْداز
أَدَایش در مِیَاوَر ، باش همراز
- ۷- مَکِیَر ، هرگز تو مُؤْمِنِ را به سُخْرَه
و یا جادوگری ، با فوت و مُهْرَه

گناهان زبان

- ۸- شهادت دادنِ باطل ، حرام است
إِشَاعَه در بدیها ، با کلام است
- ۹- مَدِه آزار مؤمن ، با بَيَانَت
لِجَام أَفْكَن ، در اینجا ، بَر ، ذَهَانَت
- ۱۰- بگفت **خُرْم** حدیثم نا تمام است
چه مُجْمَل شِمّه ای از یک پیام است

حُسنِ خُلُق

- ۱- سلام کردم ، از این که مهربان هستی
به حُسنِ خُلُق ، عَیانِ اَندَرِ جِهانِ است
- ۲- زِ بَسِ نیکو و خوش ، اَندَرِ بیانِ هستی
به نَزْدِ مردمان ، وِرْدِ ، زبانِ هستی

شاد شدن از دیدنِ دوستان

- خوش آمدی که شدم شاد ، زِ دیدنِ رویت
چو این سفیرِ دَلَمِ سَرِ کشیده بود سویت

کج خُلُقِ دامِ شیطان است

- ۱- بدار دست از عِبوسِ ایِ مسلمان
که باشد آن عِقالِ و دامِ شیطان
- ۲- نشان از حُسنِ خُلُقِ دارند خوبان
به دِلِ شادند و خوش رفتار و خندان

حَسَنِ خَلْق

- ۱- تُرْسِ رُوِي مَكْنِ اِي جَانِ بَابَا
به خوش رویی ، نَظَرِ بِنَمَا ، تو بَرِ مَا
- ۲- چَوِ دَرِ رُوْزِ قِيَامَتِ ، خُلُقِ خُوشِ رَا
خَرِيدَارِنْد ، بِه اَز مَجْمُوعِ دُنْيَا

رَخْمِ زَبَانِ زَدَن

- مَزَنِ تُو رَخْمِ زَبَانِ ، رُوِي كِيْنَه بَرِ مَرْدَمِ
كِه نِيْشِ ، بَرِ سَرِ مَارِ اسْتِ و ، دَرِ دَمِ كَرْدَمِ

سَخْنِ نِيْشِ دَارِ ، دِلِ آزارِ اسْتِ

- ۱- پَرِيْشَانِ گُفْتِي و ، آشْفْتَه كَرْدِي
دِلْمِ رَا ، تُو بَه خُونِ آغِشْتَه كَرْدِي
- ۲- چَنَانِ سُوْرَدِ دِلْمِ ، اَز شَعْلِيَه غَمِ
كِه گُوِيِي رُوِي آتَشِ ، تَفْتَه كَرْدِي

کتاب

- ۱- هَمْدَمِ من روز و شب در زندگی
هست کتاب ، آن مایهٔ فَرزَانِگی
- ۲- درسِ او پند است و هم بالندِگی
مَعْرِفَتِ می بَخشد و زیبندِگی

آزادِگی

قَدِ سَرُو ، زِ آزادِگی راست شد
کَدو را کَثی مایهٔ کاست شد

بهترین دوستان

- ۱- بهترینِ دوستان باشد کتاب
مثل او هرگز نبینی ، جز به خواب
- ۲- عالمی باشد که دایم در خَطاب
هر سؤالی را نکو گوید جواب

دلِ غمگین

- ۱- آنقدر محزون و غمگین است دلّم
که نشاید ، با زبان گفت ، مُشکلم
- ۲- در خروشِ غُصّه و طوفانِ غم
گشته دل ، پُر رنج و ، مِحنتِ مَنْزَلَم

خوشِ مَشْرَبی

شاهدی ، بر غمِ آیامِ مَنْ ، شوریده
شاد کن ، این دلِ محزونِ مُصِیبت دیده

دلِ افسردگی

- ۱- از بس که غم ، دلِ من کرده بی قرار
زار و نزارم و ، در حالِ اِحْتِظَار
- ۲- ای غمگسارِ خَلق ، تو غم از دلّم بَبَر
بر جایِ آن ، نهالِ مَسَرَّت ، رَسان به بار

ظالم و ستمگر

- ۱- همچو آئینه صیقلی می باش
تا دهی عکسِ مردمان رافاش
- ۲- نه که زنگار بر گرفته به دل
بخوری خونِ خلق ، چون خُفاش

دام نهادن

- چون نهادی دام از بهر کسی
خویشتن اُفتی در آن ، همچون خسی

بداخلاق پُر مُدعا

- ۱- صلح و صفا که نداری ، جور و جفا چرا
مهر و وفا که نداری ، بی اعتنا چرا
- ۲- شور و نوا که نداری ، رنج و بلا چرا
علم و سخا که نداری ، پُر مُدعا چرا

تواضع و فروتنی

- ۱- خودم از مؤمنین ، کهتر ببینم
چرا که جُمَلِگی ، مِهتر ببینم
- ۲- خُدایا این تواضع را فزون کن
که آنها را از این بهتر ببینم

خُشوع و خُضوع

تا نَشکنی خود و ، نَشوی خاکِ زیرِ پا
کی توتیا شوی ، که به دیده رسیده جای

اقرار به بدیِ خود نمودن در پیشگاهِ خداوند

- ۱- در دَرگه حَقِّ ، بد آر بُود من هستم
رُسوا به دیار و ، کوی و ، بَرزَن هستم
- ۲- یا رَب ، نَظری زِ رویِ رحمت فرما
چون در کَنفِ لُطفِ تو ایمن هستم

حُسنِ تربیت و آدب

- ۱- در آدب بینم کَمالت را ، بلی
این سخن فرموده مولایم علی
- ۲- با آدب باش و ، ز هَر ایل و تَبار
ایمَن هستی ، در جهانِ بی قرار
- ۳- آن جوانمرد است که گوید این مَنَم
صاحبِ فضل و آدب هستم ، صَنَم
- ۴- ناجوانمرد است که نازَد بر کِبَار
بَر کسان و ، مادر و ، جَدّ و تَبار
- ۵- آدمیّت در آدب هست و کمال
نی جَمال و ، مَنصَب و ، مال و مَنال

حکایتِ طنز

- ۱- یکی صالح ، ز مردان شد گرفتار
زنی را بد ، ز اخلاق و ز رفتار
- ۲- به مرد شد عرصه تنگ ، از سوء کردار
قضا را آمد و زن گشت بیمار
- ۳- در اینجا بختِ مرد یاری نمودش
چو دید زن را ، نحیف و زار و افکار
- ۴- نشست بالینِ همسر ، منتظر بود
زند لبخند ، چو می بیند رخِ یار
- ۵- بناگه گفت : زن ، گر من بمیرم
چه خواهی کرد ، از این دوری دیدار
- ۶- بگفتا : گر بمانی ، من چگونه
بسازم با تو و ، این رنج بسیار

زلزلهٔ شمال (رشت ، رودبار و....)

- ۱- در شب پنج شنبه از خرداد بود
چه شبی ، مملو از فریاد بود
- ۲- چون که خشم حضرت ربّ جلیل
از برای مردم بیداد بود
- ۳- شهرهای رشت و قزوین و دیگر
خالی از ذکر و ، هم از اوراد بود
- ۴- چون که از نیمه شبان پاسی گذشت
ارض لرزید ، گوئیا بس حاد بود
- ۵- خانه ها ویران و انسانها به مُرد
کشته ها افزون ، ز قوم عاد بود
- ۶- پند و عبرت گیر از این امر خدا
چون سلیمان قدرتش بر باد بود
- ۷- لحظه ای از ذکر حق غافل مشو
که خدا دائم لبرمِ رصاد^۱

۱- می باشد

دوستی با نا اهل

- ۱- با هر که آئین دوستی به ایثار کرده ام
بُود آن ، چو خصمِ خواب ، که بیدار کرده ام
- ۲- گفتم به دل ، که سیرِ پیِ این و آن خطاست
گفت عذرِ من پذیر ، که این کار کرده ام
- ۳- گشتم به دهر و ندیدم من اهلِ درد
ز آن رو ، بیانِ رنجِ خویش به دادار کرده ام
- ۴- بشنو تو شرحِ حالِ **خُرَم** و پند گیر زمانه را
بی غمگسارِ دوست ، زهی هموار کرده ام

علم دزدی

- ۱- در غابۀ^۱ معرفت ، به خفته است غادی^۲
زیرا که شده سِرقتِ دانشِ عادی
- ۲- دُر گوی و گزیده را ، که نغز است گفتار
همواره به راهِ علم و دین است ، هادی

۱-بیشه ۲-شیر بیشه

مؤمن و ریاکاری

- ۱- مؤمن آن است که کارش همه از بهر خدا
غیر از این نیت اگر هست ، شود اهل ریا
- ۲- گر ریا کار شود حال وی است ، همچو تراب
که بهاران کند آن ، راز دلش را به ملا
- ۳- چون به بارَد به چنین دشت ز الطافِ خدا
شوره زاید از آن ، سبزه نروید ز دغا
- ۴- شخصِ بدکار به دل است ، داعیه رنگ و ریا
نی به عقبا نظر و ، نی به قیامت و جزا
- ۵- گر بخواهد که دلش پاک و مُصفا گردد
باید از مکر و ریا ، دور و درآید به صفا
- ۶- مؤمن همواره امیدش ، به خدا می باشد
تا کشد دستِ عنایت به سرش روی رضا
- ۷- دستِ رأفت اگر بر سر هر کس باشد
مُهمتدی گشته و از ره نشود او اغوا
- ۸- **خرما** شاد بزی ، صادق و بی رنگ و ریا
حق نگهدار تو باشد به هنگامِ بلا

اشاره به برخی از ضعف های انسان

- ۱- هم ضعیف و ناتوان است ، هم گرفتار هَوا است
هم فقیر و بینوا است ، هم که در دامِ بَلا است
- ۲- هم فِکَر و در حَزینِ اَسْت ، هم کِه بیمار و نَزار است
هم اَسیرِ دامِ شیطان ، هم به غَم ها مُبتلا است
- ۳- هم رَسَد شَر از دَد و دیو ، هم ز جِنّ و اِنسیانَش
هم بُود در جَهل و نُسیان ، هم که در اوجِ خَطَا است
- ۴- همچو طوفان، خشمگین است ، مثل مَوْج اَندَر شِتَاب است
هم زِ دشمنِ بیمِ دارد، هم زِ دوستانِ در جَفا است
- ۵- هم زِ هِجرانِ در تَب و تاب ، هم به محضِر ناسپاس است
هم ذلیل و خوار باشد ، هم به سَخْتی آشنا است
- ۶- هم زِ ظُلْمَت ، در هَراس است ، هم زِ تنهایی گُریزد
هم زِ قحطی در فشار است ، ناسپاس اَندَر غِنا است
- ۷- هم که مَغلوب است به قَهر و ، هم شِکارِ حِرص و آز است
اهلِ تقصیر و گناه است ، هم که تسلیمِ قضا است

اشاره به برخی از ضعف های انسان

- ۸- در زیان و اهلِ ضرِّ است ، هم به چَنگِ غَفَلت است او
هم جَزَع دارد به سختی ، نی به آسانی رضا است
- ۹- هم بُود در رنج و حِرمان ، بی شکیب و هم عَجول است
هم به گِرَدابِ گناهان ، غوطَه وَر ، هم در وَغا است
- ۱۰- هم به درد آندَر عذاب است ، هم به صِحَّت ناسپاس است
هر زمان در لَغزش است او، پیرِو دیوِ دغا است
- ۱۱- هم قُلوب در پَرده باشد ، هم به نَفَس ، معیوب و حیران
قول و پیمانی ندارد ، در سخن بی اِعْتِنَا است
- ۱۲- هم گناهان بیشمار است ، هم به دور از حُسْنِ خُلُق است
هم به کامِ قدرت است او ، هم به چَنگالِ فنا است
- ۱۳- پُر همه از عیب و نَقص است ، اهلِ ظلم و جور باشد
اکثراً نامِهْرَبانند ، نارِضا و کَم عَطَا است
- ۱۴- در میانِ این خَلائِق ، در اَقَلِّیَّت گروهی
اهلِ تقوا ، زهد و عِرْفان ، موهَبِت این را خدا است

وظیفهٔ فرزند نسبت به پدر و مادر

- ۱- عبادت از برای اهلِ دین است
صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ حَقَّ هَمِينِ است
- ۲- پس از حَمْد و ثَنایِ حَیِّ سُبْحانِ
پدرِ مادرِ عزیز و نازنین است
- ۳- نیکوکاری و احسانِ بَهرِ آنها
نمودی روی رَغَبَت ، دِلنشین است
- ۴- شدند گَر ناتوان و پیر و فَرَتوت
مَحَبَّتِ کُن ، که شیطان در کمین است
- ۵- صفا و مِهر و لُطْفَت را فزون کُن
چه آنها را نویدی بَس آمین است
- ۶- تَأَمَّل کُن به گُفتار و به کِرِدار
که گَر بَد شُد ، دِل آنها حَزین است

وظیفهٔ فرزند نسبت به پدر و مادر

- ۷- کریمانه سخن بَرگو ، به آنها
مقام و قدرشان از بس وزین است
- ۸- نشاید گفت حتی کمتر از اف
چرا؟ حَرَفْت ، دِل آزار و غَمین است
- ۹- مَران از پیش خود آنها به تُندی
گناهش هم سِتْرگ و هَم ثَمین است
- ۱۰- فروتن باش و خاضِع نَزْدِ آنها
فِرشته وار ، کِه بالها بَر زمین است
- ۱۱- آدا بنما حقوقِ وَالِدین را
که این کار از برای تو ، بهین است
- ۱۲- دُعا کُن تو بَر آنها ، روی رَأْفَت
به وقتی چهره بَر خاک ، یا جَبین است

وظیفهٔ فرزند نسبت به پدر و مادر

- ۱۳- تقاضا کن ز دادارِ جهاندار
کُند رَحْمی بر آنها ، چون مُعین است
- ۱۴- تو را در خُردسالی پَروریدند
که این اَصْل و عَقیده در یَقین است
- ۱۵- هرآنچه گفته ام ، چون با عَمَل شد
به نزدِ حَقّ ، جَزا خُلدِ بَرین است
- ۱۶- ز قرآن است تمامِ گفته هایم
کلامِ حضرتِ حَقِّ بَهِتَرین است
- ۱۷- کلامِ او کلامی دِلنشین است
بیانی اُسْتوار و بس مَتین است
- ۱۸- رضای این دو را حاصلِ نمودن
رضای حَقّ ، در دینِ مُبین است

آزادی روح از قفس بدن

- ۱- نمانده از برآیم شور و حالی
خدایا پُر نشاطم کن به جامی
- ۲- تمایل مرغ دل دارد به پرواز
دو صد آفسوس گرفتارم به دامی

بد سیرشت اصلاح نشود

دیو اگر رند شود ، لحظه ای عرشی نشود
چون فرشته به دمی زنده فرشی نشود

بیمار

- ۱- این جسمِ گران ، به جان سوار است
آزاد نما ، روان فکار است
- ۲- کوشش مکن ای طبیبِ حاذق
بیمار به حالِ احتضار است

در خانه اگر کس است ، یک حرف بس است

- ۱- در بیت آدب ، اگر که باشد کسی
حرفی ، ز کلام خرم آنجاست بسی
- ۲- گر نیست ، ز عالم و ز عارف خبری
بانگِ جرسی است ، بهر بهایم ، نفسی

اهل آدب شیرین اند

شوخی طبع اند ولی نیک نظر اهل آدب
تو که هم نیک نظر داری ، هم اصل و نسب

دانستن شروع نادانی است

- ۱- عمری به تعلیم و تعلم گذراندم
حرفی ، من از این عالم خلقت نخواندم
- ۲- عسری ز اعشار و ، یک از آلف نجستم
چیزی ندانستم و ، در جهل ، بماندم

سلامتی در سُکوت چون گُل در چَمَن است

- ۱- ساکِت و بی حرف باش و ، با وقار
تا نَباشی چون خَسی در روزگار
- ۲- گَر بگیری پندِ **خُرَم** را به کار
در سلامت باشی و قُرب و قَرار

زیبایِ شیرینِ سُخَن

تو که بهتَر ز هر گُلِ چَمَنِ
چه خوش است لُعبَت و شیرینِ سُخَنِ

دلِ افسُرده

- ۱- این همه گُل ، که در این باغ به رویِ چَمَن است
چَمَنِ بی گُلِ **خُرَم** ، چه جای زَغَن است
- ۲- بُلبلان را همه شادی و شَعَف از گُلزار
این مَنَم ، که چَمَنَم ، بی گُل و ، دِل پُر مِحَن است

مؤمن باید خوش اخلاق باشد

- ۱- دِلِ بَسْتَه به حَقّ ، عاشِقِ سَوْدایِ جَهان نیست
اخلاقِ خوش و خدمتِ خَلَقش نِگَران نیست
- ۲- حاسِدِ نُبُود ، کاذِب و بَدخواهِ کَسی نیست
مؤمن بُود و مُحسِن و با تیر و کمان نیست

بهشتِ جاویدان

بهشتِ عَدن که در قُرآن خداوند وَعده فرموده
تَجَرّی تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ فِیْهَا حَظٌّ مَّقْصُودَه

بَدخَلقی

- ۱- دانی که خدا خَلقِ نِمُودتِ زَمَنی
از چِیست که با خَلقِ خدا ، بَد دَهَنی
- ۲- کَرَدی تو فراموش ، حدیثِ نَبَوی
بَد خَلقِ اِگر شُدی ، تو یک اَهْرَمَنی

تَسْلِيمِ قَضَا وَ قَدَرِ بُوْدَن

- ۱- بیا و بَندهٔ خُوبِ خُدا شو
بِهشت خواهی ، به دینِ مُصطفی شو
- ۲- علی گونه ، به میدانِ رِضا شو
پس از تَدبیر ، تسلیمِ قضا شو

هیچم ولی به عشقت پیچم

ما به درگاهِ تو هیچیم ای دوست
بَر خود از عشقِ تو پیچیم ای دوست

دوستی با مؤمنین

- ۱- مَخواه دوستی ، غیر از مؤمنین را
اگرچه ، ابن و ، باب و ، قوم و خویش است
- ۲- که حِزبُ الله نگیرد جُز رَه حَقّ
صِراطُ المُستقیمِ آئین و کیش است

نیک مردانِ صاحبِ گرم

- ۱- نیک مردان ، چو طَبَلَهٗ عُوْدند
اَبَرِ باران و ، چِشمَهٗ نُوْرند
- ۲- ظَلَمَتِ شِکَنانِ ، شَبِ فِرُوْعند
فِرِیادِ حِماسه های شُوْرند

انسانِ کامل ماندنی است

تو ما را آفریدی بَهْرِ ماندنِ
نه خوردنِ ، همچو حیوانات و مُردنِ

صِفاتِ مؤمنینِ حقیقی

- ۱- بَه عَفُو و کَرَمِ شُو بَرادر، عَلمِ
مَکُن صُرهٔ را مُهر و ، جَمعِ دِرَمِ
- ۲- سَخا و مُرُوْتِ بیا پیشه کُن
فُتُوْتِ نِگَر ، همچو شَمس و قَلمِ

لئیمانِ بدگھر

- ۱- مِنتِ اَگرِ کِشی ، زِ بی مِنتی بِکِش
کاوَرِد پَدید ، اَدَم و ، بِنمود هِدایتِش
- ۲- مِنتِ کِی کِشم ، زِ لئیمانِ بَدَمَنِش
از حَقِّ می کِشم ، کِه چِه عالی است ، حِمایتِش

خوب و بد جایگزین یکدیگر شده اند

مَعروف شده مُنکر و ، مُنکر شده مَعروف

أخلاقِ حَمیدِه رِفته و ، بَد شده مَألُوف

دوری از بدان

- ۱- زِ بَس ، بَدگَهری و ، بی وفایی هست
نَگیری گَوشهٔ عُزَلت ، جفایی هست
- ۲- شِنو تو پَند زِ حُرَم ، کِه این سَخَن جانا
زِ قَلبِ پُر از مَهر و ، با صَفایی هست

فداکاری

- ۱- فداکاری سزاوار کسی را است
که آن‌دک مَرَحَمَت ، لُطْفی از او خاست
- ۲- نَه هَر کَه رَا یَتِ مِهْرَتِ بَر آفْرَاشْت
شَوْد لایق ، به این دیبا ، کِه زیباست

مِسکینِ سَرَا

- قَدَمِ گَذار ، به مِسکینِ سَرَا یِ خُرْمِ دُوست
کِه مَقْدَمَتِ به سَرَا یِم ، مُعَطَّر و خُوشبُوست

عَمخواری

- ۱- عَمِ دَر دَمَنَدِ بَیَنُوا رَا دَار
تَا شَو یِ گُلِ به زَنَدگی نَه چو خَار
- ۲- قَلَمِ دَهْر ، به هَر گُلی ، بِنُوشْت
کِه خَزَان ، از قَفَاسْت ، دَر گُلزَار

زیبایی رُخ یار

- ۱- ز شاخهٔ گلِ زیبای ، مهرورزِ عزیز
چه گلِ فشان شدهٔ مجلس ، تو می به جامم ریز
۲- هوای صاف و لطیف و ، قدم به طرفِ چمن
چه با صفا و ، نشاط آور است و روح انگیز

می عشق ، راه یار را کوتاه می کند

گر به کام من بریزی ، جامی از گلگونِ می
راهِ طولانی یار ، در یک دمی ، گردیده طی

پیام بهاریِ گل به بلبل

- ۱- رُخت باشد به سانِ شاخهٔ گل
طراوت داده اینجا را چو سُنبل
۲- زمان ، فصلِ بهار ، که مُعتدل شد
پیامِ خاصّ ، گل داده به بلبل

مادر به از گل است

- ۱- مادر ، فرشته و نوری در آسمان
سرچشمه های ، شعوری در آسمان
- ۲- در فهمِ خاکیان ، نگنجد پیامِ نور
نامی و رای سُروری ، در آسمان

خُسرو شیرینِ زندگی

پُر مهر و ، وفا هستی و ، خوش صحبت و شیرین
فرهادِ مَحَبَّتِی ، همان خُسرو دیرین

صِفَاتِ گُل

- ۱- مهر و صلح و شور و شادی ، از برایِ گُلِ نِکوست
چون که این رنگِ خوش و ، بوی نِکو ، از روی اوست
- ۲- به زِگُل ، چیزی نباشد ، اَرَمغان و پیش کَش
پس کُنون ، گُل را بِرِیزَم ، در سَرا و ، کوی دوست

آهلی دِل

- ۱- رازِ دل با هرکسی جز آهلی دِل
در میان مگذار که می گردی کسِل
- ۲- خُرّم از آهلی دل است ، دان ای عزیز
سِرّ خود برگو نمیگردی خَجَل

حَقّ گوئی

گر بگویی سخنِ آهلی ، زبانت بپرند
چون که مُنکر شده معروف ، تَنّت را بدزند

شیرین و فرهاد

- ۱- دِلِ شیرین ، اسیرِ عشقِ فرهاد
آمان از عشقِ شیرین ، دادو فریاد
- ۲- کجاست شیرین ، رسانم او به فرهاد
که عیش و زندگانی ، داده بر باد

یارِ من همواره لُطْفِ ایزد است

- ۱- شعرِ **خُرَم** کی بیاید بر زبان
آن دمی که ، لُطْفِ حَقّ ، سویش روان
- ۲- کی ، سخن گفتن بر او باشد روا
آن زمان ، که نامِ حَقّ ، آید میان

عدالت خواهی

- اگر قدرتی من به دست آورم
به شمشیرِ عدلکم ، ستم بر کنم

تأثیرِ شعر

- ۱- دو بیتی های **خُرَم** دلپذیرند
شمیمِ اهلِ معنا را عبیرند
- ۲- گزیده و نکو ، سَمْعُ الجَدیرند
مؤثّر در قلوب ، مانند تیرند

ظلم و جفاکاری

- ۱- مَكْن ظَلَم ، ای ظالِم و نَانَجِيب
که مظلوم باشد ، خدا را حَبِيب
- ۲- به جنگِ سِتْمَكَارِ مردم فریب
بُرو ، تا که مَظْلُوم ، نماند غریب

سعی صفا و مَرَوَه

خانهٔ حَقّ و صفا و قَدْرِ دین
در طواف و سعی و در مَرَوَه بَیْن

گرایش از بدی به نیکی

- ۱- دِلِ دَرْدِ مَنَدَتِ نَدَارْدِ دَوَا
از این است که کردی به خُرْمِ جفا
- ۲- سِتْمَكَارِی و کینه ، نَبُودِ رَوَا
به نیکی گرای و ، بدی گُن رَهَا

آهِ مظلوم خانمان سوز است

- ۱- نالۀ مظلوم و آهِ سینه اش
همچو برقی دان ، به دور از کینه اش
- ۲- گر جَهد این برق ، بسوزاند همه
خان و مانِ ظالم و ، کاشانه اش

تَرَحُّمِ بَرِّ بَد ، سِتِّمِ بَه خُوبِ اسْت

- تَرَحُّمِ بَرِّ بَد ، از روی مَناعَت
سِتِّمِ باشد به خوب ، اَنَدَرِ جَماعَت

غافلِ خُفته

- ۱- پُر جور و جفایی و نداری عَمَلِ ناب
غافلِ ز قیامت شده ، ای خُفته بی تاب
- ۲- تبعیض و رفیق بازی ، رها کرده چو خوبان
بگذار رَهِ ظُلْم و ، بشو آینه و آب

بی هویتی و جباری

- ۱- تو خودرویی به صحرا ، چون گیاهی
نداری میوه ای و برگ و باری
- ۲- سراسر خاری و یک گل ، نداری
دل آزاری ، غم مردهم نداری

ترکِ صِلَةُ رَحِمٍ

هر که اهل و رَحِم ، رها دارد
عیشِ شیرین ، در فنا دارد

خار در کنارِ گل است

- ۱- هر گلی رویِ چمن ، هم صحبتِ خاری بُود
در کنارِ حضرتِ هابیلِ جباری بُود
- ۲- هر گجا گنجی ، و یا تکِ دُرِّ شهواری بُود
بَر سَرِ آن اژدها و ، این یکی ، ماری بُود

زهر و نیش

- ۱- زهرِ مارَند و نیشِ زنبورند
- اکثرِ مردمان ، چه ناجورند
- ۲- این جماعت که گفته ای بهتر
- خود نگر که ضعیف و رنجورند

جفای بر خویشاوندان عمر را کوتاه می کند

آن که بر خویش و قوم ، جفا دارد
کوتاه این عمر ، پُر بها دارد

دَرَنده خویی

- ۱- بعضی چو سگ ، دَرَنده و ، هار هستند
- شمشیرِ جفا ، گزنده ، چون مار هستند
- ۲- بی هیچ سُخنی ، ز ما طلبکار هستند
- بیمار به هاری اند و ، خونخوار هستند

مَقَام و مَنزِلَتِ مَعْلَم

- ۱- شمع می سوزد و خود حال فکّاری دارد
گریه از سوزِ دل و ناله زاری دارد
- ۲- آشکِ او از سرِ شوق است ، به تاریکی ها
نور افشاندنِ او ، زَمَزَمِ یاری دارد
- ۳- حالِ اُستاد و مَعْلَم ، چو حالِ شمع است
دائماً سوخت ولی ، حال و قراری دارد
- ۴- چه خوش است مَنزِلَتِ او ، که عطایِ حَقّ است
گرچه چون شمع بسوخت ، لطف و بهاری دارد
- ۵- باغبان را ، غَمَش از سرزَنِشِ خار نشد
چون که گل خنده پُر شور و شَرّاری دارد
- ۶- قَدَرِ اُستاد و مَعْلَمِ کَسی می داند
که به تحصیلِ اَدبِ خود بَر و باری دارد
- ۷- سر گذارم قَدَمَش ، لایقِ این حَقّ باشد
چون که او جاه و جَلالیّ و وقّاری دارد
- ۸- خُرّم است شاهدِ گلزار که چون شمع سوزد
نورافشان کند و ، خود شبِ تاری دارد

به مُناسِبَتِ آیامِ بازنَشَسْتِگیِ سُروَدَه شده است

- ۱- مرسومِ چنین است که هر طَیْر و پَرَنده
بعد از طَیْران ، خَسْتَه زِ پَرَواز ، نِشَسْتَه
- ۲- فِکْرِ طَیْران نیست ، پَر و بال شِکَسْتَه
مُرغی که بَر او پَنجَه شَهَباز نِشَسْتَه
- ۳- خوشحالم و خُرسند ، که در سَنگَرِ دانش
آن را ، که شد آزاده و جانباز ، نِشَسْتَه
- ۴- خوش باد هر آن کو ، که به تعلیم و تَعَلُّم
عُمَری سِپِری کرده ، سَرآفراز نِشَسْتَه
- ۵- خُرَم ندهد گوهرِ پیری ، به جوانی
سودا ، به جوانی زده ، تا بازنَشَسْتَه

سالخوردگی

- ۱- غبارِ پیری آمِ بِنَشَسْتَه بَر دِل
بسی خَارِ غَمَمِ بَشِکَسْتَه بَر دِل
- ۲- نَه چشم و گوش و نی هوشی به مانده
به سودا ، دِشَنَه ، زَخْمی ، خَسْتَه بَر دِل

به مناسبت آیام پیری

- ۱- پیری رسید و مَسْتَبِی طَبَعِ جوانِ بَرَفَت
تاب و توانِ جِسْم ، زِ بادِ خَزَان ، بَرَفَت
۲- فصلِ بهار رفت و ، شِتا از پَسِ خَزَان
از رَه چو باد آمد و ، بَس آرغوانِ بَرَفَت

سالخوردگان را احترام کنید

پیرِ شِکَسْتَه را ، بِه حِقَارَتِ نَظَرِ مَکَن
دانی کِه جای گَنج بُود در خرابه ها

نقدِ جوانی

- ۱- موی سفیدِ من که به نقدِ جوانی است
بِیعی است ثَمین ، چو ماحِصَلِ زندگانی است
۲- قَدَرش بدان و ، اَرَجِ بِنِه ، اَرْمغانِ عُمَر
اَرزان به دست نیامده ، بُردِ یَمانی است

عِلْم و دینِ توأم با عَمَل

- ۱- فضیلت در دیانت باشد و عِلْم
- اگر داری تو هر دو رستگاری
- ۲- عَمَل کردن به دین ، از رویِ عِلْم است
- نَدارد دینِ جاهِلِ اِعتباری
- ۳- اگر عَالِم شدی در عَرَصَه دین
- عَمَل کردی ، به دینت اُسْتواری
- ۴- وگرنه عِلْم و دینِ بی عَمَل را
- درختِ بی بر است و نابکاری

مَرَدْمی بودن

- ۱- شکوه و جلوه ات ، در عِلْم و دین است
- نیفزایی عَمَل ، جَهْلِ مُبین است
- ۲- تواضع پیشه گیر و مَرَدْمی شو
- اگر ایمانت از رویِ یقین است

اِحسان

- ۱- نِکویی کُن به مَرْدُم ، چون که یزدان
نِکویی کرده است بَر تو ، فراوان
- ۲- کَسی که خِصَلتِ نیکان پذیرد
همانندِ گُل است و اَبَر و باران

سَلامِ گفتن

- گَر تَحِيَّتِ گفَت شما را هر کَسی
تو نِکوتَر گو به او ، اَندَرِ جَوَاب

دوستیِ مُخْلِصانه

- ۱- ما زِ دوستانِیْم ، به دور از مَکَر و رَنگ
یار و غمخوار و مُجِبت ، هنگامِ جَنگ
- ۲- نِی رفیقِ نانیِ پُر شوخ و شَنگ
صادقِیْم در گفته ها ، در روزِ تَنگ

سوختن از آتشِ غَم

- ۱- پروانه بسوخت ، زِ داغِ شمع ، مَسْتانه
گُل جامه درید ، که مَسْتَم و ، دیوانه
- ۲- از هجرتِ گُل ، مرغِ چَمَن ، زد ناله
پس جمع کنید ، شمع و گُل و پروانه

راضی به رضایم

من از سوییِ حَقِّ ، می پَسَنَدَم همان
مَشِیَّتِ گرفته خدا را ، به آن

غَمخواری

- ۱- نیاسایم از غُصَّه و رنجِ جان
چو هِرزِ گوئینی ، ندارد ، امان
- ۲- به آتش کشیدند ، همه خان و مان
سَرِ بُوَسِنیان می بُرند ، صِرَبیان

جَهْل وِ اِغْفَال

- ۱- تو که هر لحظه می باشی به یک حال
درختِ خَنْظَلِیّ و ، میوه کال
۲- نه خوب از بد شناسی ، نی ره از چاه
وجودت ، جُمَلِگی جَهْل است و اِغْفَال

مَرْدانگی

- حالت بهانه و مَقَالَت ، فَسَانَه آست
مردانِ مَرْد زین دو ، نِگَر ، بَرگَرانه است

جَنگ و رِیا

- ۱- نداری وفا و ، بُوی در وَغَا^۱
چو روبه مَزاجِیّ و اَهْلِ دَغَا^۲
۲- رها کن تو جنگ و فریب و رِیا
عَجین شو ، به نِیکِیّ و صُلح و صفا

۱- جنگ و جدال ۲- مکر و حيله

آزادگی

- ۱- آزاده و پیوسته دَلَم شاد بُود
ناچار سَرَم به دستِ جَلاد بُود
- ۲- خُرَم به تَعَنَّت نَكِشَد دَسْت از آن
هرچند شکارِ دامِ صیّاد بُود

ثواب و پاداش

- امرِ دین هر کارِ خیر است و ثواب
بِشِنو از جان ، تا نباشی چون دَواب

بزرگی

- ۱- بزرگی به عَقْل است و عِلْم و کَمال
نه نیکو لِباسی و حُسْن و ، جَمال
- ۲- به نزدِ خِرَدَمند ، آن گَس خوش است
که با فَضْل و جَاه است و نیکو هَمال

۱- قرین و مثل و مانند و برابر

رَمَزِ زَنَدِگِیِ زَنَاشِوِیِی

- ۱- گَر تُو دِلِسوزِیِ گُنِیِ دَرِ زَنَدِگِیِ
کَارِ مَرَدِ یِکِ سَرِ شُودِ سَازَنَدِگِیِ
- ۲- اِینِ دُو رَا بَا هَم کَلِیدِ بَنَدِگِیِ اِست
رَمَزِ وِ رَازِ زَنَدِگِیِ اِست پَایِنَدِگِیِ

اَسِیرِ

اَن خَالِ اَبِ کِه کَشِیدِه هَمِه بِه بَنَدِ
مَا رَا اَسِیرِ کَرَدِه رِسانَدِه بِه زَهَرِ وِ قَنَدِ

زَنانِ

- ۱- زَنانِ گُلِهایِ گُلزارِ حِیاتِنَدِ
زَنانِ رَمَزِ بَقَاءِ ، رَازِ ثَباتِنَدِ
- ۲- هَمِه دِلِها پُرِ اَز مِیَهرِ وِ وُفَایِنَدِ
زَنانِ اَیِینَه وِ اَبِ فُراتِنَدِ

بی وفايي

- ۱- با مېر مَرا به دامِ خود آفکندی
چون صيد شدم ، ز دِل ، صفا بَرگندی
- ۲- آتش به دِل و دو ديده ، گريان گردی
بَر مَن تو بگو ، وفا چرا کم گردی

از خوبی ديگران بايد تشکر کرد

کسی که قدرِ مَحَبَّتِ به جَدِّ ، نمی داند
زمانه خا طِرِ مِسکينِ او بيازارد

بی مېری

- ۱- تو در کَارَتِ کِه هُشیاری نداری
در اِغفالی و بیداری نداری
- ۲- کجا من مېر و لُطفی از تو دیدم
به جُز ظَلَم و سِتَم کاری نداری

حِفْظِ حِجَابِ بَرای زَنان

- ۱- زیبا و مَلِیح و چوَن غَزال ، مَسْتی تو
خوب و چِه قَشَنگ و با صَفا ، هَسْتی تو
- ۲- رَوَبَنَدِ حِجَاب ، به رُخ ، نِکو بَسْتی تو
این است که ، زِ فِتْنَهٗ زَمان ، رَسْتی تو

گولِ ظاهِرِ دنیا را مَخور

مَخور فَرِیبِ جَهان را ، به جِلوَهٗ رَوِیش
که این عروس ، گُشَد ، هر که رَفْتَه در کَوِیش

مَحْرَم و نامَحْرَم

- ۱- غنچه با آن همه زیبایی و لطفی که در اوست
پَرده بر چهره کشیده است و ، زِ رُخ پنهان است
- ۲- تو بیا پند بگیر ، عِفَّت و پاکی را زو
مَحْرَم و غیر شناس ، حُجَب و حَیا فرمان است

دلخوری از خلق

- ۱- باری از دوشم نمیگیری ، بار بر دوشم منه
دردی از دردم نمی گاهی ، درد بر دردم منه
- ۲- تو نمیدانی چه ها از خلقِ دوران می کشم
دستِ خود بر این دلِ افسرده و سردم منه

دل شکستن هنر نمی باشد

بودم نظر که تفقد کنم تو را
بشکستی این دل و نشدی هیچ با صفا

دوست و دشمن

- ۱- دوست هرگز بر مراد من نگفت
تا نگریداندم ، دُری هرگز نسفت
- ۲- دشمن از روی فریب و مکر خویش
گرچه شادم کرد آرزش ها برفت

دوری از غیبت

- ۱- مَبَاش از أَهْلِ غِیْبَتِ تَا تَوَانِی
شَوِی بَدْتَر زِ زَانِیّ و نَدَانِی
- ۲- اَگَر گُشْتِی اَسِیْر دَامِ شَیْطَانِ
شُدِی مَارِیّ و ، کَرْدَه قَصْدِ جَانِی

همنشینی با ابله

- چون که با ابله نشینی ، عقل زایل می شود
مردِ عاقل کی اسیر ، امرِ باطل می شود

حُسنِ عاقبت

- ۱- خُوشَا آن کَس ، که حُسنِ عاقِبَتِ داشت
زِ رِقِیَّتِ گُذشت و عافِیَّتِ کاشت
- ۲- وَلَو از سِنخِ گِلِ هست ، اَدَمِیزاد
چو شد حَقّ بین ، نِگَر ، خوش بار برداشت

نقضِ پیمان

- ۱- چون که پیمانی تو بستنی با خدا
باید آن را پاس داری با وفا
- ۲- بر خطا باشی ، اگر کردی جفا
نقضِ پیمان را کجا باشد روا

مردِ خدا

- زاده زهرا و هست مردِ خدا
چون که باشد آدمی بی ادعا

عفو و گذشت

- ۱- سزاوارِ گشتن نباشد کسی
مگر روی عمد ، ریخته خون و دمی
- ۲- سیفارش به عفو است و یا خون بَها
اگر بر خطا گشته شد مُسَلِمی

اوجِ قدرت ، اوجِ بلا است

- ۱- بَرِ فَرَاذِ قُلَّهْ یَا اَوْجِی اَکْر
از مقام و قدرت و سَطَوَت ، پسر
- ۲- چُونِ دَرِ اَفْتِی ، بِشِکَنْد ، بِیَشِ اسْتِخْوَان
تا کَسِی کِه ، دَرِ نَشِیْبِ اسْت ، از خَطَر

اِسْتِجَابَتِ دُعَا

بِه هَرِ قَوْلِی ، اِکْرِ خَوَانَدِی خُدَا رَا
بِگَوِیْد اَسْتِجِب ، اَنْ دَمِ شَمَا رَا

خَیْرِ خَوَاهِی

- ۱- دَسْتِ شِکَسْتَه اسْت و لِی مَن نِیْمِ رِضَا
بِهَرِ شِفا ، بِه نَزْدِ خُدَا مِی کُنْم دُعَا
- ۲- خُرْمِ شِکَسْتَه و تُو رَا هَم شِکَسْتَه دِیْد
اُو از دِلِ اسْت و ، تُو از دَامِ پُر بِلَا

عَالِمِ بِي عَمَلٍ ، كُورِ چَرَاغِ بَه دَسْتِ اسْت

- ۱- كَسِي كِه اِعْمَلُوا الْخَيْرَ فِي النَّدَاءِ
يُعَلِّمُ غَيْرَهُ ، لَا يَعْمَلُ يَدَاہُ
- ۲- كَالْاَعْمَى فِي الْيَدَانِهِ سِرَاجٌ
يَضِيءُ غَيْرُهُ ، خُودَ لَا يَرَاهُ

خُلْدِ بَرِين

چون حیاتِ این جهان را ، خود متاعی بیش نیست
پس طلب ، خلدِ برین را ، مشکلی در پیش نیست

عَالِمِ بِي عَمَلٍ

- ۱- كَسِي كِه خَيْر و نِيكِي رَا بَه مَرْدُمِ
بِيامُوزد ، و لِي خُودِ كَرْدِه رَه گَم
- ۲- بُودِ كُورِي كِه دَر دَسْتَش چَرَاغِ اسْت
كُنْد رُوشَن رَه و ، خُودِ دَر طَلَاطُمِ

هنرمند عزیز است

- ۱- هنر به ز سیم و زر و ، مکنّت است
چه این در خَطَر هست و ، آن دولت است
- ۲- هنرمند را ، کِسَوْتِ عِزَّتِ است
بَرِ بی هُنَر ، جامه ذِلَّتِ است

حَقّ گوئی

- نَزَمِ دَمِ به جُز حَقّ ، که خدا یارِ من است
لُطْفِ بی چون و چرایش ، همه غَمخوارِ من است

حُسْنِ تدبیر

- ۱- حُسْنِ تدبیر و رأی اگر باشد
هرچه خواهی ز سیم و زر باشد
- ۲- جَهْل و کین و طَمَع ، به سَر باشد
خِفَّت و خَواری و ضَرَر باشد

تقوا برای سادات مُزین تر از دیگران است

- ۱- سَیِّد هَسْتی وَز تَبَارِ مُصْطَفٰی
زاده زهرا و نَسْلِ مُرْتَضٰی
- ۲- اَهِلِ زُهْدِ بَاشِ وَ ، وَرَع ، قُرْبِ وَ رِضَا
تَا مَنِ اسْتَعَلٰی شَوٰی ، نَزْدِ خِدا

طَلَبِ رَحْمَتِ وَ نِعْمَتِ نَمُودَنِ از خِدا

رَبَّنَا ، دِهْ مِنْ لَدُنْكَ ، رَحْمَتِي
آن چه رُشْدَمِ می دهد ، هَبِّیْءَ لَنَا

دُورِی از هَوَايِ نَفْسِ

- ۱- دَرِبَنْدِ رِضَايِ حَقِّ تُو بَاشِ اِي اِنْسَانِ
نی بِنْدِ هَوَايِ نَفْسِ خُودِ ، چُونِ شَیْطَانِ
- ۲- می باشِ چُو اَصْحَابِ خُوشِ كَهْفِ وَ رَقِیْمِ
تَكِيَهْ بَه خِدا زَدَنْدِ ، زِ رُويِ اِيْمَانِ

بی نیاز و نیازمند

- ۱- به دولت مَنّا، گر به اوجی، ز مال
بگیرد خدا دولت و فرّ و حال
- ۲- ز فقر و تُهی دَستی، هرگز، مَنّا
که حکمت نبوده، به مال و مَنّا

درخواست های متفاوت از خدا

- یکی فقر و قُرَبَت پَسَنَدَد به جان
یکی دولت و، عِزّت و، خان و مان

عِزّت و ذِلّت به دستِ خداست

- ۱- سَرِ شب چو قارون، پُر مال بود
سَحَرگه، نَه مال و نه اقبال بود
- ۲- تو خواهی بدانی، چه سان حال بود
به طاووسِ پَر کَنده، بی بال بود

آباد نمودنِ شهر و میهمانی دادن نوعی عملِ صالح است

۱- اگر داری تو اقبالِ حَسَن را

بیا آباد کن ، شهر و وطن را

۲- نبینی ابرِ باران ، در بهاران

بگیرید ، تا بخنداند ، چمن را

پروازِ روح

گوهرِ جان اگر میل کند ، سوی تو پرواز

دوست دارم که بر آن کعبهٔ عَفْوَت ، شده دمَساز

میهمانی دادن پسندیده است

۱- فضیلت بهرِ مهمان بیشمار است

چرا که هدیه ای ، از کردِگار است

۲- حَبیبی ، از سویِ پروردِگار است

پس اَلْاِکْرَامُ ، بِالْاِتِمَامِ کار است

توالی شب و روز

- ۱- شب بیامد ز پی روز و ، بیگسُترد ، دامن
جامهٔ راحت و ، تجدیدِ قُوا ، رفت به تن
- ۲- روز روشن ، که بزد خیمه و ، پرتو ، آفکند
همه کوشند ، که تا گل بدهد بار و ثَمَن

بی آداب بودن

هرکه را دَهر ، بی آداب پَرورد
مُشتِ خَلق ، بر سرش ، رسد پُر دَرَد

راحتی در شب و تلاش در روز

- ۱- آن شب است که می بَرَد ، رنج و تَعَب
خواب ، نوشین می شود ، هنگامِ شب
- ۲- روز باشد موقِعِ کار و تلاش
تائِمایی ، روزیت از حَقّ طَلَب

خواهانِ جَنَّتِ گناه نمی کند

- ۱- گر خوری خَمَر ، ز دستِ هر خَمَار
می رَوَد عَقْل و هوش و صَبْر و قَرَار
- ۲- مایلی گر به جَنَّتِ المَآوی
دست شوی از شراب و دامِ قَمَار

دامِ بَلا
بیا قبل از گَنه یادِ خدا کن
از این دامِ بَلا ، خود را رَها کن

گناه ، قلب را سیاه می کند

- ۱- گناهان هر چه باشند ، باطلِ هستند
حجایی ، بَهرِ پروازِ ، دِلِ هستند
- ۲- مَوَانِعِ تا نَگَرَدانی ز خود دور
درونِ خانۀ دِلِ منزلِ هستند

خردمند غالباً خاموش و با دِقَّت است

- ۱- خردمندی و ، داری فضلِ وافر
شده حاصل ، ز سَعِیت ، طَبَع ، قَاهِر^۱
- ۲- چرا در مَحْفَلِ اَهْلِ فِضِیْلَت
زده مُهْر بَر لَب و ، بِنَشَسْتَه ، اَخِر

اُفتادِگی

سَر کِه سَنگِین می شُود ، پائین می اُفتد ، از اَدَب
چون صِنوَبَر بی بَر است ، سَر بُرْدَه بالا ، ز اَن سَبَب

عجله کارِ شیطان است

- ۱- تو در کَارَت مَكْن تُندی و تیزی
گَر اُفتادی به چَه ، هرگز نَخیزی
- ۲- نمی پُرسند در پایان ، زمان را
چرا ، چون ، با کِه ، گَر اَهْلِ تَمِیزی

۱- چیره و غالب

قصدِ قربتِ اعمال

- ۱- علم و عمل گر، به قصدِ قربت باشد
در هر دو جهان ، نشانِ نصرت باشد
- ۲- اما اگر از برای شهرت باشد
هر کس طلبد ، خود به اسارت باشد

دوری از غرور

تو ز خاکی چرا اصلِ خودت گم کردی
با تکبر ، به یقین قدرِ خودت کم کردی

عملِ انسان همواره ملازم اوست

- ۱- دانی عملت چو طوق ، در گردنِ تو است
هر جا که روی ، به سانِ جان ، در تنِ تو است
- ۲- گر بهر خدا بُود ، یقین ، مامنِ تو است
همراهِ ریا شوَد ، خدا دشمنِ تو است

پنهانِ اسرار

- ۱- عُمَرِ مَنْ ، اِی نَوْرِ دِیدِه ، اِی پِسر
سِرِّ مَرْدَم ، گُن نِهَانَش ، سَر به سَر
- ۲- دَر سَخْن شِیرِین و ، دَر پَاسِخِ شِکَر
بَاش آزَادِه ، چَو سَرَو و ، گُل به بَر

أهلی یقینِ جاودانه اند

أنها که به دَهرِ مُقْبِلُ هم أَهْلِ یقینِ اند
بی شک همه در جَنَّتِ و ، هَم خُلْدِ بَرِین اند

هَمسوی و تفاهمِ عَقْل و دین

- ۱- اِگر عَقْل و دین در سِتِیزند و جَنگ
نَدانی حُبَابَتِ دَر آمد به سَنگ
- ۲- قَدَم زین دو ، بَر تَر نِه و ، دَر گُذَر
چَو عَقْل ، عینِ شَرع است ، خالی ز رَنگ

امید به عُمر و حیات

- ۱- امیدِ عُمر و حیاتم ، چو غنچه بود
زیبا ، لطیف و مُعَطَّر ، چو لاله بود
- ۲- صاف و زلال و ، نرم و روان ، رودخانه بود
یکباره کرد خزان ، تو مگو ، کآن بهانه بود

عَدَمِ آسایش در دنیا

راحت نَشَوی ، ز مِحْنَتِ این دنیا
زیرا که به غَم سِرِشْتَه اند ، دارِ فَنّا

رَمَزِ زندگی

- ۱- اگر گفתי که رَمَزِ زندگی چیست
بَرایَت می گذارم ، نُمَره بیست
- ۲- ولیکن گر نمی دانی ، تو بشنو
که پاسخ بر سؤالم ، پایداری است

آب مایهٔ حیاتِ همهٔ جُنبنده هاست

- ۱- آفریده حَیِّ سُبْحان ، هَم زِ آب
گر نمی دانی ، بیدان کُلِّ دَواب
۲- این سَخَن ، سَمْعُ الْیَقین است و صَواب
"کُلُّ شَیْءٍ ، حَیٌّ ، مِّنَ الْمَاءِ" است ، جواب

بَدخواه مَرَدَمِ نَبودن

- راضی نی آم به بَد هیچ بنده ای
شادم در آن زمان ، که شِکُفْتَه است خنده ای

صدایِ بارانِ نَجوایِ زندگی است

- ۱- نَمِ نَمِ باران جهان زیبا کند
رَمَز و رازِ زندگی نَجوا کند
۲- "کُلُّ شَیْءٍ ، حَیٌّ ، مِّنَ الْمَاءِ" می کند
انقلابِ دیگَری بَرِ پا کُند

از مردم بد دوری گزیدن

- ۱- بگیری گنجِ عُزَلت در صَوَاب است
فَسَاد و مَعْصِيَت ، از بَس كِه ، باب است
- ۲- هر آنچه بینی از مردم ، گناه است
میان خَلق ، انسان در عَذَاب است

بی آزاری

مَنْ كِه با مردم نَدارم هیچ کار
دائماً در رَنجَم و ، تَحْتِ فشار

تَوَجُّه به دیگران

- ۱- کی شما پرسید احوالی ز ما
تا بگویم شرح حال و ماجرا
- ۲- گنجِ عُزَلت می نشینم بی صدا
سوزَم و سازَم ، ولی باشم رِضا

خاموشی

- ۱- عارفِ صاحبِ نظر شو ، بی خروش
همچو خورشیدی به جان ، سوزان مجوش
- ۲- گر بخواهی که بَرند خَلقت به دوش
باش پیوسته بزرگانه خموش

کمال انسانی در بی میلی به دنیا است

تا که در قید و بندِ دنیایی
نشُدی کامل و تو تنهایی

آدمی در بوته امتحان است

- ۱- چون که دیگِ امتحان آید به جوش
ساکت و بی حرف و پیوسته خموش
- ۲- چون در این وادی به میدان آمدی
عاقبت معلوم ، تو شیری یا که موش

حِیاءِ چشم

- ۱- هر شخص را حیایی است ، در دیده گر بدانی
رفت آن اگر ز دیده ، گستاخ و بد زبانی
- ۲- **خَرَم** نگاه دارد ، قَدِرِ تو ای عزیزم
خود شیشهٔ مَحَبَّت ، بشکسته ناگهانی

کلامِ زشت

- دانی که آتشِ سُخْنَت ، سوخت هر دلی
زنهار: بد مگو که نَكُفْتَه است ، عاقلی

کُلاهِ عقل

- ۱- گر کُلاهِ عَقْل بُگذاری سَرَت
جمله کارهای نِکُو ، آید بَرَت
- ۲- پس چرا این زیوَرِ آرزنده را
کرده ای وارونه ، این سان گوهرت

عَظَمَتِ كَعْبَهُ وَ شَهْرٍ مَكَّةَ

- ۱- خانۀ کعبه همه عشق است و هم نورمبین
در مقام و رتبه بالا باشد آن عرشِ زمین
- ۲- بَیتِ اَعْظَمِ کرد بنا آدم ، به فرمانِ خدا
مَلَجاً و مَأوایِ مُؤْمِنِ باشد و قُرب و رِضا
- ۳- پُر شُکوه است در تَقَرُّبِ ، هم عظیمِ اَنْدَرِ جَمال
شوکت و قُدس و شرافت دارد آن از ذُوالْجَلال
- ۴- در میانِ چرخِ گَرْدونِ ، کعبه هست اُمُّ الْقُرأ
قَبِلْگاهِ مُؤْمِنِینِ باشد به هَنگامِ دُعَا
- ۵- چون که آن بَیتُ الْعَتِیقِ است ، بارگاهِ کَبِریا
غَیْرِ بَطْحا ، در زمین ، هرگز نبینی این بَنا
- ۶- گر تو در میقاتِ حَجِّ بَهِرِ خدا مُحْرِمِ شُدی
با گناهانِ قَهْرِ نمودی ، با خدا مُحْرَمِ شُدی
- ۷- هرچه جامه در تَنَّتِ بود ، بَرِ زمینِ بُگذاشتی
حُلَّه ای از مَعْرِفَتِ ، در جایِ آن بَرداشتی
- ۸- آن چه زشتی و بدی بود ، با گناهانِ رِیختی
وَه که با عَرَبالِ خویبها ، نکویی بیختی

عَظَمَتِ كَعْبَهُ وَ شَهْرِ مَكَّه

- ۹- قَصْدِ خُوبِيهَا نَمُودِي ، چُون كِه نُو كَرْدِي بَه تَن
تَرْكِ زَشْتِيهَا هَمِه شَد دَر دِلْت ، اَز حُسْنِ ظَنِّ
۱۰- دَر مِيَانِ اَهْلِ اِيْمَانِ ، دَر دِلِ اسْتِ اَيْنِ اَرْزُو
دَر مَطَافِ كَعْبَهُ دِل ، حَاصِلِ اَيْدِ اَبْرُو
۱۱- اَن چِه عَشَقِ وَ دُوسْتِي وَ لُطْفِ وَ صَفَا دَارِي بِيَار
تَا كُنِّي قَرْبَانِي اَن رَا ، دَر مِنا از بَهْرِ يَار
۱۲- هَر زَمَانِ رَمِي جَمَرِ كَرْدِي تُو بَا چِنْد رِيگِ وَ رَمَلِ
تِيْرهَا بَر قَلْبِ شَيْطَانِ مِي زَدِي بَا اَيْنِ عَمَلِ
۱۳- دَر عَرَفَاتِ عَهْدِ وَ پِيْمَانِ بَا خُدا رَا بَسْتِه اِي
اَنچِه دَاشْتِي اَز كُنْه ، بَا اَبِ تُوْبِه شُسْتِه اِي
۱۴- مَشَعَرِ اسْتِ جَايِ شَعُورِ وَ عِلْمِ وَ اَگَاهِي تُو
تُوْبِه اِسْتِغْفَارَتِ اَنْدَر ، گَاهِ وَ بِيگَاهِي تُو
۱۵- اِي خُدايِ حَيِّ وَ سُبْحَانِ ، حَجِّ حُرَّمِ كُن قَبُولِ
مِي دَهْمِ سُوگَنْدِ تُو رَا بَرِ فَاطِمَه بِنْتِ رَسُولِ

بازگشتِ زائرِ خانه خدا از سفرِ حج

- ۱- خوش آمدی که به دل جا گرفته ای
بازارِ دل به رونقِ سودا گرفته ای
- ۲- حَجَّتِ قبول باد که در سرزمینِ عشق
سعی از صفا، ذبیحَه به اَضحا گرفته ای

دوری از هوایِ نفس

هر کس بگیرفت ، مَهَارِ نَفَسَش زِ هوی
آسوده به زیست و در بهشت است مأوی

نمادِ آتش

- ۱- دانی که دیوِ بد گنیشِ فِتْنَه و دروغ
هستند نمادِ آتشِ سوزانِ پُر فروغ
- ۲- تخمِ بدی اگر تو به کاری ، به آندرون
خوار آنچنان شوی ، که بمانی به زیرِ یوغ

بهترین سرمایه توکل به خداست

- ۱- چون توکل بهترین سرمایه هاست
زه ، چرا ، چون انتخابت کیمیاست
- ۲- فِعْلٍ خَالِصٍ رَا ، خَرِيْدَارَشْ خِدَاَسْت
این چنین داد و ستدها ، پُر بهاست

جِسْم ، قَفْسِ رُوْحِ اسْت

مُلْكِ تَنْ ، پَرْدَه شُدَه بَر رُخِ جَان
كَاَش اِيْن پَرْدَه بَرَفْت ، دَر يَك اَنْ

شُكْرِ نِعْمِ اِلَهِي

- ۱- لَشُكْرِ نِعْمَتِ خِدَاوَنْدِي
كِي تَوَانِي بَه شُكْرِ دَر بَنْدِي
- ۲- دَر هَمَه عُمَر لَاجَرَم كُوْشِي
حَقَّ يَك نِعْمَتَش اَدَا كَرْدِي

عیدِ فِطْر

- ۱- رَمَضانِ ماهِ ضیافت ، چو شد و فِطْر رَسید
یک گُلستان به ثَمَر ، با هَمّه عِطْر رَسید
- ۲- شُسته شد چهرهٔ گُلها به آبِ رَمَضان
که سر انجام به این روز پُر از مِهر رسید

خِدْمَتِ خَلْق

أَدْمِیَّتْ به خِدْمَتِ خَلْقِ اسْت
نَه گُلاه و لِبَاس و رَعْنایِی

ورزش کردن

- ۱- قَدَم زَدَن چه خوش است ، در بهارِ بارانی
بَسی نِکو و دِل اَنگیز ، چنانچه میدانی
- ۲- زِ بَهرِ صِحَّتِ جِسم و روان ، چه دارویی
بُود نِکوَتَرِ ورزشِ اگر پریشانی

دوست داشتنِ وطن از ایمان است

- ۱- از اَزَل حُبِّ وَطَن ، سِیرَه هَر آدم شد
رُتَبَه از مِهر گذشت ، جِلوَه ای در عالم شد
- ۲- در دِل اَفْتاد و ، تَجَلِّیگَه در خَلوَت شد
چون که ایمان به دَرخشید ، به آن ، مُحکَم شد

حُبُّ الْوَطَن

دوستیّ این وَطَن بَهر تو می باشد نِکو
هَر نَفَس ، زیبا برایَت ، همچو گُل در رنگ و بو

دلیرانِ ایران

- ۱- این سخن ها پُختَه است و دِلپذیر
باشد از قلبی به گرمایِ کویر
- ۲- میدهد مُژده به جانِ مَرْدمان
که دلیرانِ وطن هستند چو شیر

ایثار و از خود گذشتگی

- ۱- من نگویم ، که دلم به هدیه سرشار کنید
جسمم به قفس برده ، سر دار کنید
- ۲- ناله بی خردان از قفس تن ، زاری است
صدف جسم شکافید و ، در ایثار کنید

زبانِ حالِ گوسفند

من که خوردم سرِ خاری ، سزایم چاقو است
آن که گوشتِ لذیذم ، بخورد ، چیست جزا

دشمنِ ایثار

- ۱- قلم در عرصه علم شاه باشد
قلمزن را کمال و جاه باشد
- ۲- هر آنکو دشمنِ ایثار باشد
ندارد هادی و گمراه باشد

در فوتِ حَسَنِ اسماعیلی که از همکاران فرهنگی بود

- ۱- آن گل که ز گلزار سَفَر کرد حَسَن بود
در ماتمِ او ، خَلق ، همه ، غَرَقِ مِخَن بود
- ۲- گنجینهٔ عِلْم و هُنر و فَضْل و کِمالات
در جمعِ دَبیران به اِذعان حَسَن بود

دوری از نِخَوَت

صَدْر نَشینی مَکَن و ، کِبَر و تَکَبُّر مَفروش
بانگِ رِحلتِ بَزَنَد ، مَرغِ اَجَل ، باش به گوش

نانوایی ها

- ۱- چنان آب رفته است هر قُرصِ نان
که هر گَردهٔ یک لقمه شد ، در دهان
- ۲- یکی سوخته و دیگری هست خمیر
عیان را چه حاجت بُود با بیان

شرایط و حالاتِ گوناگونِ انسانها

- ۱- یکی در شادی و شور است
- یکی در غُصَّه محصور است
- ۲- یکی زنده دل و مَشعوف
- یکی مَحزون و مَقهور است
- ۳- یکی در اوجِ نعمتِ غَرَق
- یکی مِسکین و مَهجور است
- ۴- یکی سالم ، به دور از درد
- یکی بیمار و رنجور است
- ۵- یکی مؤمن و محبوب است
- یکی بی دین و مکفور است
- ۶- یکی کرده جوان داماد
- یکی داماد در گور است
- ۷- یکی در اوجِ پیروزی
- یکی مغلوب و مکسور است
- ۸- یکی در جنگ و درگیری است
- یکی در صلح و مسرور است

شرایط و حالاتِ گوناگونِ انسانها

- ۹- یکی را نو عروس در خاک
عروسی خُلَّه از تور است
- ۱۰- یکی تازه شده بابا
یکی بابَش مغفور است
- ۱۱- یکی افسرده و دِل خون
یکی سَر حال و پُر شور است
- ۱۲- یکی را همسری خوب است
یکی را وَصَلت ناجور است
- ۱۳- یکی مجنون و شیدا است
یکی خودخواه و مغرور است
- ۱۴- یکی زیبا و خوش روی است
یکی هم زشت و هم سور^۱ است
- ۱۵- یکی را تازه مولود^۲ است
یکی مولود مَغفور است

۱- دوری کردن از دیگران ۲- نوزاد

شرایط و حالاتِ گوناگونِ انسانها

- ۱۶- یکی تسلیم، به تعظیم است
یکی سلطانِ با زور است
- ۱۷- یکی در کِسوَتِ درویش
یکی از آغِنیا پور است
- ۱۸- یکی را پُر خروش و جوش
یکی هم ساکت و کور است
- ۱۹- یکی آرام و صلح جوی است
یکی تَنَد و سَلَحشور است
- ۲۰- یکی نَرم است زبان و خوب
یکی چون مار و زنبور است
- ۲۱- یکی بی عار و بیمار است
یکی سَرچشمهٔ خور است
- ۲۲- یکی بیدار و هُشیار است
یکی در خواب و مَخمور است

شرایط و حالاتِ گوناگونِ انسانها

۲۳- یکی بی غیرت و در غی^۱

یکی را هم چه غیور است

۲۴- خَلایقِ گر نَظَر داری

طبیاع نی ، به یک جور است

۲۵- سَلایق در همه مردم

به دور از هم میسور است

۱- گمراهی

خاطره ای از دوران دبستان

- ۱- خوشا آن کودکی و آن صفاها
خوشا آن شور و شادی ها ، رضاها
- ۲- خوشا آن گرمی و آن شوق و رفتار
همان اعمال و آن گفتار و کردار
- ۳- همه خوب و قشنگ و خالصانه
مُزین بود به مهرِ کودکانه
- ۴- خوش آن سالها و ماه ها و بهارش
تمام روزها لیل و نهارش
- ۵- چه دوستانِ صمیمی ، صاف و صادق
چو گلهایِ بَنَفْشَه یا شَقایق
- ۶- مُعَلِّم همچو ابر و مهرِ باران
گُهرها می فشانند ما را ، فراوان
- ۷- ز رویِ شوقِ آن مَلّاحِ کِشتی
رسانده ما ، به نور ، از جَهْل و زشتی

خاطره ای از دوران دبستان

- ۸- خوشا آن روزها و آن وفاها
خوشا طفلِ دبستان و نواها
- ۹- مسلمان و یهودی در دبستان
همه در یک کلاس و بوده یکسان
- ۱۰- شریکِ درسِ شرعیّات بودند
سُرود و نغمه مثلِ ما سُروندند
- ۱۱- خوشا آن گریه ها و آن صداها
گهی از غم گه از شوق و رضاها
- ۱۲- تمامِ میز و نیمکت ها شکسته
قدیمی ، کهنه و از حال رفته
- ۱۳- تکان خوردی به روش سر داده آواز
گهی از شدتِ خشم می گرفت گاز
- ۱۴- خوشا آن زنگ و چاووشِ دبستان
چو ناقوس ، فصلِ سرما در زمستان

خاطره ای از دوران دبستان

۱۵- سَرِ صَفِ صُبْحِ شَنِبهِ کَارِ نَاظِمِ

چه زیبا و قشنگ بود این مراسم

۱۶- سَرِ از مو کَوْتَه و حَمَامِ رَفْتَه

لباست شُستَه و ، ناخُنِ گِرِفْتَه

۱۷- خوش آن ماه ها و شَنِبه روز هفته

رِضایَتِ نَامَه ها نَاظِمِ گِرِفْتَه

۱۸- کَمی گفتم زِ دورانِ گِذِشْتَه

گِرِفْتَه پَند ، کُنی شُکر ، روز و هَفْتَه

معیارِ شعرِ خوب

۱- شعرِ خوب، هادیِ خلق است در جهان

چون چراغ، روشنگرِ راه است عیان

۲- وصفِ توحید و رسالت دارد آن

حرفِ قرآن و امامت، آرد آن

۳- دور کند مردم ز شرک و گمراهی

آورد ایمان و نور و فرهی

۴- حکمت و پند دارد و درسِ ولا

ماه نور افشان بُود، شمسِ ضحا

۵- عرضه آیینِ حق، شعرِ نکوست

حکمِ ربّ اندر قضا را، کارِ اوست

۶- شعرِ خوب هست گلشنِ وصلِ خدا

هادیِ خلق است، به دینِ مصطفی

۷- باغِ عطرِ آگین است آن، اندر بهار

نالۀ شوق است، ز قلبِ بی قرار

۸- غرقِ نیکی می کند، مسحورِ حق

رحمت و قرب آورد، با رتق و فتق

۹- شعرِ خوب همچون گل است و بوی او

می شوی مفتونِ عطر و روی او

۱۰- زمزمِ احکامِ دین است، شعرِ خوب

گوهر و حبلُ المَتین است شعرِ خوب

۱۱- شعرِ زیبا مهوشی است، از عشق و راز

خلعتی زیبا، به هنگامِ نماز

۱۲- شعرِ خوب، سرِ مشقِ درسِ زندگی است

راه و رسمِ بندگی ، آزادگی است

۱۳- شعرِ خوب ، نور است به فجر، وقتِ فلق

راهِ دین ، نیکو بیاموزد ، به خلق

۱۴- شعرِ خوب دارد پیام ، در هر زمان

عدل و محشر ، با بیانی مهربان

۱۵- دستِ خرم هست تھی از این هنر

حرفِ دین گوید ، کند شاید اثر

توحید و خدائشناسی

۱- قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ کلامِ یزدان باشد

نورِ اَللّٰهُ صَمَدٌ فروغِ ایمان باشد

۲- لَمْ يَلِدْ گُفْتَنِ در وقتِ نماز ، بَرِ معبود

با وَلَمْ يُولَدْ آن کارِ مسلمان باشد

۳- درسِ مکتب ، رَهَ حَقٌّ ، طریقِ قرآن باشد

هر که رهرو بِشَوَد ، تابعِ فرمان باشد

۴- در نَگینِ نَفْسَمِ نقشِ خدا چون باشد

هر چه آید نَظَرَمِ ، هادی و بُرهان باشد

۵- جلوهِ گاهتِ جهان ، رویِ نکویِ تو بُوَد

شَوَد آیا نَظَری ، زِ رویِ احسانِ باشد؟

۶- دل اگر دید رُخت ، غمِ پرود از آن دل

مست و شیدایی من، از دل و از جان باشد

۷- با سخا و کَرَمَت ، خلق نمودی تو مرا

خود سپردن به تو، چون مُوسِیِ عِمْران باشد

۸- صوتِ قرآنِ کَرِیمَت ، که رَسَد بر گوشم

نغمهٔ طایرِ میمونِ خوشِ الحان باشد

۹- وقتی از خویشتن و جمله غلایق ، رَسْتَم

که دَلَم در رَه مَعْبود ، شِتابان باشد

۱۰- تویی اَنَدَر نَظَرَم ، بهتر از آنچه فِکَرَم

به نهان دیده، چو او واله و حیران باشد

۱۱- خَالِقِ اَرْض و سَمَا، کون و مکان مَعْبود است

فاطِرِ دَشْت و کویر ، کوه و گلستان باشد

۱۲- عالمِ غیب و شهود ، خالقِ رحمان باشد

مستی بادهٔ عشق ، ز رویِ عرفان باشد

۱۳- اَحَدی و صَمَدی و تو مُنَزَّه از عیب

لَمْ یَكُنْ لَهُ زِ تَوْحید ، به كُفُوّاً باشد

۱۴- تشنهٔ عشقِ تو ، خُرَّمِ بِنَمَا سیرابش

با یکی جامِ زِ کوثر، چو مهمان باشد

در مقام و منزلتِ ماهِ مُبارکِ رمضان^(۱)

- ۱- مزده دارم ، رمضان ، ماهِ عطا هم آمد
ماهِ آمرزش و رحمت و صفا، هم آمد
- ۲- ماهِ مقبولی طاعات و نماز و روزه
ماهِ بیداری و مَرْضات و رِضا، هم آمد
- ۳- شهرِ اِکرام و فضیلت و رِخا و پاکی
شهرِ غُفران و اِنابه زِ خَطَا، هم آمد
- ۴- ماهِ لُطف و کَرَم و رَأْفَت و اِحسان و مَنَا^(۲)
شهرِ تنویرِ قُلُوب ، مَجِد و وُفا ، هم آمد
- ۵- ماهِ مِهمانی حقّ ، روضهٔ رضوان آمد
بانگِ تَکبیرِ خِدا زِ کِبریا ، هم آمد
- ۶- شهرِ اِمساکِ زِ طِعام و زِ شِرابِ هم آمد
لَیْلَةُ القَدَر و کَشْفُ الكُرْبَا ، هم آمد
- ۷- لَیْلَةُ القَدَر ، بِقَدَر ، بَهِتَرِ اَلْفِ شَهرِ است
چون که جبریل و ملائک زِ سَما ، هم آمد

۱= نام خدا است

۲= فراخ و گشادگی

۸- هرکه این ماه ز شَرِّش همه راحت باشند

ایمِن از خشمِ خدا روزِ جزا، هم آمد

۹- مُسْتَجَاب است در این ماه دعا های شما

حمد و تسبیح و ثنا ز ماسوی، هم آمد

۱۰- ماهِ پایان و سرآمدِ فضیلت، دانش

ماهِ آگاهی و حکمت و دوا، هم آمد

۱۱- رمضان نزدِ خدا، أَفْضَل از هر ماه است

روزِ آن بَرْتَرِ آیام به ثنا، هم آمد

۱۲- همه شبها به یقین، أَفْضَلِ شبها هم هست

چونکه خیر و بَرَکات، شوق و رَجَا، هم آمد

۱۳- نَوْمُکُم هست عبادت، نَفْسِهَا تَسْبِيح

ماهِ پُر شور و نَوَا، رَفَعِ قِضَا هم آمد

۱۴- خوش به حالِ رَمَضان، نُزُولِ قرآن دارد

ختمِ قرآن به بَهَار، پُر از شِفا، هم آمد

۱۵- ماهِ پُر فیض و عطا، نور و کَرَامَت باشد

شهرِ تقوا و رَخَا^(۱)، صبر و سَخَا، هم آمد

- ۱۶- گر نَشَسْتی به سَرِ خِوانِ خِداى سُبْحان
 حق پذیرد عَمَلت ، رازِ بَقا، هم آمد
- ۱۷- همه ساعاتِ خوش و اَفْضَلِ ساعاتِ آمد
 همه تسلیم به قَضای رَبِّنا، هم آمد
- ۱۸- وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ لى مَنْزِلِ و ماوى رَبِّى
 شَهْرِ رَحمان و رَحیم، عَفو زِجْفا، هم آمد
- ۱۹- ماهِ هِشیاری و عِزَّت و بَقا چون دَر زَد
 ماهِ رافعِ زِ گِناهان و بَلا ، هم آمد
- ۲۰- ماهِ پیروزی خیر بَر هِمهٔ لَغزشها
 ماهِ زندانی شیطان و هِوا ، هم آمد
- ۲۱- دل چه خوش نامِ خِدا مِیْبَرَد از سَرِ هِوشَت
 صوتِ رَحمان بِشِنو، بَخششِ ما هم آمد
- ۲۲- رَیبا بَخشِ تو گِناه و هِمه جُرْمِ حُرْمِ
 چونکه ماهِ کَرَم، از سِوى خِدا، هم آمد

فروعِ عشق

- ۱- چون که راهِ خدا شَوَد راهم
آن به دور است ، زِ چاله و چاهم
- ۲- رهنما رَبِّ و پُر نشان راه است
نیست خطر ، در رَه و گذرگاهم
- ۳- به زِ راهِ خدا ، نی است راهی
این است اندیشه و نظرگاهم
- ۴- وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ رَحْمَان
در چُنین رَه بُود به همراهم
- ۵- نورِ ایمان و سیرتِ توحید
چون چراغِ آند ، دَر شبانگاهم
- ۶- چون که شد مِهْرَبان ، خدا یارم
ره رو هستم ، نه این که گمراهم
- ۷- از نَهان و بُرون ، خبر دارد
آگه از دَرْد و ناله و آهم

- ۸- او بزرگ است و من خطا کارم
کَمتَر از ذَرَّه یا پَرِ کَاهَم
- ۹- مُشْفِق و مِهْرِبَان و عَفَّار است
مُذْنِب و رو سیاهِ درگَاهَم
- ۱۰- هر چه دارم و آن چه می خواهم
همه را با رضا، ز رَبِّ خواهم
- ۱۱- دل خدا خواهد و رضایتِ او
در همه حال و گاه و بیگَاهَم
- ۱۲- قَلْبِم آرام گیرد، از نامَش
چون که شُد هَمْدَمِ سَحَرگَاهَم
- ۱۳- زندگی لُعبَت است و بازیچَه
در جهانی که هست پُلِ رَاهَم
- ۱۴- دستِ خُرَم تو گیر به هَر دو سَرَا
ای خدا چون به مِهْرَت آگَاهَم

خزانه همه چیز نزد خداست

- ۱- آن چه هست در عالمِ کون و مکان
معدنّش نزدِ خدا می باشد آن
- ۲- قدرِ معلومی ز هر نعمت ، نصیب
مردمان گشته ، گمی را یا کلان

دست و دل باز بودن

- دست و دل باز اگر شدی به جَهان
خویش و غیر را، گرم کند یکسان

عارفِ به حَقّ

- ۱- عارفِ حقّ، کنون به خوف و رجاست
غافل ، از چه به رنج و درد و بلاست
- ۲- بخششِ مردمانِ ز لطفِ خداست
اهلِ دِلِ محرمِ سرایِ رضاست

خواب حضرت خدیجه (س) و خواستگاری حضرت مُحَمَّد (ص) از او

۱- یک شبی را که خدیجه چون همه در خواب شد

او بدید نوری درونِ خانه، از محراب شد

۲- چون که تعبیرش شنید، خوشحال از آن گفتار شد

بر گُلش بِشکفت گل و، بویش گلابِ ناب شد

۳- بود خدیجه در کمال، از عِفَّت و مال و مَنال

شهره بود اندر حِجاز و، شَمسِ عالَمتاب شد

۴- آمد از سوی مُحَمَّد خواستگاری نزد او

تا شَود او هَمسَرش، هنگامِ دَقُّ الباب شد

۵- گفت خدیجه خواستگارش، تا مُحَمَّد آورند

نَزِدِ آن خَیْرِالنِّسَاء، چون آمد، او شاداب شد

۶- آن هُمایِ رَحْمَت و آن جِلوه و جاه و جَلال

با نزولش مَه جَبینِ را، گوهرِ شب تاب شد

۷- گُفت خدیجه: شُد کنون، باغِ اِرمِ این خانه آم

مَلجأ و مَأوی رسید، اَحْمَد مَرا ایجاب شد

۸- در شگفتی آمد از رؤیا، دمی حیران و گفت

وقتِ بیداری ببینم، آن چه را در خواب شد

۹- پاسخم آری بود، در خواستگاری شما

مهرِ احمد در دلم، قرصِ مهی در آب شد

۱۰- بهترین ساعاتِ من، هنگامِ وصلت با شماست

نورِ روی و، مهرِ او، نزدش بسی جذاب شد

۱۱- مهر، آمد در دل و، غم رفت و، او بی تاب شد

مه لقا را چون بدید، قلبش سوی مهتاب شد

۱۲- نورِ رخشانِ محمد، گرد منورِ مجلسش

چون درخشید شمسِ تابان، بی توان و تاب شد

۱۳- باغِ گلِ اندرِ بهار و، تاجِ عزت بر سرش

آمد آنگاهی، که او در زمرهٔ اصحاب شد

۱۴- چون خدیجه گل شد و، بویش به عطرِ ناب شد

اشکِ نرگس روی گلِ غلطید و گل سیراب شد

۱۵- آمد آن بارانِ رحمت، شد تجلیِ مهرِ او

زوجهٔ احمد شد و گردش چو یک گرداب شد

۱۶- لَطْفِ حَقِّ دُرِّ يَتِيمٍ ، شاهنشَه ابرار کرد

شد رسول از سوی یکتا، بایی از ابواب شد

۱۷- عَقْلِ كُلِّ، فَخْرِ رُسُلٍ، چون از سوی وهاب شد

پاسدارِ دینِ حَقِّ و این همه آداب شد

خیریت در خواست خدا است

۱- به دریا کشتی بی ناخدایم

آسیرِ موج و طوفانِ بلایم

۲- خدایا، گن نظر، بر حالِ زارم

اگر خیرم در این است، من رضایم

عَظَمَتِ قُرْآنِ كَرِيمِ

- ۱- قرآن، راز و رمزِ بقاء هست و زندگی باشد شَفِيعِ مُؤْمِنِ و همراهِ بندگان
- ۲- آنست، بیانِ ایزد و مُعْجِزِ ز اَحْمَد است
دینِ حَنِيفِ خُدا، به زبانِ مُحَمَّد است
- ۳- روشنِ دَلیل و حُجَّت و همِ اَصْل و مِحْوَر است
میزان در دو عَالَم و مِصْبَاح و رَهْبَر است
- ۴- عِلْم و عَمَل و نورِ هِدَايَت، پیامِ اوست
دینِ مُبِين و شَرِيعَتِ حَقِّ را کلامِ اوست
- ۵- اَكْوَونِ نَظَرِ نَمَا، تو به مُحْكَمِ نِشَانِه ها
اِعْجَازِ آن به تَدَبُّرِ نِگَرِ ز آيِه ها
- ۶- يَا رَبِّ، به آيِه آيَه قُرْآنِ قَسَمِ تو را
خُرْمِ بَبَخْش و بِيَاْمُرْز و بُكْذَرِ اَز خَطَا

کَفَّارَةُ قَسَمِ

- ۱- دان رَوا نیست بَهرِ هر چیزی
قولِ خود با قَسَمِ دَرآمیزی
- ۲- با قَسَمِ حَرَفِ خود گُنی محکم
چونکه این رَمز، پُر است زِ زیر و بَم
- ۳- گر تو با هَر سخن قَسَمِ خوردی
با گُنه آبرویِ خود بُردی
- ۴- تَرَکِ آن کُن تو با کَمی هِمَّت
تا بماند بَرِ قَسَمِ حُرْمَت
- ۵- با نَگهداری حُرْمَت از اَیمان
نقضِ عَهدی نَکردی و پیمان
- ۶- چون شِکستی قَسَمِ به رِفئارت
عَرَضِ خود بُرده ای زِ این کَارَت
- ۷- بَرِ خُدا گر قَسَمِ خوری از دِل
کارِ خود را نموده ای مُشکِل

۸- باید از جُرْمِ آن نَشُد غافل

ز آنکه کَفَّاره می شود شامل

۹- حُکْمِ شَرع را رِعايت است چاره

دِه فُقیر کرده سیر هر باره

۱۰- یا که دِه بینوا بپوشانی

گَر مُسلمان و اهلِ فرمانی

۱۱- یا که آزاد کُنی یک بَنده

هر سِه، حُکمی است ز اَفَریننده

۱۲- گَر نَداری مَنالی و مالی

با سِه روز، روزه، فارغُ البالی

نَرْدبامِ کَمالات

- ۱- یا عَلِیم و یا مُقِیم و یا حَکِیم
أنتَ رَحمان و رَحِیمِ، یا کَرِیم
- ۲- بَدْرِ توحیدِ بیافشان دَر دِلَم
نورِ بیداری بتابان بَر گِلَم
- ۳- ای که قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ بوده ای
بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ، هم پاینده ای
- ۴- راهِ حَقِّ، هَموار هَسْت و مُستقیم
بُوی حَقِّ هَر دَم وَزَد، با یِک نَسِیم
- ۵- با وِلايَتِ رهبری کُن، شو دَلِیل
چون طَبِیبِی و حَبِیبِی و جَلِیل
- ۶- عَقْل و دین و مَعْرِفَتِ اِهدا نِما
رَحْمَت و فَضْل و مُعافات، ای خُدا
- ۷- هَر گَنه دارَم به لُطف و مَرَحْمَت
تو بیامُز آن، زِ رُوی مَعْفِرَت

۸- وَ اعْطِنِي بِالْعَفْوِ وَ الْإِحْسَانِ وَ جُودِ

هَمِ رِضَا وَ عَدْلِ، هَمِ قُرْبِ سُجُودِ

۹- شَامِلِ حَالِمِ بَرَكَاتِ نِيْمَا

اِيْ عِلْمِ، عَالِي وَ اَعْلَا دَرِ اَدَا

۱۰- بَا نِكُوِيِي، عِلْمِ وَ حِكْمَتِ بَا وَفَا

بَا وَقَارِ، عِزَّتِ دِهِ وَ صُلْحِ وَ صَفَا

۱۱- خَوَاهِشَمِ نُوْرِ دِلِ اَسْتِ وَ هَمِ بَصَرِ

صِحَّتِ جِسْمِ وَ رُوَانِ يَا رَبِّ نَظَرِ

۱۲- دَرِ هَمِهْ كَارِهَا، بِخَوَاهِمِ عَافِيَتِ

خُوشِ بُوْدِ فَرَجَامِ وَ حُسْنِ عَاقِبَتِ

۱۳- بَا تَوَكَّلِ بَرِ تُو حَيِّ لَآيْمُوْتِ

مِي رَسَدِ قُوْتِ، هَمِ قُرْبِ وَ قُنُوْتِ

۱۴- خُدْمَتِ خَلْقِ وَ بَصِيْرَتِ دِهِ، خُدَا

ذِكْرِ خُوْدِ رَا بَا عِنَايَتِ، عَالِيَا

۱۵- شُكْرُ گُزَارَمِ بَرِ نِعْمِ تَا زِنْدِهْ اَمِ

بَا زَبَانِ نِي، دَرِ عَمَلِ پُوِيْنْدِهْ اَمِ

- ۱۶- از تو خواهیم حُسْنِ خَلْق و حُسْنِ ظَنِّ
حِکْمَت و نیکوبیانی، در سَخْن
۱۷- چون یَقِین در قَلْب و اِخْلَاص در عَمَل
باشَد ایمانَم به دور از هَر خَلَل
۱۸- می سِپارَم کارِ خود را بَر خُدا
چون که بینا و بَصیر است او به ما
۱۹- گوشِ جان و دِل بَرایِم باز کُن
با همه اَسرار و راز دَمساز کُن
۲۰- نورِ عِشْق با رَمزِ پیروزی نَوید
تا شوم جِسمی که در جان ناپدید
۲۱- گر به ضَرّاً و به سَرّایِم حَقِیق
هَمرَهَم شُد، می شوم هَمچون عقیق
۲۲- از تو می خواهیم زبانی حَقّ شِناس
تا بگَویَم حَقّ و هَم حَمَد و سِپاس
۲۳- دَم به دَم بفرِست، خدایا نِعَمَت
بَر مُحَمَّد و آلِ او را رَحَمَت

۲۴- بَسْطِ تَقْوَا، بَابِ خَيْرَاتِ وَ كَرَمِ

خواهم از تو ، چون که نورند در ظلم

۲۵- هَرَّ عَمَلٍ رَا كِه رِضَا هَسْتِي بِه آن

می خرم بر دیده و دل، همچو جان

۲۶- مِي دَهَم جَان رَا بَرَايْت اِي حَبِيْب

تا شهادت در رهت گردد نصیب

۲۷- حَاجَتَم رَا اَنْ دَمِي فَرَمَا رَوَا

خیر من باد و تو را باشد رضا

۲۸- گَر بَبْرِي لُطْفِ خُود رَا هَر زَمَان

در تب و تاب افتم و رنج و فغان

۲۹- چُون رَقِيْبِي وَ قَرِيْبِي وَ مُجِيْب

خرمت می خواندت ربّی، حبیب

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ

١- إلهي أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

زِ غَاسِقٍ وَ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

٢- مَعَاذِي بِاللَّهِ زِ نَارِ لَهَبٍ

مِنْ الْفِتْنَةِ كَرِ يَا كِهْ چُونِ بُولَهَبِ

٣- إلهي أَعُوذُ وَ أَنْتَ الْحَكِيمُ

مِنْ الضَّرِّ وَ النَّبَاسِ وَ كَرَبِ الْعَظِيمِ

٤- أَعِيذُ بِكَ يَا إِلَهَ الْغُفُورِ

مِنْ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ وَ كِبَرِ عُرُوزِ

٥- أَعِيذُ بِكَ يَا إِلَهِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ

وَ طَارِقِ وَ غَاشِمِ وَ طَامِعِ وَ فَقْرِ

٦- أَجِيرُ إِلَيْكَ مِمَّا نَقَبَهُ

مِنْ السَّيِّئَاتِ وَ مَكْرِ الْوَقِيهِ

٧- إِلَهِي أَغْنِنِي زِ جَمْعِ عُيُوبٍ

چو رَبُّ التَّفُوسِي كَشَفُ الكُرُوبِ

٨- أَجْرِنِي بِكَ يَا شَدِيدَ الْقُوَى

مَنْ السُّوءِ وَ أَوْجَاعُ ظُلْمِ جَفَا

٩- حَجَزْتَ الْأَعَادِي وَ إِبْلِيسَ لِي

دَعَاهُمْ عَزَائِلِ بِتَلْبِيسِ لِي

١٠- إِلَهِي مُغِيثُ بَوَجْهِ الْكَرِيمِ

زِ خِزْيِ دَنِي وَ الْعِقَابِ الْيَمِّ

١١- أَعِيدُكَ يَا ذِمَامَ الْمَنِيْعِ

زِ شَكِّ زِ رَيْبِ زِ إِثْمِ شَنِيعِ

١٢- مُجِيرٌ بِكَ يَا إِلَهَ الْعُمُومِ

زِ كُلِّ ذَنْبٍ وَ الْهُمُومِ الْعُمُومِ

١٣- أَنَا عَائِدٌ بِكَ، مُحِيلٌ جَمِيلٌ

زِ نَمَامٍ ظَلَمْتُ، ضَلَالٍ ذَلِيلٍ

١٤- مُعِيدٌ بِكَ يَا سَمِيعُ وَلي

مِنَ الْحَشْرِ وَ النَّشْرِ وَ نَفْسِ دَنِي

١٥- أَجِيرٌ بِكَ يَا إِلَهَ النَّصِيرِ

زِ ذَاتِ خَبِيثٍ زِ جُرْمٍ كَثِيرٍ

١٦- أَجُورُ بِاللَّهِ إِسْمٌ عَظِيمٌ

زِ حُزْنٍ زِ ظَنٍّ زِ غَيْظٍ خَاصِمٍ

١٧- أَنَا مُسْتَجِيرٌ بِكَ يَا مُسْتَعَانُ

زِ نِفْرَتٍ وَ رَحْوَتٍ وَ كِذْبِ عَيَانِ

١٨- بِالْغَوْتِ أَدْرِكْنِي يَا رَبِّ نَظْرُ

تَعَاوَيْدِ **خُرْمٍ** مَكْنُ بِي أَنْزُرُ

رجاء واثق دارم که عفو و بخشش الهی شامل حال این بنده خاکی و
روسیاه و نیز همه خوانندگان ایمانی دیگر بشود ان شاءالله تعالی و
الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی.

مِنَ اللّٰهِ التَّوْفِیْقِ وَ عَلَیْهِ التَّكْلَانِ

أَلَا حَقَّرَ عَلٰی اكْبَرِ حُرْمٍ

پایان

